

حج در قرآن

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۲۴۸۳۷

عنوان و نام پدیدآور : حج در قرآن : آشنایی با آثار قرآنی، به مناسبت ماه بهار قرآن -

اثری از شهید مظلوم آیت الله بهشتی

منشا مقاله : جمهوری اسلامی ، ۱۵ مهر ۱۳۸۵ : ص ۸

توصیفگر : بهشتی، محمد حسین

توصیفگر : کتاب حج در قرآن

توصیفگر : حج

مقدمه ی شورای احیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

«حج» به عنوان یکی از مهمترین مراسم و اجتماعات اسلامی ، بسیاری از محققان را

برانگیخته است تا پیرامون آن به تحقیق و بحث پردازند. چون مجموعه ی اعمالی

که «حج» نام گرفته است، چه در ابعاد فردی و چه در ابعاد اجتماعی اش در خور توجه

و بررسی بسیار است.

آن چه در دسترس شما قرار دارد ویرایش یافته ی بحث های تفسیری شهید مظلوم آیت

الله بهشتی اعلی الله مقامه در مورد آیات حج سوره ی بقره ی می باشد که با توجه به

شرایط زمانی که در آن مبحث ارائه گردیده است- سال های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲- حکایت

از اندیشه ی جامع و همه سونگر ایشان دارد به گونه ای که با گذشت سال ها از ارائه

این بحث، تازگی های فراوانی در ابعاد گوناگون مطرح شده، به چشم می خورد.

شهید بهشتی با تکیه بر عمق و روح تعالیم اسلامی و با استفاده از مشاهدات سفر حج خود نسبت به ظرافت های گوناگون این عمل عبادی عنایت داشته و به خصوص به پرسش ها و ابهاماتی که پیرامون برخی از این ابعاد ممکن است در ذهن ها وجود داشته باشد با برخوردی سالم و جامع تلاش نموده این گونه گره های ذهنی از صفحه اندیشه و دل انسان مسلمان با ایمان و جستجوگر برگرفته شود. در ویرایش گفتارهای تفسیری ایشان تلاش ما بر کمال امانتداری بوده است لذا تذکر چند نکته لازم است:

۱- آیات حج در طول تفسیر سه بار توسط شهید بهشتی ترجمه گردیده که ترجمه ابتدای کتاب از ادغام ترجمه اول و دوم- ارائه شده در جلسات اول و دوم این تفسیر- است و ترجمه سوم با استفاده مختصری از دو بیان قبلی در انتهای کتاب آمده است.

۲- کلیه پاورقی هایی که به منابع و مأخذ اشاره دارد و همین طور پاورقی های توضیحی که با حرف «ش» مشخص گردیده از «شورای احیاء»، و بقیه موارد توضیحاتی است که از متن منتقل گردیده است.

۳- به جز عباراتی که در ترجمه ی آیات و روایات، داخل پرانتز قرار دارند اکثر عبارات داخل پرانتز در سرتاسر کتاب از شورای احیاء است.

و با تشکر مجدد از همه علاقمندان به آن شهید گران قدر که ما را در راه تدوین و انتشار آثار ایشان یاری نموده اند و با آرزوی توفیق هر چه بیشتر از درگاه پروردگار متعال جهت همگی آنان.

سابقه ی تاریخی

آیات حج

وَ اتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ

اونسك فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيان
 ثلثة ايام فى الحج و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى
 المسجد الحرام و اتقوا الله و اعلموا ان الله شديد العقاب
 ۱۹۶ الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فى
 الحج و ما تفعلوا من خير يعلمه الله و تزودوا فان خير الزاد التقوى و اتقون يا اولى
 الالباب ۱۹۷ ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربكم فاذا افضتم من عرفات
 فاذكروا الله عند المشعر الحرام و اذكروه كما هديكم و ان كنتم من قبله لمن الضالين ۱۹۸
 ثم افيضوا من حيث افاض الناس و استغفروا لله ان الله غفور رحيم ۱۹۹ فاذا قضيتم
 مناسككم فاذكروا الله كذكركم اباؤكم او اشد ذكراً فمن الناس من يقول ربنا آتانا فى
 الدنيا و ما له فى الاخرة من خلاق ۲۰۰ و منهم من يقول ربنا آتانا فى الدنيا حسنة و فى
 الاخرة حسنة و قنا عذاب النار ۲۰۱ اولئك لهم نصيب مما كسبوا و الله سريع الحساب
 ۲۰۲ و اذكروا الله فى ايام معدودات فمن تعجل فى يومين فلا اثم عليه و من تاخر فلا اثم
 عليه لمن اتقى و اتقوا الله و اعلموا انكم اليه تحشرون ۲۰۳

ترجمه آیات حج

حج و عمره را برای (رضای) خدا (و به خاطر او) پایان رسانید. اما اگر مانعی (در سر راه
 شما پدید آمد و) شما را از به پایان رسانیدن حج بازداشت، کافی است که قربانی را در
 آن حد که برایتان ممکن است انجام دهید؛ (و از احرام در آئید که حج تان در همان جا
 اتمام پذیرد.) (اما اگر حج را ادامه می دهید،) سرهای تان را نتراشید تا وقتی که قربانی
 به محل خود برسد (و کار قربانی انجام گیرد، تا آن موقع از تراشیدن سرهای تان
 خودداری کنید.) اما اگر کسی از شما بیمار باشد یا در سرش ناراحتی داشته باشد می
 تواند (سر را نتراشیده) کفاره ای بدهد: روز، صدقه یا یک قربانی (کفاره ی ایامی که در
 امنیت به سر می برید.) اما اگر می توانید حج را تمام کنید، آن کس که برنامه ی حج

را به صورت حج تمتع برگزار می کند و عمره را انجام می دهد و می خواهد آن را به حج پیوند دهد، باز یابد (تا آنجا که برایش میسر است) قربانی (برای حج) داشته باشد و اگر قربانی ندارد (و توانائی مالی او کافی نیست یا پیدا نمی کند) باید سه روز در اثنای حج و هفت روز وقتی که (به وطن خود) برگشت، (جمعاً) ده روز کامل، روزه بگیرد. این دستور (طبعاً) برای کسی است که خانواده او در کنار مسجد الحرام (و از ساکنان آن منطقه و اهل مکه) نباشند. از خدا پروا داشته باشید و بدانید که عذاب خدا سخت است. حج در ماه های معینی است. بنابراین هر کس در این ماه ها هنگ حج کند، باید بداند که بهره گیری جنسی، دروغ و فسق و گناه و گفتگوی ستیزه جویانه (و قسم خوردن) در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می داند، و توشه بگیرید که بهترین توشه ها تقواست و از من ای خردمندان، پروا داشته باشید.

هیچ عیبی ندارد که شما در سفر حج در جستجو و به دنبال بخشش پروردگارتان هم باشید، (اما در مراسم حج) وقتی که از عرفات سرازیر شدید - در کنار مشعر الحرام - از خدا یاد کنید (و به ذکر خدا پردازید) و به یاد خدا باشید همان طور که خدا شما را هدایت کرد، با این که قبلاً از گمراهان بودید.

(به علاوه شما) از هم آن جایی که همه مردم سرازیر می شوند (به سوی «منی») سرازیر شوید و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا آمرزشگر و مهربان است.

وقتی که مناسک حج را به پایان رساندید از خدا یاد کنید، همان طور که از پدرانتان یاد می کنید یا حتی بالاتر (و جدی تر)، گروهی از مردم می گویند: خدایا در دنیا به ما همه چیز بده، (بهره مان را از تو، در دنیا می خواهیم)، این ها در آخرت بهره چندانی ندارند.

اما گروهی (دیگر دعایشان این است که): خدایا هم در دنیا به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت، و ما را از (شکنجه ی آتش گناه و) عذاب دوزخ ننگه دار. این ها، بهره ی ارزنده ای (و نصیبی) از آن چه خود بدست آورده اند، خواهند داشت،

و خدا تند حساب است. (پس از این که این مراسم انجام گرفت) باز به یاد خدا باشید در روزهای معین دیگر.

اگر کسی در دو روز شتاب زده (از منی به مکه برگردد) گناهی بر او نیست و اگر کسی سه روز دیرتر بماند آن کس که به راه تقوی باشد (و از خدا پروا داشته باشد)، باکی بر او نیست؛ و بدانید که به سوی او (محشور) گردآورده می شوید.

ابراهیم (ع)، اسماعیل، هاجر

این ترجمه ای بود از آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره ی بقره، با توضیحات خیلی مختصری در برخی جاها. برای کسانی که به حج مشرف شده یا با مناسک حج آشنا هستند، آیات تا حدودی آشناست ولی برای کسانی که آشنائی شان در این زمینه کم است حتی فهم آیات احتیاج به توضیح فراوان دارد. آن چه از قرآن کریم استفاده می شود این است که ابراهیم پیغمبر (ع) به فرمان خدا، اسماعیل و مادرش را از خانه ای که در سرزمین فلسطین داشت بیرون برد.

داستان حضرت ابراهیم (ع)، همان طور که مکررا شنیده اید، این است که ابراهیم همسری به نام «سارا» گرفت. «سارا» بچه دار نمی شد و چون داشتن فرزند، به خصوص فرزند پسر، یکی از ارکان زندگی خانوادگی آن موقع بود و هنوز هم در دنیا یکی از عوامل موثر در استحکام پیوند خانوادگی است، فکر کرد اکنون که به هر حال خود او نمی تواند بچه ای به دنیا آورد چه بهتر کنیزی را که به نام «هاجر» داشت، به عنوان همسری به شوهرش ابراهیم (ع) بدهد و ابراهیم از او صاحب فرزند بشود. کنیز از ابراهیم باردار شد پسری به دنیا آورد که او را اسماعیل نام گذاری کردند. طبیعی است که دیگر هاجر از این به بعد رفتارش با سارا فرق می کرد. دیگر آن رفتار ده سال قبل نبود. او در آن موقع خدمت کاری بود در منزل و حالا همسری است برای آقای منزل، آن هم با یک امتیاز، زیرا همسری است که بچه دارد آن هم یک پسر. بنابراین «سارا»

حس کرد که این «هاجر» دیگر هاجر آن روزها نیست، و به هر صورت تحمل «هاجر» برای «سارا» مشکل شد و این یک مشکل روحی و روانی است که کمتر خانمی می تواند از این مشکل روانی مبرا بوده و در برابر عوارض آن مقاومت داشته باشد. وقتی که ابراهیم(ع) احساس کرد ماندن هاجر و اسماعیل سلامت و آرامش خانوادگی را به هم می زند به فکر چاره جوئی افتاد. به موجب نقل قرآن کریم، ابراهیم(ع) به فرمان خدا دستور گرفت و ماموریت پیدا کرد که هاجر و اسماعیل را به کلی از سرزمین فلسطین دور کند.

در این جا تورات از یک منطقه ای نام می برد که در تعیین آن از نظر جغرافیایی اختلافات زیادی هست ولی فعلاً کاری به نقل تورات نداریم. از آیات قرآن استفاده می شود که ابراهیم(ع)، اسماعیل و هاجر را به سرزمین مکه آورد. در آن جا عده ای از اعراب زندگی می کردند ولی نه به صورت یک شهر آباد و یک آبادی معتبر، بلکه بصورت یک مجموعه کوچک، زیرا در آن جا امکانات زندگی بسیار ضعیف بود. هم اکنون نیز شهر مکه در میان شهرهای حجاز شهری است بی آب و بدون سبزه، گرچه طی چند سال اخیر قدری بهتر شده است ولی وقتی آن را با مدینه، مقایسه کنیم شهری است بی آب و بدون سبزه. البته در فاصله حدود ششصد، هفتصد متری از مسجد الحرام با امکانات فعلی مقداری درخت و گیاه احداث شده است ولی روی هم باید مکه را یک شهر کم درخت و بلکه بی درختی به حساب بیاوریم. به عکس طائف یا مدینه که نسبتاً آب و درخت و باغ و مزرعه دارد. بنابراین امکانات دامداری و کشاورزی و در نتیجه امکان زندگی بسیار ضعیف بود.

بنای کعبه

ابراهیم(ع) هاجر و اسماعیل را به آن جا آورد و سکنی داد. قرآن در این زمینه توضیح بیشتری ندارد؛ تا موقعی که ابراهیم(ع) و اسماعیل از جانب پروردگار فرمان می یابند و

مأموریت پیدا می کنند که خانه ای به عنوان خانه خداپرستان در آنجا بنا کنند. تورات هم در این زمینه توضیحات زیادی ندارد ولی در شروح و تفسیرهای تورات و در کتاب های تاریخی دیگر بنی اسرائیل، در این زمینه توضیحات بیشتری هست. از این توضیحات نیز که اصالت تاریخی آن خیلی روشن نیست، صرف نظر می کنیم و باز در حد قرآن که سندی است قطعی می ایستیم.

به هر حال اسماعیل در آنجا(مکه) بزرگ می شود ولی ابراهیم(ع) و اسماعیل مأموریت پیدا می کنند که در آن جا خانه ای به پا سازند که خانه عبادت و بندگی خداست. نکته جالب این است که این خانه با ساده ترین وسایل خانه سازی ساخته می شود یعنی با سنگ های تراش نخورده که روی هم چیده می شود و به اندازه یک قامت انسان بالا می آید و یک چهار دیواری می شود برای این که محل عبادت خداوند باشد. نکته جالب این که قرآن می گوید:

«در آن موقع که ابراهیم و اسماعیل پایه های این خانه را بالا می بردند دعای شان این بود که خداوندا این جا، این خانه و این سرزمین را محل زندگی فراوان ما قرار ده و امکانات زندگی را بر آن ها فراوان گردان و به فرزندان ما این توفیق را عنایت کن که مردی خداپرست و پاکیزه و حق پرست و در راه حق باشند و خود نیز به ما بگو که ما به عنوان آیین جاودانه خداپرستی، چه کنیم؟ و مناسک و نوع عبادت را به ما بنما.»

خدای نادیده عبادت و بندگی اش باید متناسب با پاکی و پیراستگی اش باشد خدایی که او را نمی بینیم و خدائی که بالاترین آگاهی ما درباره او این است که او برتر از همه است حتی برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، پرستش این «بودا» با پرستش این خدا با پرستش بت، با پرستش اشخاص، با پرستش «بودا» با پرستش ماه و خورشید و ستاره و با پرستش درخت و چوب و سنگ فرق دارد هر چند «بت بان ها» برای بت پرستی ها نیز رسوم خاص و سرودهای خاص و عبادات و طرز برخوردها و تشریفات

خاصی درست کرده اند. هر چند آن جا نیز به هر کسی اجازه نمی دهند که هر طور دلش خواست بت پرستی کند ولی درباره خداپرستی، مسئله از این بالاتر است و آن این است که چه کنیم که خداپرستی ما شکل بت پرستی نداشته باشد؟ این خیلی مهم است. هر کسی حق ندارد هر گونه دلش می خواهد خدا را عبادت کند. عبادت خدا باید با روح خداشناسی متناسب باشد. اگر کسی گفت من این کار را که کردم برای خاطر خدا و رضای خدا و به عنوان پرستش خدا کردم چرا به من انتقاد می کنید؟ به او می گوئیم خداپرستی باید با الهام گرفتن از تعالیم خود خدا در مورد عبادت باشد. خداپرستی ساختگی، انحراف ایجاد می کند زیرا تلقی از خدا به این صورت غلط است و از آن رنگی که اسلام به خداشناسی و خداپرستی داده منحرف شده است. به هر حال ابراهیم(ع) و اسماعیل از خدا می خواهند که راه و آئین خداپرستی را نیز خود به آن ها نشان دهد. ۱.

خانه ای ساخته می شود و این خانه بتدریج مرکز اجتماع مردمی که می خواهند خدای یکتا را پرستند، می شود و آرام، آرام، با الهام گرفتن از وحی، ابراهیم(ع) و اسماعیل کیفیت پرستش خدا را در این خانه برای خودشان و دیگران مقرر می کنند که این گونه حج را بجای آورید و مراتب خداپرستی داشته باشید.

موهومات و خرافات، بجای حج

اما از آن جا که تا کنون هیچ چیز از دستبرد زمانه محفوظ و مصون نمانده است، این دستورات هم از دست برد زمانه مصون نماند. طولی نمی کشد که پس از مدت بسیار کوتاه آن مناسک و آئین خداپرستی که بوسیله ابراهیم(ع) و اسماعیل مقرر شده بود با مشتی خرافات و موهومات هم راه می شود و باز چندان زمانی نمی گذرد که خانه ی ساده و بی پیرایه ای که برای پرستش خدای پیراسته از هر عیب و نقص ساخته شده بود، به بتخانه ای بزرگ تبدیل می شود؛ و هم آن مراسم حجبی که به عنوان خداپرستی

پاک انجام می گرفت؛ می شود یک مشت موهومات و خرافات و آلودگی ها به نام حج، اما نه حج خانه خدا، بلکه حج بتخانه ای بزرگ.

در مراسم حج مقرر بود کسی که به عنوان گذراندن چند روز در کنار کانون خداپرستان می آید لباسی فاخر و تجملی نپوشد. در آن جا دیگر لباس و زندگی اش، (انگیزه) ثروت و جلال و جبروت خود را به رخ دیگران کشیدن نداشته باشد اما این مطلب تبدیل می شود به این که اگر بخواهیم دیگر با خودمان هیچ تجمل و جلال و جبروت نداشته باشیم یک باره لخت مادرزاد به آنجا بیائیم و طواف کنیم. بنابراین، پیراسته بودن از تجمل، از برهنه طواف کردن سر در می آورد (و این را) بسیار راحت می توان توجیه کرد که این جا جایگاهی است که همه باید از خود غافل باشند و وقتی آدم از خود غافل است دیگر اصلاً کسی را که جلو او راه می رود نگاه نمی کند، آدم باشد یا غیر آدم، برهنه باشد یا پوشیده. به راحتی می شود این مساله را توجیه کرد آن هم توجیه های عرفانی عالی.

اتفاقاً یکی از مسائل که در مورد دین وجود دارد همین است که اگر ما خواستیم با توجیه هائی این گونه، دین شناس بشویم به راحتی می شود آن را به همه رنگ در آوریم. بنده به شما قول می دهم دو مطلب متضاد را در دو جلسه برای دو گروه هم سطح می توان چنان توجیه دل پذیری کرد که هر دو بگویند چه مطلب خوبی است. وقتی این دو گروه به هم می رسند با تعجب می بینند مطلبی را که یکی در آن جلسه به عنوان یک مکتبی با زیر بنای فکری صحیح پذیرفته است ضد آن مطلبی است که رفیق هم سطح او در جلسه ای دیگر با زیر بنای فکری صحیح پذیرفته است زیرا این توجیهات ذوقی و سلیقه ای خیلی کش دار و غلط انداز است. این که در آئین اسلام گفته می شود نه تنها در امر دین بلکه به طور کلی در انتخاب اصول زندگی، بر (مسلمات) یعنی بر آن چیزهائی که مولای درزش نمی رود تکیه کنید و از تکیه کردن بر ظنیات و ذوقیات پرهیز کنید، برای هم این است. اگر کار رسید به توجیه های

ظنی و ذوقی، بنده خودم به شما قول می‌دهم که بتوانم دو مطلب متضاد را، حتی برای یک گروه با فاصله شش ماه به طوری که فقط کمی مطلب اول از یادشان رفته باشد چنان توجیه پذیری کنم که در هر جلسه هم آن گروه به به بگویند، غافل از این که شش ماه قبل برای چیز دیگری به به گفته‌اند.

ما در عصر خودمان دیدیم که در نوسان‌های اجتماعی با قدرت تهییج احساسات و تبلیغاتی که بتواند مردمی را که بر ذوقیات و احساسات تکیه دارند به این طرف و آنطرف بکشانند، در فاصله‌ای کوتاه برای دو چیز ضد هم زنده باد، یا مرده باد می‌گفتند، فکر رشد نیافته هم این است لذا بالاترین خدمت به جامعه انسان‌ها و محکم‌ترین و استوارترین پایه برای بهتر زندگی کردن انسان‌ها، این است که درست اندیشیدن را به آن‌ها بیاموزیم و نه فقط بیاموزیم، یعنی برایشان درس بگوییم، بلکه تربیت‌شان کنیم که درست فکر کنند.

این که می‌بینید در هم این آیات به «یا اولی‌الالباب» (خردمندان) تکیه می‌کند می‌خواهد خرد، فکر و اندیشه‌ی استوار و صحیح را در انسان بکار بیندازد، زیرا کلید حل آنجاست. پیغمبر خدا (ص) و علی مرتضی (ع) اگر ده هزار سال هم عمر می‌کرد و با مردمی سروکار داشت که آن‌ها رشد نکرده بودند مگر کاری از دست آن دو ساخته بود؟ لذا نخستین تلاش‌های پیغمبر (ص) در دوره‌ی سیزده ساله‌ی مکه، منحصرأً صرف این شد که گروهی از مردم آماده‌تر را، به صورت مردم رشد یافته، درآورد تا آن‌ها استخوان بندی نهضتی شوند که آن نهضت بتواند محیط را برای رشد یافته‌تر شدن عموم، فراهم سازد.

تحریف مناسک حج

آن مردم هم این آیین پاک ابراهیم (ع) را که به صورت مناسک حج بود تحریف کردند. مقصود این بود کسی که به عنوان حج‌خانه خدا می‌رود، دیگر جنبه‌ی اشرافی

بودنش را برای چند روز هم که شده کنار بگذارد و همه در آن جا یکسان باشند اما گفتند چه یکسانی از این بهتر که همه لخت باشند، برهنگی از همه حالت ها یکسان تر است. آن وقت زن ها هم لخت می شدند منتهی شب طواف می کردند و مردها هم آن روز برهنه مادرزاد طواف می کردند. این نوع انحرافات روز افزون بود البته انحراف های دیگری هم بود.

در هم این مراسم حجی که یک طرفش مردم لخت و برهنه طواف می کنند تا امتیازی نباشد قریش و گروهی ممتاز در مکه در مراسم حج حساب خیلی چیزهای شان از حساب مردم دیگر جدا بود. قبلاً عده ای از مردم در روز نهم در صحرائ «عرفات» می ماندند و عصر هنگام نزدیک غروب به سمت «منی» حرکت می کردند. در شب «عرفه» می رفتند و در آنجا می ماندند و روز «عرفه» را نیز می ماندند. کسانی که شب نرسیده بودند روز به آن جا ملحق می شدند. در عهد جاهلیت عصر هنگام، قبل از غروب آفتاب، به سمت «منی» حرکت می کردند اما این گروه زبده می گفتند حساب ما از حساب توده ی مردم جداست، ما می رویم از هم آن اول در حدود وادی «مشعر الحرام» اقامت می کنیم. ما از آن جا به سمت مکه حرکت می کنیم با وضعی و امتیازی خاص و لابد هم این طور توجیه می کردند که چون گروه ما (قریش) میزبان این مهمانان خانه ی خدا هستند، بنابراین چه بهتر که ما یک منزل، از آن ها به مکه نزدیک تر باشیم و برای پذیرائی حجاج از آنجا حرکت کنیم.

با این توجیهاست معمولاً همه چیز را می شود توجیه کرد بنابراین در قسمت های مختلف آئین حج تحریفاتی پیدا شده بود.

صلح حدیبیه

پیغمبر اسلام (ص) پس از آن که در مدینه استقرار پیدا کرد و آن قدرت اجتماعی را به دست آورد که به تواند سنت های کهن را بشکند ۱ برای گذراندن «حج نمونه» عازم

حج شد. در سال ششم هجرت پیغمبر با حدود هزار و دویست تا سیصد نفر به سمت مکه برای گذراندن حج در ایام حج حرکت نمود. و افراد با خودشان قربانیها را هم می بردند. معمولاً برگردن گوسفند و حیوان قربانی چیزی آویزان می کردند به علامت این که این ها گوسفندی که به چرا می برند نیست، بلکه گوسفندی است که به قربانی می برند تا از دست برد تجاوزگران و دزدان مصون باشد که به این علامت ها قلائد و شعائر گفته می شود (گردن آویز و علامت) ولی هنوز قدرت اعراب مشرک آن قدر بود که وقتی پیغمبر با این کاروان حج نزدیک مکه رسید آن ها را متوقف کردند حالا ممکن است پرسیده شود چگونه؟ سنت شکنی کار مشکلی است؟ سال ششم هجرت است مسلمان هایی هستند که هیجده سال یا نوزده سال است که مسلمان هستند. برخی ده-دوازده سال است که مسلمانند گروهی هفت یا هشت سال و عده ای سه سال- دو سال و یا یک سال است که به پیغمبر (ص) به عنوان پیامبر خدا اعتقاد پیدا کرده اند و به قرآن به عنوان وحی خدا معتقد شده اند. وقتی پیغمبر (ص) به سرزمین «حلبیه» رسید، مأموران مکه آمدند گفتند شما امسال حق حج رفتن ندارید والا جنگ خواهد شد و بالاخره کار به عقد قرارداد صلحی میان آن ها و پیغمبر انجامید و قرار شد پیغمبر آن سال را برگردد و از انجام حج صرف نظر کند و سال آینده آن هم برای سه روز به حج برود و بت پرستان سه روز اطراف خانه خدا را خالی کنند و در اختیار مسلمانان بگذارند اما مسلمانان حق بردن سلاح حتی شمشیر را هم با خودشان نداشته باشند که این امر، از هر نوع احتمال (خطر جهت مشرکین) به دور باشد.

سنت شکنی

وقتی این مطلب تمام شد پیغمبر فرمود: ما امسال گرچه احرام بستیم و در حال احرام، قربانی نیز با خودمان آورده ایم اما نمی توانیم حجامان را تمام کنیم بنابراین همین جا هر کس قربانی اش را ذبح کند و از احرام بدر آید.

شگفتا اینان قرن ها عادت داشتند که وقتی لباس احرام می پوشیدند باید احرام در سرزمین (منی) در آورده شود حال پیغمبر (ص) می گوید هم این جا در بیابان قربانی را بکش و از احرام بیرون بیا. تحمل این مسئله برای آن ها مشکل است و با این که پیغمبر چند نوبت به ای نها فرمود بروید قربانی هایتان را بکشید و از حالت احرام بیرون بیاید، همه به پیغمبر خیره نگاه می کردند و برخی از کسانی که در آنجا بودند دستور پیغمبر را اجرا نمی کردند.

این ها گفتند ما مدت ها بود به پیغمبر به عنوان پیامبر خدا ایمان داشتیم اما با این دستور پیغمبر، که بر خلاف سنت چندین صد ساله ماست، که در سرزمین «حدیبیه» گوسفندها را قربانی کنید ما در پیامبری او شک کردیم، البته این شک یک زمینه ای هم داشت و آن زمینه خوابی بود که پیغمبر (ص) برای آن ها قبلاً نقل فرموده بود که آن ها به مسجد الحرام خواهند رسید.

در این جا مورخین یک حادثه جالبی را که نقل می کنند این است که یک شکل سیاسی و اجتماعی در رهبری نهضت به وجود آورده است. گروهی از مسلمانان زبده، هم راه پیامبر حرکت کرده اند و پیامبر دستور می دهد که حکم خدا اینست که هم اکنون بروید قربانی هایتان را ذبح کنید و از احرام بیرون آید و با این که چند بار فرموده اما آنان عمل نمی کنند، این مشکل بزرگی در نهضت است؛ می گویند؛ پیغمبر با اوقات تلخ، به چادر «ام سلمه» که یکی از همسرانش بود رفت. ام سلمه وقتی که ناراحتی پیغمبر را دید به پیغمبر عرض کرد یا رسول الله مطلب چیست؟ پیامبر فرمود: مگر نمی بینی من به آن ها دستور می دهم به فرمان خدا بروید گوسفندهایتان، شترهایتان، گاوهایتان، قربانیهایتان را که آورده اید ذبح کنید و از حالت احرام بیرون بیاید اما عمل نمی کنند.

ام سلمه گفت یا رسول الله این که راهش آسان است شما این بار بدون این که با احدی حرف بزنید خودتان بروید قربانیتان را ذبح کنید ببینید چه می شود.

پیغمبر دریافت که پیشنهاد جالبی است. رهبر در یک جا باید خود به معرکه مبارزه قدم بگذارد آن قدم گذاردن به داخل معرکه چندین برابر دستور، آئین نامه و قانون و ابلاغ و حکم و امثال آن اثر می کند. این بار پیغمبر (ص) بدون این که با احدی صحبت کند تشریف آورد و همه ی قربانی هایی را که با خود هم راه آورده بود ذبح کرد. در این جا «ابن اثیر» در «کامل» نقل می کند که با فاصله ای بسیار کوتاه انگار نه انگار که آن صحنه های قبلی بوده است چنان برای قربانی کردن هجوم آوردند که گویی این ها آن مردمی نبودند که در برابر دستور پیامبر مقاومت می کردند. گویا همه احساس کرده بودند که عجب خطائی کرده اند مگر در یک نهضت در سر این بزنگاه ها می شود از دستورات رهبری غفلت کرد؟ آن هم تخلفی این چنین خطرناک در مرز مواجهه با دشمن؛ تخلف از دستوری که رهبری، بعنوان حکم خدا، ابلاغ می کند که به منزله ی چیست؟ شک در مقام پیامبری اوست. به این مطلب نیز در آیه اشاره شده است.

فتح مکه

پیغمبر آمد با مسلمان ها تا حجی پیراسته از خرافات و موهومات و انحرافات برگزار کند ولی مانع شدند و این کار به سال بعد موکول شد. یال بعد عمره ای برگزار شد. در سال هشتم مکه فتح شد. در سال نهم مراسم حج رسمی برگزار گردید ولی پیغمبر در آن مراسم شرکت نداشت. در همان سال بود که امیر مؤمنان علی (ع) ماموریت پیدا کرد که آیات سوره ی «برائت» را بخواند و ابلاغ کند. در سال دهم بود که پیغمبر اسلام و مسلمان ها موفق شدند آن حج عالی نمونه را، برگزار کنند و ما نیز هرچه از احکام حج داریم مربوط به گزارش حج پیغمبر در سال دهم هجرت است.

کلمه «حج» یعنی آهنگ و قصد کسی که به قصد خانه خدا می آید. آن وقت موقعی که از یک نفر می پرسیدند کجا می روی؟ می گفت من عازم خانه خدا هستم (انا احج البیت)، کم کم حج نام این سفر شد.

کلمه «عمره» از آباد کردن و عمران و آبادی است. یک حج بزرگ به عنوان مراسم عادلانه معمول بود و یک حج کوچک، که «عمره» نامیده می شود. حج بزرگ عبارت بود از آن اجتماع سالانه بزرگ که درباره آن توضیحاتی خواهم داد. ولی این (حج) سالی یک بار بود. این مراسم که سپری می شد اطراف کعبه، از پیرامون خانه های معمولی هم خلوت تر بود کما این که اکنون نیز همین گونه است در موسم حج آنجا آنقدر ازدحام جمعیت است که حد ندارد ولی اگر اواخر ماه ذی الحجه ی انسان به مسجد الحرام برود چه بسا غیر از موقع نماز، در مواقع معمولی، مانند هم این مسجدهای ما خالی و خلوت باشد و هیچ کس آن جا نباشد. بنابراین سنت بوده است که غیر از موقع حج نیز افراد به زیارت خانه خدا بروند و آن زیارت «عمره» می شده یعنی زیارتی که خانه خدا و اطراف این خانه را آباد نگه دارد، زیارت آباد کننده، عمره ی اعتمار. معمولاً عرب ها در ماه رجب به حج می رفتند که یکی از ماه های حرام بود ولی چون ماه رجب تنها یک ماه حرام بود کسانی می توانستند به مکه بروند و برگردند که فاصله شان تا آن جا با انجام مراسم حج بیش از هفت، هشت یا ده روز نباشد. ده روز بیایند، ده روز هم برگردند و ده، دوازده یا سیزده روز آن جا باشند. اما کسانی که فاصله شان تا مکه یک ماه راه بود نمی توانستند عمره به جا بیاورند زیرا این ها باید طوری عازم باشند که وقتی از خانه بیرون می آیند تا وقتی که به خانه شان برمی گردند، در پرتو ماه حرام، امنیت داشته باشند اما در ماه های رجب، شوال و ذی القعد و ذی الحجه و محرم که ماه های حرام بود کسانی که فاصله بیشتری مثلاً تا سی، چهل روز هم تا مکه داشتند، می توانستند بیایند و مراسم حج را بگذارند و برگردند. این است که این حج، حج بزرگتری بود که با اجتماع بزرگتری برگزار می شد اما حج ماه رجب، عمره ای بیش نبود، آن وقت کسانی را هم که نزدیک بودند و به عنوان امنیت حرم، یعنی آن هایی که خیلی نزدیک بودند - یک روز و یا ده پانزده ساعت راه فاصله داشتند و از امنیت حرم برخوردار بودند - هم می توانستند معمولاً عمره بگذارند یعنی زیارتی که

این خانه را معمولاً «آباد» نگاه دارد.

صحبت در مرود قبل از اسلام است، کسانی که از مکه دور بودند، می توانستند عمره و حج را با هم به جای آورند یعنی خیلی زود حرکت کنند و به مکه برسند یک مراسم و یک دو زیارت را انجام دهند مدتی هم آن جا بمانند تا موقع آن حج بزرگ فرا برسد. بنابراین برای آن ها عمره و حج در یک سفر می شد، که «حج تمتع» ما از این قبیل است.

در فقه شیعه برای مسلمانی که از مکه دور باشد و بر حسب فتاوی موجود، چهل و هشت میل ۱ از مکه فاصله داشته باشد، حج تمتع واجب است یعنی حجی که عمره و حج را با هم انجام بدهند.

حجۃ الوداع

در سال دهم پیغمبر با جمعیتی انبوه که عده حجاج آن سال را در تواریخ تا هشتاد هزار نفر ذکر کرده اند و یک اجتماع هشتاد هزار نفری در سال دهم پیرامون خانه کعبه بسیار با شکوه بود؛ حج را برگزار کردند بدون حضور یک نفر بت پرست زیرا در سال قبل اعلام شده بود که از سال آینده، بت پرستان حق شرکت در مراسم حج را ندارند و یک پارچه مسلمانان شرکت داشتند. این یک نمایش و تظاهرات بسیار عالی، چشم گیر، موثر و عظمت بخش برای نهضت اسلام بود. پیغمبری که ده سال پیش، از همین سرزمین مکه با فشار و تهدید و شکنجه به فرسنگ ها آن طرف تر تبعید شده بود حالا با شکوه و جلال به عنوان رهبر بزرگوار اسلام با جمعیت هشتاد هزار نفری - که حتی تا پنجاه سال قبل هم به گمان من، چنین اجتماعی در همین کشور خودمان یک اجتماع بی سابقه تلقی می شد - به پیرامون خانه کعبه باز می گردد.

یک اجتماع انبوه هشتاد هزار نفری در یک زمان، بسیار شکوه و جلال دارد اگرچه از مجموع جمعیت سرزمین عربستان در آن زمان آماری در دست نیست ولی معلوم نیست

در آن موقع به نیم میلیون نفر هم می رسیده است، بزرگترین شهر و مرکز اجتماع آن موقع هم جمعیتش از حدود ده هزار نفر تجاوز نمی کرد.

در سرزمین عربستان در چنین شرایط اجتماعی، پیغمبر و مسلمانانی که ده سال قبل، از این سرزمین رانده شده اند، حالا در یک اجتماع یک پارچه جمع می شوند. اجتماعی که از همه جای آن یک صدا بلند است: «الله اکبر». این است که می بینید «لیک» جزء سنت های حج است: «لیک، اللهم لیک، لیک لا شریک لک» یعنی آهنگ توحید، حالا هشتاد هزار نفر دارند می گویند: «لیک، اللهم لیک، لا شریک لک». این همان سرزمینی است که یک سال پیش از آن که هنوز بت پرستان در حج شرکت می کردند، یک گروه می آمدند «یا هُبَل، یا هُبَل» می گفتند یک عده «یالات یا لات» می گفتند. هر دسته ای برای خودشان یک صدائی داشتند و یک بتی را صدا می کردند. جمعیت هم شاید ده هزار نفر نمی شد، حالا یک جمعیت انبوه هشتاد هزار نفری، با یک رهبری، با یک دستور و با یک شعار، همه با هم می گویند: «لیک، اللهم لیک، لا شریک لک» ای خدای بزرگ ما دعوت تورا پذیرفتیم و به این سرزمین آمده ایم و در برابرت اعتراف می کنیم که هیچ کس را شریک خدایی تو نمی دانیم. عظمتی بسیار بزرگ و بسیار چشم گیر بود. بدون شک مراسم «حجۃ الوداع» از عوامل بسیار موثر تاریخی در پای گیر شدن نهضت اسلام بود.

حج کنونی و امت اسلامی

امروزه از حج آن طور که لازم است بهره برداری نمی شود و آن چه مسلمان ها الان به عنوان حج انجام می دهند هشتاد و گاهی نود درصد از آن چه اسلام گفته دور است، ولی هم آنطور که باقی مانده است، آن قدر اهمیت دارد که در هیچ یک از شرایطی که تا کنون داشته ایم نمی توان از آن صرف نظر کرد. البته مقصود این نیست که در هیچ شرایطی در آینده هم این مساله نخواهد بود. زیرا ممکن است به طور موقت در

شرایط اجتماعی خاص در یک یا دو یا سه سالی، مصلحت اسلام ایجاب کند که حجی به عللی تحریم شود اما نباید هرگز تضعیف بشود. اگر کار بجائی رسید که اساس حج تضعیف بشود آن وقت باید خیلی بیشتر فکر کرد زیرا آن چه من - در سفر زیارت خانه خدا - با چشم میدیدم و لمس می کردم و آن چه با بررسی تاریخ به صورت یک واقعیت تاریخ لمس کردم این است که اگر مراسم حج نبود تا کنون هیمن مقدار مناسبات نیمه حسنه ای که میان مردم مسلمان جهان باقی مانده است را نیز دشمنان داخلی و خارجی نابود کرده بودند.

ایجاد فرقه های گوناگون در داخل اسلام مصیبتی بزرگ بوده و هست به این معنا که در داخل امت اسلام، هر گروهی می توانند و حق دارند به سراغ فهمی که خودشان از اسلام دارند بروند. شیعه حق دارد شیعه باشد و بگوید فهم من از اسلام این است. نباید هرگز شیعه مجبور شود که دنباله روی سنی باشد. تازه خود اهل سنت مگر یک گروه هستند؟ گروه های بزرگ آن ها چهار گروه است، گروه های کوچکش که خیلی زیادتر است. در فقه، حنفی دارد، شافعی دارد، حنبلی دارد، مالکی دارد، و در اصول عقائد و بینش کلی اسلامی اشعری دارد، معتزلی دارد و... شافعی نمی تواند حنفی را مجبور کند که حتماً دنباله روی من باش. حنفی هم نمی تواند شافعی را مجبور کند بگوید دنباله روی من باش حنفی هم نمی تواند شافعی را مجبور کند و بگوید دنباله روی من باش. هر گروهی می توانند بگویند می خواهیم آزادانه فکر کنیم و هر چیزی را که منطق ما پذیرفت عمل کنیم. اما آن چه حرام اینست که شافعی و حنفی بگویند چون تو شافعی هستی و من حنفی هستم بنابراین ما با یکدیگر برادر دینی نیستیم و هم چنین است شیعه و سنی. شیعه به سنی بگوید چون تو سنی هستی دیگر برادر دینی من نیستی این تعبیرهای زننده اسلام کش، که در میان ما - گاهی از زبان اهل علم - شنیده می شود نمی دانیم از کجا آمده است.

بحث ما در ناصبی و دشمنی اهل بیت نیست، آن حساب دیگر دارد. امروز در جامعه

چند صد میلیونی اسلام، در بسیار نقاط، اصلاً ناصبی پیدا نمی کنید. در بلاد سنی نشین اگر در بعضی نقاط هم پیدا کنید خود سنی ها هم از آن ها بدشان می آید. اصلاً بحث بر سر ناصبی و دشمن اهل بیت نیست، بحث بر سر یک سنی ساده است یعنی یک سنی که حتی بسیاری از آن ها محب اهل بیت هستند. به تحقیق در دایره ای که من در برخی از دوستان، از نزدیک دیده ایم اکثریت، با دوستان اهل بیت است. یکی از دوستان از سفر مصر خود چیزی را نقل می کرد که من در مصر با مردی صحبت می کردم و آن کس که با من صحبت می کرد گفت:

«شما خیال می کنید که دوست دار اهل بیت فقط شما هستید؟ ما هم دوستان اهل بیت هستیم. شما نگاه کنید در مصر این قدر که اسم علی و حسن و حسین و این حرفها هست اگر شما توانستید این قدر اسم عثمان، ابوبکر و عمر پیدا کنید و اگر شما حسن یا حسین اسم می گذارید ما یکی از اسم های جاری مان حسنین است که در میان ما اسم گذاری می شود.»

من برای یکی از دوستان نقل کردم که در هامبورگ با چند تن از ترکهای ترکیه - که حنفی مذهب هم هستند - صحبت می کردم من می خواستم از فرصت برخورد با این ها برای این که بذر محبت اهل بیت را در دل آن ها بیفشانم استفاده کنم. آمدم دو تا حدیث برای آن ها نقل کنم دیدم انگار چهره هایشان یک جوری دیگر است به من به طرزی دیگر نگاه می کنند خیال کردم که این ها خیلی از مرحله دورند گفتم خوب من از بدجائی شروع کردم باید دو قدم عقب تر می رفتم.

(من که ترکی نمی دانم آن مترجم ما یک ترکی بود که من به آلمانی حرف می زدم و او برای آن ها به ترکی ترجمه می کرد) یک مطلب آزمایشی گفتم که بینم مساله از چه قرار است دیدم این گونه نیست که من از جلو شروع کرده و باید عقب تر می رفتم، بلکه از عقب شروع کرده و باید جلوتر می رفتم، این ها گفتند به فلانی (به اصطلاح خودشان به خواجه) بگو مگر خیال می کنند ما دوستدار اهل بیت نیستیم که

این حرفها را می زند؟ ما دوست دار اهل بیت هستیم. مگر می شود یک مسلمانی (تعبیر آن ها این بود که) دوستدار اهل بیت نباشد؟ بنابراین قصه، قصه ناصبی ها نیست. قصه، قصه برادر سنی مسلمان است که هیچ هم ناصبی نیست.

مسئولیت شیعه

یک شیعه، با هیچ آهنگی حق ندارد هیچ گونه موضع گیری داشته باشد که برادری دینی، و به هم پیوستگی سیاسی و اجتماعی و دینی او با یک برادر مسلمان سنی متزلزل شود. اگر مراسم حج نبود با این توطئه هائی که علیه همبستگی مسلمانان شده است بنده گمان می کنم تا کنون آن پیوندهای وحدت آوری را که پیغمبر اکرم (ص) و مسلمانان صدر اسلام با خون جگر و با بذل جان و مال ایجاد کردند و مولا علی (ع) با سی سال سکوت و زندگی هم راه با خون دل خوردن با حمایت و حفاظت آن پرداخت و امام مجتبی (ع) با پذیرفتن قرارداد نامطلوبی که شرایط سیاسی آن زمان بر آن حضرت تحمیل کرد و به خاطر حمایت از آن از ادامه جنگ خودداری کرد و ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین از امام سجاد (ع) گرفته تا امام عسکری (ع)، همه در راه آن تحمل ها و رنج ها بر خود هموار کردند؛ همه ی این ها تا به حال باید به فنا می رفت. این درست است که در ذهن سنی جایگزین کرده اند که این شیعه ها اصلاً خدا را قبول ندارند. این ها می گویند جبرئیل اشتباه کرد قرار بود بیاید به خانه علی (ع)، رفت در خانه پیامبر (ص) را عوضی زد و درست است که بین شیعه، جایگزین کرده اند که این سنی ها همه شان دشمن علی (ع) هستند در حالی که اکثریت شان به علی (ع) و ائمه احترام می گذارند.

درست است که این تبلیغات شوم اثر خود را کرده ولی باز هم بالاخره سالی یک بار، ده هزار، بیست هزار، سی هزار، چهل هزار، پنجاه هزار، پانصد هزار، هفتصد هزار، هشتصد هزار سنی، آن جا دور هم جمع می شوند و اگر یک مقدار در حال هم دیگر

دقت بکنند و قدری حوصله به خرج بدهند و از احوال هم جويا بشوند می فهمند که تمام این ها دروغ است. لاقلاً سالی یک بار فرصت دروغ آزمائی هنوز برای جامعه مسلمان باقی مانده است.

اگر هم این یک فایده حج را حساب کنید فایده بسیار بزرگی است و خیلی اهمیت دارد. لذا من شخصاً به حساب هم این یک امتیاز بزرگ، همواره معتقد هستم که باید مراسم حج را با شکوه هرچه بیشتر همه ساله برگزار نمود. این که می بینید علی (ع) اینقدر در وصیتش به امام مجتبی (ع) به فرزندش و به خاندانش تاکید می کنند: «الله الله به یاد خدا باشید و از خدا پروا داشته باشید. در حج و کنار خانه خداوندتان را خالی نگذارید و گرنه دیگران آنرا پر میکنند.» ۱ برای این است که حج هر قدر هم ضعیف بشود سنگری است بزرگ. این سنگر بزرگ را به هیچ عنوان نمی شود خالی کرد. استفاده ای که ما از حج می کنیم شاید ده الی بیست درصد بر حسب سالهای مختلف و شرایط مختلف و حج های مختلف، به «حج اسلام» نزدیک است و باید تلاش کرد که هشتاد و تا نود درصد از دست رفته را به جایش برگردانید.

معرفت واقعی نسبت به پروردگار

حج در درجه اول عبارت است از: زنده کردن یک یادبود پر ارزش به منظور حفظ اصلی که همان اصل توحید و یکتاپرستی است. شعار اسلام: «لا اله الا الله»، و هسته ی رسالت پیغمبر اسلام (ص): «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» است.

شگفتا مگر توحید و یکتاپرستی چنین نقشی دارد؟ آن یکتاپرستی جامع، دیگر کمبودی برای زندگی بشر باقی نمی گذارند. کمبود ما عموماً ناشی از این است که یکتاپرستی نیست. درکی که مردم از خدائی که می پرستند دارند غالباً کم و کاست و اگر گفته نشود حتی در بسیاری از موارد انحراف دارد. بعضی از انحرافات در خود این آیه (مذکور) است چگونه خدائی را می پرستی؟ این مسئله نخستین و «مسئله ی» آخرین

برای هر انسانی است که بخواهد با خدا و نام خدا و یاد خدا زندگی کند. جالب این که آن چه تا به حال پایان نداشته است، این است که انسان دائماً باید خداپرستی اش را منقح کند. چطور؟ این چه درس مشکلی است، نه یک بار دوربار، سه بار، چهار بار، ده بار؛ آری درس مشکلی است. دو نمونه را از آیات نقل می کنم تا ببینید چه درس مشکلی است.

عرب مسلمان یمنی، بت پرستی اش را به کنار انداخته به او گفته اند خدای یکتا را پرست و در برابر بت خم نشو. فقط «یا الله» بگو و او در برابر همه این ها گفت، چشم. اما آیا بدین ترتیب مطلب تمام شد؟ نه این عرب از یمن و به عزم حج حرکت می کند بدون حساب این که در این سفر طولانی از یمن تا مکه و برگشتن آذوقه و وسیله سفر وزادی و توشه ای هم می خواهد اما او می گوید مگر در این سفر من مهمان خدا نیستم؟ چون در این سفر مهمان خدا هستم دیگر چرا زاد و توشه بردارم؟ و به امید خدا حرکت می کند این عرب یکتاپرستی اش در این گوشه کم و کاست دارد. کسی باید با او بگوید برادر مسلمان یمنی مگر تو در خانه ات مهمان خدا نبودی و فقط در این سفر مهمان خدا هستی؟ تو چگونه خدائی را می شناسی؟ خدائی که مهمانی اش مخصوص موسم حج است؟ آیا تو فقط در موسم حج از بخشایش های او برخوردار و مهمان او هستی؟ زمین سفره عام اوست.

چه کسی گفته است که تو فقط در این چهار روز مسافرت مهمان خدا هستی؟ این کم و کاستی که این برادر مسلمان در فهم یکتاپرستی دارد اثرش موثر در عمل اوست. این انحراف فکری انحراف در محور در گردش چرخ ها اثر می گذارد و از خانه خویش بدون توشه برخلاف قانون اسلام و برخلاف رضای خدا بیرون می آید و خیال می کند که این مقتضای ایمان به خداست.

عجیب آن فهمی که او از خدا دارد به او میگ وید توشه برنदार اگر برداری خلاف اعتقاد به خداست اما آن خدائی که اسلام می خواهد محور قرار دهد می گوید توشه

بردار و اگر برنداری خلاف رضا و خواست خداست حال با این دید در زندگی خود دقت کنیم برای ما لااقل چه قدر جای سوال بوجود می آید کارهایی که انجام می دهیم به اسم رضای خدا و یا نه، اصلاً واقعاً و قلباً با فکر رضای خدا در طلب مرضات الله چقدرش انحرافی است؟ چه قدر از این کارها لااقل قابل آزمایش و سوال و محک زدن مجدد است؟ اگر تا پایان عمر با این نمونه ها انسان در زندگی شخصی خود و بعد هم در زندگی دیگران و حتی در زندگی علمای بزرگ و عرفای بزرگ دقت کند می بیند عارفی سال ها در معرفت خدا کوشش کرده و معرفتش هم بالا رفته و خیلی هم بهتر از سطح معمولی است اما مساله تمام نشده است آن هم چه تمام نشدنی تمام نشدنی که حتی در میدان عمل اثر دارد در آیه اشاره می کند «وَتَزَوَّدُوا» (توشه بردارید) هنر بیان قرآن همیشه این است که به محض آن که به یک مطلب معمولی اشاره می کند یک نتیجه گیری عالی تری نیز در کنار آن می کند: توشه بردارید که حتی سفر آخرت هم توشه می خواهد (فان خیر الزاد التقوی) تقوی توشه آن سفر است. همه سفرها توشه میخواید ولی هر سفری متناسب با خود.

حج و بهره برداری های اقتصادی

یک نکته دیگر باز در این آیات هست که این نکته مربوط به یک نوع تصویر غلطی از خداشناسی گروهی از اعراب است. اینان وقتی پس از (ظهور) اسلام به سفر حج می رفتند سعی می کردند که از هر کار درآمدزا خودداری کنند، می گفتند ما آمده ایم به سفر خدا و کسی که برای حج خانه ی خدا و سفر می آید دیگر باید فکر تجارت و بازرگانی و کسب و کار را یک سره از مغزش بیرون کند. اتفاقاً این مطلب هم اکنون وجود دارد بنده خود برخی از اهل علم را دیده ام که انتقاد می کردند از سفر و به برخی از حجاج می گفتند معلوم نیست که او سفر تجارت می رود یا زیارت؟ پس از اسلام اعراب همین فکر را می کردند. قبل از اسلام اصلاً مراسم حج بیش از آن که

یک مراسم دینی و زیارتی باشد مراسمی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بود و لذا بزرگترین بازارهای فصل در موسم حج به پا می شد. در این بازار «عکاظ» و یکی دو بازار معروف در دو محل دیگر تشکیل می شد. در این بازارها علاوه بر جنبه های اقتصادی، جنبه های اجتماعی، ادبی و هنری قابل ملاحظه ای هم وجود داشت. از جمله عرضه کردن بهترین اشعار سال. این یک بازار سالانه ای بود الان هم هنوز در دنیا بازارهای سالانه ای هست ولو این که در کشور ما تازه مسئله نمایشگاه های تجارتي سالیانه ی بین المللی شروع شده است.

یکی از اصول اقتصاد دنیاست که صاحبان صنایع مختلف در فصول مختلف سال در جاهای مختلف دنیا نمایشگاه برپا می کنند. مثلاً در «هانوور» ۱ نمایشگاهی بسیار مفصل و بزرگ دارد که معمولاً حدود اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت ماه برگزار می شود و از صنایع گوناگون و از کشورهای گوناگون دنیا در آن شرکت می کنند و این یک بازار است. هدف از این نمایشگاه بازاریابی برای محصولات صنعتی جدید است. در زندگی اعراب هم از این گونه بازارهای سالانه وجود داشت آن هم چند بازار سالانه در چند نقطه مختلف. سه تا از این بازارها، بازارهای مربوط به موسم حج و بر محور مسافرت حج بود و یکی از مناطقی که حجاج در آن جا جمع می شدند «عکاظ» بود. پس از اسلام فرد مسلمان نزد هود می گفت من متوجه به خدا در سفری که به خاطر توجه به خدا انجام می دهم دیگر باید فکر کسب و کار و پول را از مغزم بیرون کنم و فکر می کرد که کسب و کار در سفر حج حرام است و ارزش سفر حج را از بین می برد. آیه آمد:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ...» هیچ عیبی ندارد که در سفر حج در پی بخشایش الهی هم باشی. در روایات ۲ متعدد آمده است که می گوید: پرسیدم در سفر حج شترهایم را کرایه می دهم و خودبه خود با این کار کاسبی می کنم بنابراین خوب است که دیگر من در این سفر محرم نشوم و حجی به جا نیاورم. در این جا باید دید

لیسَ علیکم جُنَاحُ (عیبی ندارد) چیست؟ این طرز تفکر که در سفر حج اگر بهره گیری های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بکنیم صفا و خلوص سفر حج از بین می رود چه طرز فکری است؟ این ناشی از کجاست؟ این انحراف از کجا پیدا شده است؟ از خداشناسی؟ او چگونه خدا را می شناسد؟ خدائی که اگر بخواهیم بیاد او باشیم باید مشغول کسب و کار نباشم. در حالی که خدای اسلام این نیست. خدای اسلام، خدائی است که می گوید کسی که در طلب روزی برای تأمین زندگی خود و خانواده اش می کوشد؛ کارش کاری است شبیه کار تلاشگران در راه خدا و مثل جهاد در راه اوست. آن هم جهاد است.

چرا؟ برای این که اسلام می خواهد ما مسلمان ها وضع مسیحیت امروز اروپای غربی و آمریکا را پیدا نکنیم. این را من مکرراً هم از خود آن ها شنیدم هم از ایرانیانی که به عزم مطالعه به آنجا رفته اند. حتی در این اواخر هم کسی که (به این کشورها) رفته و بازگشته بود نیز در یک گفتگوی مشورتی مطرح می کرد و آن این که فرد مسیحی روز یک شنبه که در کلیساست بنده ی خداست. در کلیسا که می رود براستی هم توجه به خدا پیدا می کند. در روز یک شنبه در کلیسا به یاد خدا هست اما از کلیسا که بیرون می آید ضعیف می شود. اما از فردا که دوشنبه می شود تا آخر هفته، دیگر خدا را یاد می برد با آن که او مرتب به کلیسا می رود و هفته ای یک بار به یاد خداست. اسلام این گونه مسلمان نم یخواید. چون از فردا که شنبه است در کسب و کار در فکر و عملش حساب همه چیز هست جز خدا. البته این گونه نیست که همه مسیحیان این طور باشند شیوه کنونی کار کلیسا این طرز را بوجود آورده و باید با صراحت به شما بگویم که در همین حال هم مسیحیان زیادی هستند که در تمام هفته و در تمام کارهایشان به یاد خدا هستند. شیوه سابق کلیسا این گونه بود. کلیسا در سابق این طور نبود که مسیحی هفته ای یک بار به کلیسا برود بلکه صبح و ظهر و شب در کلیسا بود. اگر ما بخواهیم یاد خدا را مخصوص کلیسا بدانیم خود بخود وقتی زندگیمان اجازه

نمی دهد بیش از هفته ای یک بار به کلیسا برویم بیش از هفته ای یک بار هم به یاد خدا نیستیم. اسلام خدای در کلیسا ندارد. اسلام خدای همه جا دارد و بنابراین به بنده ی خدا می گوید که اگر مشغول کسب و کار هم هستی با یاد خدا باش.

خیلی فرق است بین کسب و کار به نام خدا و به یاد خدا و کسب و کار بدون نام خدا و بدون یاد خدا، خیلی فرق است بین مطالعه ی علمی (من حتی مطالعه فیزیک و شیمی را میگویم) به یاد خدا و به نام خدا و بدون نام خدا و بدون یاد خدا آن کسی که در لابراتور علمی اش با یاد خدا کار می کند و برای او خدا همه جا حضور دارد، خدمت علمی و آثار و فرآورده های مطالعاتش را هیچ گاه به یاد خدا نیست در مورد آن کسی نیز که اسلحه می سازد خیلی فرق است بین اسلحه سازی به یاد خدا و به نام خدا و اسلحه سازی بدون یاد خدا و بدون نام خدا. آن کسی که اسلحه می سازد بنام خدا کاملاً دقیق است که به بیند این اسلحه بدست چه کسی میرود. حلقوم چه کسی را می فشارد آیا حلقوم متجاوز به حق یا دیگری را؟ انسان باید بسیار احمق باشد که در آن جا نیز بگوید که بنام خدا و به یاد خدا دارم سلاحی را می سازم که می دانم فردا طرف داران حق با آن کشته می شوند. این خیلی حماقت است و اسلام می خواهد یاد خدا همه جا و در همه حالات با ما باشد. «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»^۱

حالات انسان معمولاً از این سه حالت او دیگر بیشتر نیست، با ایستاده است و کار می کند یا نشسته است و یا دراز کشیده و اسلام می خواهد او در همه حال به یاد خدا باشد. چنان که ملاحظه می شود این فکر که اگر ما در سفر حج در آمدی هم داشته باشیم به خلوص و اصالت سفر حج لطمه می زند. برای کسی است که پول در آوردنش هم، آهنگ خدائی نداشته باشد و گرنه کسی که پول در آوردنش آهنگ خدائی دارد دیگر چه منافاتی با خدا دارد. اگر از او پرسند که این پول را برای چه در می آوری؟ پاسخ می دهد که می خواهم هزینه های ضروری زندگی خانواده ام را تأمین کنم و این یک وظیفه ای است که خداوند به عهده ی من گذاشته است. آیا در این صورت پول

در آوردن واقعاً با یاد خدا منافات دارد؟ اگر می‌خواهم درآمد اضافی را آنجا که فرمان: وانفقوا فی سبیل الله (چنان که در همین آیه جلوتر می‌رسیم به فرمان: وانفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا باید کم الی التهلکة) است صرف کنم. باید چیزی داشته باشم که آنرا در راه خدا انفاق کنم. اینجا در می‌آورم که آنجا انفاق کنم. آیا این با یاد خدا منافات دارد که صرفاً برای خودخواهی و ارضای خواسته‌های شخصی، صرفنظر از حدود و موازینی که حق و حق پرستی برای این پول در آوردن مقرر کرده است باشد. این است که با روح توجه با خدا منافات دارد. به عبارت دیگر اگر انسان، خدا را در حاشیه زندگی قرار دهد و با این نیت در سفر خدا بخواهد پول در بیاورد دیگر نمی‌شود. اما آن انسانی که خدا را در متن زندگی قرار می‌دهد و اعتقاد به خدا، چون روح در تمام سلولهای جسم حیات اوست، به گونه‌ای که حتی یک سلولی که از این روح خالی باشد وجود ندارد، دیگر کسب و کارش در سفر حج نمی‌تواند هیچ گونه منافاتی با معنویت داشته باشد.

سوغاتی در سفر حج

یکی از دوستان که عازم حج بود سوال می‌کرد اگر در این سفر قدری سوغاتی بخرم وقتی را که در این راه مصرف می‌کنم چگونه است؟ گفتم تا چه گونه سوغاتی و با چه آهنگی بخرید؟ فکر کنید که من سفری می‌آیم و بر می‌گردم یادبودهایی برای همسر، مادر، پدر، خواهر، بستگان و دوستانم می‌برم بدون این که آهنگ سوغات خریدن‌های زمان ما را داشته باشد و واقعاً سوغات و تحفه‌ای باشد از سفری، نه به رخ کشیدن این که چه قدر آوردند و چه قدر آوردی، آن چند ساعتی را که آن جا می‌روی با این روح به دنبال پیدا کردن چیزهایی که هر دانه‌اش یکی از بستگان و دوستان ترا خرسند و خوشحال می‌کند و این خوشحالی را نیز به حساب رضای خدا وظیفه اسلامی بگذاری بسیار خوب است. ۱. اصلاً مسلمان که یک آدم خشک و سخت نیست.

مسلمان هم یک آدمی است که مثل آدمهای تربیت شده و رشد یافته عواطف دارد و در زندگی نیز از این حرف ها هست. مگر دین نیست که در روایات ما تأکید شده که وقتی به خانه دوستت یا قوم و خویشت می روی یک دانه سیب سرخ به دست بگیر، آن جا برو و با یک تحفه ی کوچک او را خوشحال کن؟ این چیست؟ زندگی با محبت و دوستی متقابل و برادری و تقویت زندگی عاطفی و این خواست خداست کسی که در این راه کوشش می کند کارش منافاتی با طلب رضای خدا ندارد و به خلوص سفرش هیچ لطمه ای نمی زند. پس مساله آن است که چه گونه سوغات بخری. اما کسی که می خواهد به حساب رضای خدا سوغات بخرد دیگر آنجا که می رود حواسش جمع است که چه بخرد برای چه کسی بخرد و چه گونه و در چه حدی بخرد. او باید همه این ها را حساب کند و الا اگر من برای این می روم که با پولی که از راه ربا به دست آورده ام و یا قرض کرده ام سوغات بخرم، (حالا موارد دیگرش را نمی گویم و فقط همین یکی را می گویم) و یا به مردم بدهی دارم و طلب کار من از من طلبش را مطالبه می کند و من طلب او را به وقت نمی پردازم و با آن پول سوغاتی می خرم و برمی گردم دیگر با این روح اگر کسی سوغاتی بخرد (با سفر حج) سازگار نیست. یا نه، اگر در حالی که در جامعه ای که در آن زندگی می کنم نیازمندان وجود دارند و نیازهایی وجود دارد که یا بر اصل سوغاتی خریدن، یا لاقابل بر حد سوغاتی خریدن تقدم دارد و باز هم این را رعایت نمی کنم نمی شود. دقت کنید که یاد خدا چون روحی در تمام سلولهای زندگی باشد همه این جهات به آدم فرمان می دهد و هدایت می کند به انسان جهت می دهد که این جا برو و آن جا نرو، این کار را بکن و اینکار را نکن، این گونه بکن و آن گونه نکن. و اسلام می خواهد ما چنین خدائی را پرستیم.

بنابراین طرز تفکر، حالا که ما به فضل الهی مسلمان شده ایم، بت پرستی را رها کرده ایم، آن حج آلوده را کنار گذاشته ایم و به سوی حج پاک اسلام آمده ایم بنابراین دیگر در سفر حج مان مواظب باشیم این که هیچ فکر کسب و کار نباشیم این نتیجه

گیری انحرافی است. این انحراف از کجا به وجود آمده؟ از انحراف در محور خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی ناقص یا خدای ناکرده آلوده. بنابراین یکتاپرستی به معنای کامل و وسیعش بر تمام شئون زندگی مسلمان پرتو می افکند و اصلاً خداپرستی و خداشناسی صحیح است که می تواند کار فرد و امت اسلامی را هدایت کند و ابراهیم خلیل (ع) به عنوان یکی از پیشتازان با عظمت یکتاپرستی با فرزند عزیزش اسماعیل در آن گوشه دورافتاده خانه ای ساده برای یکتاپرستی و کانون یکتاپرستان به وجود آورده اند و مراسم و مناسک و عباداتی در خود یکتاپرستی انجام دادند. باید همواره این خاطره بزرگ در خدمت زنده نگه داشتن اصل محور یعنی یکتاپرستی باشد و این اساس حج است.

حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج

حال که اساس حج این است، ببینیم در مناسک حج چگونه این اصل رعایت شده است که یک اعمال حج در خدمت این فر محوری باشد و از کجا شروع کنیم. از همان طرفی که قبلاً به آن اشاره شد شروع می کنیم.

اگر خدا یکی است بنابراین جامعه ی خداپرستان هم یکی است و هیچ چیز نباید و نمی تواند جامعه ی خداپرستان را دو تا کند مگر این که خدا دو تا بشود.

چون خدا یکی است پی جامعه ی خداپرستان هم باید یکی باشد. یک عامل اجتماعی سالانه میتواند به تحقق بخشیدن این هدف کمک شایسته کند. اگر بخواهیم جایی را برای اجتماع سالانه خداپرستان انتخاب کنیم چه جایی بهتر از خانه شاده ای که آن دو خداپرست زنده به همین منظور بنیان گذاشتند؟ نقطه ای که مسافرت به آن نقطه می تواند به عنوان یک عامل نگهبان وحدت جامعه ی خداپرستان، در خدمت هدف یکتاپرستی و خداپرستی قرار گیرد. بنابر این به مسلمانان میگوئیم که از هر دره

عمیق (فَج عمیق که در خود قرآن آمده ۱) از دور و نزدیک با یاد خدا و به نام خدا از خانه ات حرکت کن تا در روز معین، در جای معین، اجتماعی بزرگ و پاک، پاک از آرایش های گوناگون، از شما خداپرستان تشکیل شود تا (لشهدوا منافع لهم) ۲ منافع مادی و دنیایی و منافع معنوی را با چشم ببینید.

به یک نکته ای از این اجتماع قبلاً اشاره کردم و حالا به یکی دو نکته دیگر هم اشاره می کنم. نکته ای که اشاره شد این بود که اجتماع کنونی حج یکی از عوامل موثر در خنثی کردن (البته نسبی) توطئه هائی است که برای تفرقه اندازی میان ما مسلمان ها قرن ها چیده شده و به طریق مختلف تحت عنوان مذهب برای برهم زدن وحدت اسلامی کوشش ها به کار رفته است. اگر اجتماع سالانه حج نبود من اطمینان دارم (این اطمینان هم بر حسب بررسی هائی است که کرده ام) که همین درصد ضعیف از همبستگی که امروز در میان مسلمان های گوناگون با مذاهب گوناگون وجود دارد هم دیگر وجود نداشت یا بسیار ضعیف تر بود زیرا حج باید در خدمت نگهبانی وحدت امت اسلامی قرار گیرد. چرا وحدت امت اسلامی؟ چون اگر خدا یکی است، امت خداپرستان هم یکی است وقتی یک مسلمان شیعی که در مغز او صدها تبلیغ ضد مسلمانی سنی در دوران زندگیش وارد کرده اند، به آنجا می رود می بیند اینکه می گویند همه سنی ها دشمن علی (ع) هستند دروغ است.

او صدها سنی را می بیند که نسبت به علی (ع) محبت دارند این که می گویند همه سنی ها دشمن فاطمه زهرا (س) هستند دروغ است. او می بیند صدها سنی آن جا می ایستند و آدی احترام می کنند حتی نسبت به ائمه ی بقیع (س). آن وقت می فهمند که عجیب او را گول زده اند و آن سنی هم که می بیند در گوش او کرده بودند که شیعه اصلاً یک دین دیگری دارد، قبله ای دیگر با نماز دیگری دارد، می بیند شیعه آمد مثل خود او روبه همان قبله ایستاده و نماز می خواند.

همان حج را بجا می آورد- گیرم چند جا با یکدیگر اختلاف فتوا دارند، (اهل تسنن)

خودشان هم با یکدیگر (اختلاف فتوا) دارند- می فهمند اینکه در مغز او کرده بودند که شیعه کافر و بی دین است دروغ است (لشهدوا) و این را چون می بیند دیگر تبلیغات به این آسانی در او اثر نمی کند.

این دیدن ها خیلی موثر است. در این زمینه قبلاً توضیح داده شد و در این جا می خواهم به یکی دو نقطه دیگر اشاره کنم.

بعد اجتماعی

تفاوت دو نظام اجتماعی

ما مدعی نیستیم که سیاست و نظام اجتماعی اگر از ایمان معنوی برخوردار باشد یک چیز است و اگر درونش از ایمان معنوی تهی باشد چیز دیگری است و این ها دو نوع نظام هستند در دنیا امور زندگی بشر را با نظام بدون ایمان نمی شود اداره کرد ولی می گوئیم نظام بدون ایمان با نظام اجتماعی که روح ایمان در او دمیده باشد اصلاً دو نوع زندگی برای بشر می سازد یکی از آن ها منظم اما با نظم بی روح و شکننده و دیگری منظم اما با نظامی روحدار و قابل انعطاف. آن یکی نظم ماشینی است و این یکی نظم انسانی. این درست است که انسان ماشین است (چه کسی گفته است ماشین نیست؟) پیچیده ترین ماشینهایی که ما در عالم خلقت سراغ داریم و پیچیده ترین کامپیوترهایی که الان ساخته می شود، همه به اندازه بخشی از سلسله اعصاب انسان و گوشه ای از مغز او پیچیدگی ندارد (من کاری به آن قسمتهای مربوط به اندیشه ندارم) به اندازه همان بخش هایی که حتی گردش خون را کنترل می کند، هم پیچیدگی و ظرافت ندارد، به اندازه یک قطعه از ناحیه کرتکس و غشاء مغز و نقشی که او ایفا می کند در زندگی انسان پیچیدگی ندارد. انسان ماشین است ماشین خیلی پیچیده ولی این ماشین علاوه بر ماشین ظریف بودن یک چیز دیگر هم هست، روح دارد یک ماشینی است با

حالت و امتیازی خاص که «روح» دارد، اگرچه چون ماشین، نظام می خواهد اما نظامی روحدار، نظمی که «ایمان» چون روح، در همه جایش دمیده باشد آن نظم، نظم انسانی است و نظم منهای ایمان محال است نظم انسانی باشد (چنین نظمی) تنها می تواند به انسان، در حد ماشینی بودنش، سعادت بدهد.

حقوقش را سر وقت بگیرد، باندازه خرج کند و پس انداز بنماید، به موقع به مرخصی برود به موقع گردش کند، به موقع غذا بخورد، به موقع شنا بکند، به موقع بهره گیری های جنسی داشته باشد به موقع بخوابد، به موقع ورزش کند، به موقع شادی و پای کوبی کند، به موقع هم آدم کشی کند، به موقع ناخود آگاه بگویم یا آگاه (این جا دیگر عبارت ها نوسان پیدا می کند) در خدمت فجیع ترین کارهایی که از هیچ حیوان درنده ای انتظار نمی رود قرار بگیرد، همه این ها نظم است، اما آیا «انسانی» است؟

در سفر حج انسان یک نمونه کوچک از اجتماع روح دار را می بیند. من هم موقعی که به آن سفر مشرف بودم و بعد هم که پرس و جو کردم میزان تصادفات اتومبیل و اصطکاک ها در سفر حج با حجم مسافران طی می کنند از نظر نمونه های دنیائی اصلاً قابل مقایسه با اجتماعات دیگر دنیا نیست. تا گفته شود درصد آن چنین و چنان است زیرا در این جا آن راننده که پشت ماشین و آن مسافری که داخل ماشین نشسته است در این چند روز با روح و توجهی تمرین شده و تربیت یافته به خدا، زندگی می کند چند روز زندگی در سایه حکومت ایمان، جلوه ای خاص دارد.

نمی گویم هیچ برخورد نیست، نمی گویم هیچ اصطکاک نیست، نمی گویم هیچ تصادف نیست نمی گویم هیچ تلفات نیست، ولی می گویم مقایسه کنید این تصادف ها و اصطکاک ها و برخوردها را در این واحد با تمام ابعاد گوناگونش با همه واحدهای دیگر که در دنیا هست ببینید مساله چه قدر با هم فرق دارد اگر فرق یک، دو یا سه برابر بود می گفتیم مهم نیست اما فاصله خیلی بیش از این هاست. فاصله، فاصله میان نظم ماشینی، و نظم روح دار است.

در «عرفات» پیش از ظهر بود، عده ای آمدند سوالات دینی داشتند گروهی از این ها از تحصیل کرده های خارج بودند که هنگام مراجعت به ایران اتفاقاً زمان بازگشتشان به سفر حج برخورد کرده و عازم حج شده بودند. بعضی هم از ایران آمده بودند. واقعیت امر اینکه این ها اول که آمده بودند فکر کرده بودند به عنوان یک تنوع، به حج برویم ولی خودشان اعتراف کردند که با این که سفرهای گوناگونی در زندگی رفته اند هیچ سفری تا این اندازه آن ها را تحت تاثیر قرار نداده بود.

این اعتراف عمومی آن ها بود. نشسته بودیم صحبت می کردیم و آن ها سوال می کردند درباره روح و فلسفه حج برایشان صحبت می کردم و آن صحبت کردن را یاد خدا می دانستم. من اگر آن موقع می گفتم که چهار روزی آمده ام تا با خودم باشم می خواهم بروم بیشتر «یاالله» بگویم، آن یاالله گفتن، برای من انحرافی بود. من همان صحبت را یاد خدا تلقی میکردم و به آن ها هم گفتم که این، جانشین چند دعائی است که می خواهم بخوانم ولی خود این برای من دعاست. امیدوارم برای شما هم دعا باشد.

برای آن ها قدری صحبت کردم و نقش سازنده ی نسبی حج را به روی هر انسانی که حج می گذارد از جمله تاثیری که در به خود آمدن انسان دارد برای شان بیان کردم یکی از آن ها گفت: من اتفاقاً الان که در راه می آمدم یک نمونه ی خیلی کوچک جزئی از این به خود آمدنی که می گوئید را دیدم. در چادری فلان تیمسار را با یک لباس ساده دیدم که بر روی تشکش افتاده بود. این تیمسار را من مکرر در میدان فرماندهیش دیده بودم که از آن اول که وارد میدان می شد آن قدر عربده می کشد و آن قدر عربده کشی از دیگران انتظار داشت که اصلاً تا به صف نظامیان می رسید یک حالت مصنوعی در میدان به وجود می آمد. دیدم این جا به خود آمده و فهمیده است که هیچ نیست.

تمام این زرق و برق های مصنوعی چهار چوب های کشنده ای است که بر جسم و جانش نهاده اند چهار صباحی به این جا آمده تا از این ها آزاد بشود. او ادامه داد: دیدم

تیمسار آن جا بر روی تشکش افتاده و دعائی می خواند و ذکری می گوید و نه تنها دیگر آن یال و کوپال تیمساری با او نیست بلکه در چهره او در چند روز دیگر آن آثار تفرعن هم از بین رفته است. در این چند روز جائی آمده که ایمان به او گوشه رخی نشان داده است چون بیشتر از این که نیست. اگر بیش از این باشد او باید وقتی هم برمی گردد عوض شده باشد. هستند کسانی که با یک سفر حج عوض می شوند و خیلی هم عوض می شوند اما عده آن ها زیاد نیست، نمی دانیم شاید آن آقا هم از همین قبیل باشد.

من او را نمی شناختم و اصلاً اسم او هم یادم نیست اما این آن چیزی است که یکی از جوان ها برای من نقل می کرد. او به ای نجا آمده و زندگی برمحور ایمان، همه چیزش را (لااقل در این چند روز) عوض کرده است.

دیگر قیافه اش هم آن قیافه دیومانند آن میدان نیست. حال اگر این تیمسار از من سوال می کرد که می گوئید من در میدان فرماندهی ارتش هم با سربازان بگویم و بخندم و شوخی کنم تا یک فرمانده سپاه مومن به خدا باشم؟ می گفتم: نه نمی گویم این جور باش. من می گویم تو که مسلمان شیعه هستی و علی (ع) پیشوایت، یک فرمانده بزرگ میدان جنگ است، و یا برتر از او، پیغمبر اکرم (ص) بین که این دو فرمانده بزرگ در میدان ها چگونه بودند.

انضباط خیلی شدید بود. برخورد محکم و فرماندهی! اما در همان موقع اگر پیغمبر (ص) یا علی (ع) احساس می فرمود که فلان سرباز یا افسر جزء احتیاج به فلان ارفاق دارد - ارفاقی که هیچ زیانی به نظام میدان جنگ وارد نمی کند - چه می کرد؟ آن فرمانده اشباع شده از ایمان به خدا در آن موقع از این وظیفه کوچک غفلت نمی کرد و اگر تو با قاطعیت، قاطعیت در فرماندهی که غیر از تفرعن در برخورد است، و با هم خیلی فرق دارد عمل کنی ایرادی بر تو نیست. اتفاقاً امروز نظام اداری اجتماعی ما این گونه است که غالباً با روسای قاطع در تفرعن، و فاقد قاطعیت در اداره، سروکار دارد در حالی که

باید عکس این باشد یعنی «قاطع در اداره» و فاقد «تفرعن در برخورد». یکی از دوستان، مهندسی است که آمده بود و صحبت میکرد او گفت اخیراً یک طوق لعنتی به گردن بنده انداختند و در فلان جا مدیر کل شدم. به او گفتم امیدوارم خدمت بهتری بکنی. گفت مطلب این است که نمی گذارند و با این که چند روز بیشتر نیست اذیت می کنند.

گفتم چطور اذیت می کنند؟ گفت که همکاران ما (مدیر کل های دیگر) می گویند که مقام مافوق شما از شما خیلی ناراضی است و رضایت کامل ندارد. گفتم: چه طور شده است؟ گفت شما اصول اداری را رعایت نمی کنید. گفتم: کدامین را رعایت نمی کنم؟ آیا مثلاً " کارها نسبت به گذشته سریع تر انجام نمی گیرد؟

گفتند: خیر، کارها نسبت به گذشته سریع تر و بهتر هم انجام می گیرد. گفتم: پس چه عیبی پیدا شده است؟ گفتند: آخر شما به کارکنانتان زیاد اجازه می دهید یک ساعت یا دو ساعت بیرون بروند. گفتم: شما که می گوئید کارها سریع تر انجام می گیرد. من هم اگر اجازه می دهم چون (آن کارمند) احتیاج دارد اجازه می دهم.

گفتند: این برای دیگران اسباب زحمت م شود زیرا آن ها نمی توانند اجازه بدهند. گفتم: خوب چرا نمی توانند اجازه بدهند، آن ها هم کارهای شان را سریع انجام بدهند و اجازه هم بدهند. گفتند: آن ها حساب های دیگر هم می کنند. مثلاً شما آن روز که در آن اطاق بودید و آن مقام مافوق آن جا بود وقتی سخن او تمام شد زود رفتید و دیگر آن جا نماندید تا از او استمالتی بکنید، احتراماتی به جا بیاورید و تعارفات مادون مافوق را، با او بکنید. گفتم: این جاست که دیگر باید عرض کنم بنده اهلش نیستم خواهش می کنم به ایشان بگوئید هر وقت مذاقشان و مزاجشان با این طرز کار من سازگار نیست، من خدا حافظی می کنم و لازم هم نیست که دیگر هیچ دوزو کلکی برایم درست بکنند.

ایشان از دوستانی است که جداً در بخشهای گوناگون زندگیش ایمان، نفوذ دارد و من

او را مدت هاست می شناسم، ایمان او، به او می گوید که اگر یکی از کارکنان آنجا واقعاً یک ساعت یا دو ساعت نیاز دارد که بیرون برود و او می خواهد به نحو بهتر و با ایمان، آن جا را اداره کند و می داند که نظم ایمان، نظم ماشینی نیست، نظم است که در عین نظم بودن باید نیاز پیچ و مهره های داخل این ماشین را هم کاملاً رعایت کرد و فهمید، که اگر واقعاً این کارمند الان همسرش مریض است و می خواهد پیش دکتر برود چنان چه او را این جا نگه داشتی دیگر ماندن او به دردخور نیست و اصلاً کار انجام نمی گیرد.

لذا، هم ردیف او همین کارمند بزور در این جا نگه می دارد اما کارش به اندازه او انجام نمی گیرد و این یکی با آن که کمتر (در محل کار) نگه می دارد ولی کارش به اندازه او انجام میگیرد. آن نظم بی روح است و این نظم با روح! آن نظم چون بی روح است به نیاز موجودات زنده داخل این نظام، بی توجه است. و این نظم چون با روح است (به این امر) توجه دارد و در عین قاطعیت در اداره، و فرماندهی؛ در عین حال آن محبت را هم دارد.

لذا کارمندی که با اوست هم از او قاطعیت می بیند و هم محبت. درباره ی امام سجاد(ع)، آن شاعر با علاقه ی با محبت نسبت به خاندان پیغمبر و با توجه به کمالات روحی آن ها چه گفت؟ امام سجاد(ع) کسی است که وقتی انسان در کنار او می ایستد حتی به خودش اجازه نمی دهد خیره به او نگاه کند و احترام از او می گیرد. اما آیا این احترام گرفتن ناشی از ترس است؟ نه این احترام گرفتن ناشی از عظمت روحی است که در او می یابد چون او واقعاً شایستگی مافوق بودن را دارد. این است که برای دیگران در برابر او، خودبه خود احترام گذاشتن طبیعی است و اجرای دستورها هم همین طور. هم به او احترام می گذارند هم فرماندهی قاطع او را روی چشم می نهند و عمل می کنند و می بدانند که او آن ها را دوست دارد و هم این ها او را. این نظام روح دار است. نظامی برپایه «قاطعیت» از یک طرف و «محبت» از طرف دیگر.

این یکی از گوشه های بحث ولایت است. ولایت اسلامی و حکومت اسلامی حکومتی است که زمامدار و اداره کننده و توده و اداره شده یکدیگر را دوست دارند ولایت به معنای «تسلط» همراه با ولایت به معنی «محبت» توام با یکدیگر است. آن پیوند اداری با این پیوند قلبی با هم یکی هستند، نه این که ارتباط دارند، بلکه یکی هستند و از هم ریشه و الهام و کمک می گیرند بنابراین یکی از آثار سفر حج این است که انسان در آن جا یک زندگی اجتماعی را که ایمان در او نفوذ کرده باشد می بیند.

یک خاطره ی سازنده از سفر حج

سرگذشت کوچکی نقل کنم من نمونه این مطلب را در مکه از یک افسر سعودی و دو تن از برادرانی که چهره شان، چهره برادران کاسب کار ایرانی بود دیدم. در یک نیم روز که هوا به نسبت گرم بود به طوری که برای حاجی غیر متوسط، گرمای ناراحت کننده ای داشت اتفاقاً با خانواده به مسجد الحرام مشرف شده بودیم و قرار بود در بازگشت از دو تن از دوستانی که از ایران آمده بودند دیدن کنیم و خود این یکی از سنت های حج است و گفته بودیم که ما به آن جا می آئیم، ساعت درست ۱۲ بود و ما دیگر در حال آماده شدن بودیم تا نماز بگذاریم و بعد برای نهار برویم. نزدیک مسجد الحرام دیدم که چند نفر آن جا اطراف کسی ایستاده اند. جلو رفتم دیدم دو نفر از دوستان ایرانی که من آن ها را نمی شناختم اما آن ها به محض اینکه ه چهره من را دیدند و فهمیدند که ایرانی هستم آمدند سلام و علیک کردند و گفتند کمک کنید. گفتم چه شده است؟ گفتند ما از این جا رد می شدیم که دیدیم یک حاجی این جا افتاده است.

فهمیدیم کیست؟ همین قدر چند کلمه ای حرف زد و فهمیدیم عراقی است و حالا می خواهیم او را نجات بدهیم زیرا جان او در خطر است و گرمازده شده است به گروه پزشکان ایرانی (مراجعه کرده ایم) که اتفاقاً نزدیک ترین واحد به ما هستند - واحد، هم

درمانی و هم کمکی است - اما آن ها می گویند که باید رئیس ما باشد چون نیست مقررات ما می گوید فقط بیمار ایرانی را عیادت کنید و این (فرد) چون عراقی است ما نمی توانیم این کار را بکنیم. گفتم خوب جای دیگر سراغ ندارید؟ گفتند نه جای دیگر نتوانستیم برویم ما زبان بلد نیستیم این جا هم زبان بلد بودیم و به فارسی توانستیم (مساله را) بگوئیم.

گفتم کمی صبر کنید، برگشتم و به خانم گفتم به همان جایی که بودید برگردید چون این مساله مقدم بر این است که من در نماز شرکت کنم برگشتم و به پزشک ایرانی که در آن جا بود گفتم آقا شنیده ام از شما درخواستی کرده اند و جواب شما هم چنین جوابی بوده است؟

گفت این مقررات ماست. اگر این بیمار در این جا مرد، یقه بنده را می گیرند که چرا او را پذیرفتید. گفتم من فلان کس هستم یادداشت هم بکن و بگو مسئولیت بعهدده او است. فعلاً (این بیمار را) این جا بگذارید. مقداری از این نظم بیرون بیاید. این آقا در حال مردن است تو کاری بکن تا از زیر این آفتاب به کناری بیاید من (مسوولیت را) به عهده تو نمی گذارم و می پذیرم که او را بعد از نیم ساعت از این جا بیرون بیاورم. در این نیم ساعت که نمی میرد! قبول کرد او را موقتاً بپذیرد. اتفاقاً در آن جا بالا خانه ای و تختی بود قرار شد او را بخوابانند و یک کمی به او رسیدگی کنند. به یکی از آن دو گفتم بیاید برویم تا ببینیم راه حل اساسی چیست؟ به پاسگاه پلیس جلوی حرم رفتم راه ها شلوغ و تقریباً نیمه بسته بود ترافیک خیلی کند بود. با جمعیت انبوه و ماشین های زیاد و جاده های کم عرض - (این مساله) طبیعی بود، رفتم بالا. جای بسیار کوچکی بود یک افسر جوان عرب سعودی سیاه چرده مسئول آن جا بود. با او سلام و علیک کردیم و به او گفتم یک حاجی در آن جا افتاده و نمی دانیم متعلق به چه گروهی است که او را به گروه خودش راهنمایی کنیم ولی جانش در معرض خطر است و باید هرچه زودتر به بیمارستان برسد. گفت بسیار خوب. در آن روز و در آن ساعت مرتب تلفن این مرد

کار می کرد و مشغول بود برای این که باید ترافیک آن جا را با تلفن اداره کند اما در عین حال تلاش می کرد آمبولانس (هرچه) زودتر از این ترافیک مشکل، بتواند عبور بکند و این بیمار را نجات بدهد، من (از کوشائی او) لذت بردم او یادش نمی رفت که این وظیفه را هم (در کنار تنظیم امر ترافیک) دارد. چهره ی او چهره ی یک افسر مومن به این وظیفه را در نظر من مجسم می کرد. او می فهمید چه کار می کند و چه مسئولیتی را به عهده گرفته است مرتب تلفن می کرد من هم گاهی به او یادآوری می کردم اما او منتظر یادآوری من نبود، مکرر بدون یادآوری من، تلفن می کرد که آمبولانس کجاست. اتفاقاً ترافیک یک حالت گره خوردگی پیدا کرده بود به طوری که حدود بیست و پنج دقیقه بیشتر طول کشید تا آمبولانس از بیمارستان به آن جا رسید.

از قضا همان موقع که آمبولانس را نگه داشته بودند تا این بیمار جوان تنومند را بیاورند پیرمردی که می خواست از این طرف خیابان به آن طرف خیابان برود زمین خورد و او را هم در همان آمبولانس گذاشتند و بردند. این (خاطره) را از این نظر بیان کردم که کسی که با دقت در آن جا نظاره کند مشاهده می کند که این افسر با «ایمان»، و با ایمان به این که چه وظیفه ای دارد، کار می کرد و آن دو برادر ایرانی با ایمان، ظهر هنگام تا این مرد افتاده را به آمبولانس نرساندند آرام نگرفتند. از آن دو پرسیدم آیا کاری ندارید؟ گفتند اکنون این کار بر هر چیزی مقدم است. تا این (بیمار) بجائی نرسد ما آرامش نداریم. این هر دو (احساس وظیفه این دو زائر و آن افسر سعودی) لذت بخش بود و هر دو زندگی اجتماعی پرتو گرفته از ایمان را پیش چشم انسان می آورد. ده روزی هم که انسان به چنین زندگی اجتماعی نگاه بکند موثر است به یاد آن جهنم اجتماعی که در گوشه و کنار دنیا به نام نظام بوجود آمده است می افتد، نظامی که نهضت هیپی های اروپای غربی و آمریکا، عصبانی است علیه آن خشکی و جمود و از دست دادن جنبه انسانیت. و من نمی دانم که آیا اگر در بلوک شرقی امکان بدهند آن

عصیان آنجا هم خواهد بود یا نه؟ نمونه هائی از این را من در مطبوعات آلمان دیده ام. ولی من نمی دانم آیا در آن جا (بلوک شرق) واقعا مزاج به اندازه ی این طرف (غرب) برای این عصیان مستعد است یا نه؟ به هر حال آن چه انسان شک ندارد این است که نظام اگر خشک بود می خواهد سوسیالیستی باشد یا کاپیتالیستی، به هر حال با مزاج انسان سازگار نیست، انسان نظام می خواهد هرج و مرج برای زندگی نمی تواند خوب و مفید باشد.

زندگی بدون حکومت و نظام اجتماعی نمی تواند باشد اما حکومت و نظام انسانی، نظامی که در گوشه و کنارش ایمان تجلی کند و نمونه زندگی اجتماعی با تجلی ایمان در داخل نظام را انسان در این ایام حج تا حدی می بیند و لذت می برد و وجدانش بیدار می شود. که اگر تلاش گر است و اهل مبارزه و می خواهد برای ایجاد یک نظام عالی تلاش کند بداند در راه ایجاد چگونه نظامی تلاش کند

نتایج اجتماعی حج

همان طور که بیان شد نتایجی که باید از حج بگیریم یکی نتایج «اجتماعی» است و دیگری نتایج سازنده ی این فریضه، و هر مسلمانی می تواند در مراسم حج یکی از نقش های مؤثر ایمان را در ایجاد نظام اجتماعی با چشم ببیند. روابط مردم در چند روز (مراسم) حج با یکدیگر، از هر نظر، روابطی است که بیش از هر چیز، تحت تاثیر ایمان افرادی که دور یکدیگر جمع شده اند قرار دارد و در پرتو چنین ایمانی است که تجاوز، تعدی و جلوه های دیگر خودخواهی در رفتار انسان ها بسیار کم دیده می شود (نمی گویم هیچ دیده نمی شود بلکه بسیار کم دیده میشود) به طوریکه انسان در آن جا می تواند با خودش ببیند که اگر جامعه ای بزرگ در تمام طول سال تحت تاثیر چنین ایمانی زندگی می کرد وضع عقد اجتماعی، محبت و برادری و غم خوار یکدیگر بودن در زندگی اجتماعی بسیار بهتر می بود.

یکی از دوستان عزیز ما که پزشک است و نسبتاً علاقه مند است در زندگی دینی اش جدی تر بوده و تا حدود بیشتری اهل عمل باشد، به من می گفت: من از دوستان و از قشر خودمان گله دارم گفتم چطور؟ گفت دوستان هم فکر ما چیزهایی را که در نظامات اجتماعی - در هر سیستم حکومتی هم که باشیم - باید رعایت کرد، به بهانه ای که بر ما روشن نیست، در رعایت این گونه نظام های کلی عمومی، سهل انگاری می کنند و این نشان می دهد که این دوستان نه تنها نظام های غیر عادل را نمی پذیرند بلکه برای پذیرش نظامی هر چند عادل هم باشد آمادگی خلقی و عاداتی ندارند. به طور مثال یکی از دوستان که اهل مبارزات اجتماعی هم هست و حتی در این راه ها کشیده و صدماتی دیده، روزی دیدم در خیابانی که عبور یک طرفه بود در جهت خلاف با سرعت با ماشین خود می آمد. آن روز نشد با او صحبت کنم بعد که او را دیدم به او گفتم آقا آن روز را بیاد داری که در خیابان یک طرفه ورود ممنوع را رعایت نکردی؟ گفت بله. گفتم تو چرا؟ گفت ای آقا، این نظام شاهنشاهی سر تا پایش غلط است. باید به هیچ یک از مقرراتش اعتنا نکرد. گفتم خوب، آخر تو داری از آنجائی می آیی که اتومبیل های دیگر، به خیال این که خیابان یک طرفه است با سرعت و وضع خاصی حرکت میکنند. طبیعی است که امکان تصادف تو زیاد است. گفت بله امکان تصادف بیشتر است گفتم: خوب آن کسی که با او تصادف می کنی از کجا که یکی از همان کسانی نباشد که تو بخاطر نجات او و هم قشرها و هم ردیف های او مدت ها ناراحتی کشیده ای؟

به تعبیر آن دوست ما، این حرف، گوئی برای او تازگی داشت. آن قدر تازگی داشت که باز هم در چهره اش آثار قبولی ندیدم. او گله می کرد که ما در ساختن خودمان و هم فکرايمان آن طور که باید پیش نرفته ایم چون اگر کاری، خدمتی، تلاشی و کوششی ساخته باشد از کسانی ساخته است که به نظم تن بدهند بکوشند که نظامی بهتر به وجود آورند و اما کسانی که اصولاً مزاجشان، مزاج «لانظام» است، آن وقت این ها

هم فکران آقای بزرگواری می شوند که به او گفتند چرا در حوزه علمیه و در میان آقایان طلاب اهل علم، نظمی وجود ندارد؟ گفت: «نظامنا فی لانظام» نظم ما در بی نظمی است (آن آقا فوت شده است و خدایش بیامرزد) ولی اگر از ما پرسید که آیا ما هم طرفدار این فکر هستیم با صراحت عرض می کنم؛ نه!

رابطه نظم و نظام اجتماعی

ما معتقد هستیم اگر کار و کوششی مفید و دارای بازده، میسر باشد از کسانی ساخته است که اصولاً به نظم اجتماعی اهمیت می دهند. در آن بخش از نظامات اجتماعی که در حد ضرورت است هیچ شکی نیست. نوع حکومت یا سیستم هر چه می خواهد باشد در آن بخش باید رعایت بکنند. مقررات عبور و مرور معمولاً مقرراتی است که خیلی ارتباط با نظام اقتصادی، سیاسی ندارد اگرچه ممکن است گاه به صورت خیلی ضعیف (یک یا دو درصد) ارتباط پیدا بکند ولی این درصد آن قدر ضعیف است که به هیچ وجه مجوز آن نیست که افراد متعهد در خطوط نظامات رانندگی مربوط به عبور و مرور خلاف عمل کنند. بخشی از این مسائل بدون شک مربوط به نظام اجتماعی و حکومت است.

یکی از جوانانی که در آلمان از سنین خیلی زود (شاید آن موقع ۱۴ یا ۱۵ سال داشت) به علتی و در اثر برخورد با موردی، علاقمند شده بود که با اسلام آشنا شود، (ابتدا) مکاتبه می کرد و بعد حضوراً آمد و مسلمان شد، ایشان پس از مدتی به ایران آمد. نخستین روزی که اینجا نزد من آمد به او گفتم: خیرمقدم، خوشحالیم همان طور که مدت ها بود دلتان می خواست، به ایران آمده تا این جا را ببینید، برای من تعریف کن که در این چند ساعتی که آمده ای چه دیده ای؟

او گفت: مقداری (از مسیر منزل شما را) با ماشین و مقداری را تعمداً پیاده آمدم از بعضی از خیابان ها که می گذشتم دیدم گویا اینها که پیاده میروند جزء آدمیزاد نیستند

چون این خیابان ها صلاً پیاده رو ندارند. نمی دانم که انسان اگر بخواهد سالم از این خیابان ها عبور کند تکلیف چیست؟ برای رفت و آمد پیاده ها جایی در نظر گرفته نشده است این ها چگونه می توانند در برار حوادث رانندگی امنیت داشته باشند؟ خوب این کار برعهده نظام است. اما این که از خیابان یک طرفه (از جهت مقابل) نباید رفت و اگر بروید حداقل (ضررش) این است که کشش این خیابان را کم می کنید و عده ای از مردم دیرتر به کار خود می رسند، دیگر مربوط به نظام نیست؛ این مربوط به همه ی ماست و قطعاً باید رعایت کنیم. حال اگر رعایت نکنیم یک نفر مثل این فرد، که خارج از جامعه ماست، وقتی به این جا می آید مطمئن باشید قبل از این که (این مساله را) به حساب نظام بگذارد به حساب دین ما می گذارد.

بنده غالباً دیده ام که در این گونه مسائل همه کاسه و کوزه ها بر سر دین و تربیت اجتماعی و دینی ما شکسته می شود نه بر سر نظام. اگر یک مسلمانی کثیف است و تمیز نیست، خیلی کم می شود که ناپاکیزگی او را به عهده نظام بگذارند بلکه برعهده دینش می گذارد. بدون شک تربیت صحیح ارتباط زیادی با نظام اقتصادی و سیاسی اجتماع دارد. اما از ما این سوال را می کنند که شما که پیرو اسلام هستید اگر تا به حال آن قدر عرضه نداشته اید که نظام اجتماعی سالم به وجود آورید آیا این قدر هم عرضه نداشته اید که خودتان را تربیت کنید؟ یک وقت است که مردم در یک محیطی به کلی از یک نظام فکری سازنده، بدورند و چنان تحت تاثیر نظام حاکم اجتماعی ساخته می شوند که فرصت دریافت های سازنده ی دیگر را ندارند اما اگر به کسانی که می گویند ما با اسلام آشنا هستیم و می کوشیم تا براساس اسلام، یک نظام عادل و صالح اجتماعی ایجاد کنیم، بگویند که شما قبل از ایجاد این نظام، کارهایی را که از دست خودتان ساخته است انجام ندادید معلوم می شود که این جهان بینی و ایدئولوژی و این عقیده ای که باید منشاء عمل باشد، در خود ما هنوز تحرکی به سوی عمل ایجاد نکرده است.

زن و مرد مسلمان نمی توانند در راه ایجاد نظام صالح اسلامی اجتماعی سهمی ایفاء کنند مگر آن که در زندگی شخصی و اجتماعی شان لااقل درصدی، عمل به مصالح اسلامی دیده شود. برای خود من هیچ یک از دوستانی که از نظر زندگی شخصی پای بندی به تعالیم اسلامی شان ضعیف باشد نمی توانند به عنوان یک همکار اجتماعی جایی داشته باشند. از نظر خود من، معیار و ملاکی که برای انتخاب همکاران اجتماعی از سالها پیش عرضه کرده ام و هنوز هم به آن سخت پای بندم این است:

آن برادر و خواهر مسلمانی که در زندگی در هم این نظام، آثار پای بندی به آن چیزی که می خواهد در راه ایجاد جامعه، براساس آن بکوشد را می توان دید؛ بر روی او، به عنوان یک همکار و همراه می شود حساب کرد والا نه. آیا شما ضابطه ای از این جدی تر، عملی تر، اسلامی تر و منطقی پسندتر سراغ دارید؟ بنابراین یکی از آثار اجتماعی حج باید این باشد که مسلمانانی که به حج می روند در رعایت آن نظامات اجتماعی که بهره حال صحیح می دانند کوشاتر و جدی تر باشند. کسانی که از حج برمی گردند وقتی که می خواهند از مشاهدات جالب خودشان یاد کنند می گویند: ما دیدیم که موقع نماز در مغازه ها را باز گذاشتند و بسمت نماز رفتند. هیچ هم به فکر نیفتادند که در مغازه مان را ببندیم و برویم. این چه چیزی را به شما نشان می دهد؟ این که میگوئید آن جا دیدیم که وسایل ما ریخته بود و کسی بر نمی داشت چه چیزی را نشان می دهد؟ در این مساله اصلاً تردید نکنیم که معنای کوشش ما در راه تغییر نظام اجتماعی این است که خودمان بی راهه برویم! گمان نمی کنم از بیراهه رفتن ما به هیچ وجه کاری ساخته باشد.

درباره یکی از دوستان تلاش گر که رنج ها کشیده و صدماتی دیده است گفتند که در معامله ای دغل بازی کرده جنس قلبی به دیگران فروخته و بدهی خود را سروقت نپرداخته است و طعنه می زدند که: این ها می خواهند محیط اجتماعی صالح به وجود آورند؟ این طعنه ها بر من خیلی گران آمد واقعاً ناراحت بودم. شما در برخورد با این

چنین طعنه هائی چه می کنید؟ به هر شکل ممکن سعی می کنید خود را از شر آن خلاص کنید. مگر می شود ما خودمان در زندگی پای بندی های عملی مان ضعیف باشد و منشاء اثری هم باشیم؟

تنها کسانی میتوانند در راه خدا پیکار کنند که قبلاً در پیکار با خویشتن پیروز شده باشند و مراسم حج، مناسک حج و اجتماع حجاج، می تواند در برابر چشم ما آثار عملی ارزنده، چشمگیر و پرجذبه به این گونه پای بندی ها را نشان بدهد و در ما اتحاد، برانگیختگی، شادی و حالت لذتی به وجود بیاورد که خود را برای ایجاد چنین نظامی به صورتی وسیعتر و جامع تر آماده تر کنیم.

این یکی از آثار اجتماعی حج است و این بحث ها و یادگیری ها همین طور که مکرراً عرض شد بالاخره باید مقدمه عمل باشد و اگر در ما حالت عملی بوجود نیاید در ارزش آن ها شک کنیم. بنابراین باید تصمیم بگیریم در زندگی مان جدی تر، قابل اعتماد تر، منظم تر، پاکتر و پای بندتر باشیم.

حج و روابط بین زن و مرد

یکی از آثار اجتماعی حج روابط میان زن و مرد در آن جاست. دو مسئله خیلی جالب عرض می کنم:

۱- همان گونه که در رساله ها خوانده اید یکی از واجبات احرام این است که اگر زن حج می گذارد نباید روبنده به صورت خود بیاندازد که صورت او را بگیرد. بنابراین زنان با موی پوشیده اما با صورت باز در مراسم حج شرکت می کنند (حال آیا نقابی که با صورت فاصله داشته باشد بیاندازد جایز، واجب و مستحب یا مکروه است بحث دیگری است). این حکم اسلامی است که زنهایی که حج می گذارند باید با چهره و صورت باز در مراسم حج شرکت کنند. از طرف دیگر هر نوع لذت گیری جنسی (در این ایام) از چیزهایی است که برخلاف احکام اسلام است. یعنی در حالت احرام زن و

مرد باید از هر نوع لذت گیری جنسی (حتی نوع حلال آن) اجتناب کنند. «فلا رفث و لافسوق و لاجدال فی الحج» ۱ نوع حرام آن که همیشه حرام است (مثل دروغ بر خدا و رسول که همیشه حرام است اما در روزه حرام آندر حرام می شود برای اینکه روزه را هم باطل می کند) در آن جا نوع حلال آن هم حرام می شود.

لذت یابی جنسی در موقع حج و در موقعی که انسان در حال احرام است اگر از راه حرام باشد که همیشه حرام است ولی در آن جا حرام آندر حرام است. زیرا از نظر احرام هم حرام است. این امر حتی نسبت به همسر خود هم که حلال است در آن جا حرام می شود. به هر حال در مراسم حج، زن و مرد باید اصلاً فکرشان در پی لذت جنسی نباشد و حتی انسان در این چند روز باید از لذت حلال جنسی هم صرف نظر بکند، به این ترتیب اگر انسان بخواهد موفق بشود که چند روز تمرین روحی را درست انجام دهد خود به خود باید اصلاً فکرش در این راه نباشد تا بتواند آن چند روز را به سلامت بگذراند.

یک نمونه نقش موثر تربیت عفت، در زن، و تنظیم بهبود برخورد اجتماعی زن و مرد، در صحنه حج دیده می شود. آزمایشی که هر سال تکرار می شود. درست است که باید به کمک بسیاری از نظامات اجتماعی دیگر جلوی طغیان جنسی را گرفت. اما نقش ایمان، نقش عامل معنوی، نقش عفت متکی به ایمان را در این مورد نباید نادیده گرفت.

زن باید در جامعه طوری بیاید که لااقل هوس انگیزی او کم بشود. خیلی فرق است بین زنی که اندامش، سرش، موهایش، دستش، تنش و پاهایش پوشیده است (حالا با چادر یا با روسری و پالتو و شلوار ولی بالاخره پوشیده است) با زنی که نیمه برهنه یا پوشیده ای بدتر از برهنه بیرون می آید. درست است که رعایت حجاب اسلامی در کم کردن فساد جنسی و فساد اخلاقی ناشی از بی بندوباری جنسی عامل موثری است و درست است که باید بر روی آن تکیه کرد اما این فقط یک سوی مطلب است ولی یک یک

سوی بزرگ مطلب تربیت مرد و زن مسلمان است به گونه ای که در برخورد با یکدیگر مواظب باشند چه می کنند و کجا هستند. قرآن یک جا، به زن و مرد می گوید (نور «۲۴» آیات ۳۰ و ۳۱) و جای دیگر به زنان مسلمان می گوید پوشیده بپائید (احزاب «۳۳»، ۵۹) و بیش از یک جا به زن و مرد مسلمان می گوید در برخورد با یکدیگر چشم چرانی نکنید: «ای پیغمبر به مردان بگو در برخورد با زنان، چشمشان را به روی آن ها ندوزند

و به زنان مسلمان بگو در برخورد با مردان، به آن ها چشم ندوزند، هیچ به هم نگاه نکنند، برخوردشان برخوردی پاک و نگاه شان نگاهی پاک باشد...» این تربیت خیلی مهم است. من خوب یاد می آید که در یک بخشی از زمان خودمان، در میان گروهی، حداقل این تربیت بسیار نیرومند بود و حالا این تربیت نیرومند، در فاصله ی سی سال، بسیار ضعیف شده است. چه قدر هم خسارت است.

در دوران حج، ما نقش «حفاظت» را با چشم می بینیم. چگونه می شود که یک زن از میان گروه مردان عبور کند اما مردها چشم چپ هم به او نگاه نکنند. از یکی از اهالی تهران که مسلمان بود و به عزم تجارت به آلمان رفته و در هامبورگ ساکن بود روزی در بین صحبت پرسیدم: تو کی به ایران برمی گردی؟ آن تاجر تهرانی گفت: چه بگویم؟ کجا برگردم؟ واقعیتش این است که این جا محیط خیلی فاسد است و حتی از نظر روابط زن و مرد، اما این فساد تا این حد است که اگر یک زنی خودش منحرف نباشد مردها در این محیط اجتماعی نمی توانند به او تجاوز کنند (مگر بسیار به ندرت). یک نوع امنیت این جا وجود دارد که زن من که از خانه بیرون می رود، در خیابان کمتر کسی دنبال او می افتد و تعقیبش می کند و به او متلک می گوید یا احیاناً نقشه بکشد که او را بدزدد، و حال این که در تهران ما، اگر دخترم سه ساعت بعد از غروب آفتاب از کوچه به خانه بیاید نگرانم و حال این که این جا ساعت دوازده هم اگر بیرون بروند نگران نیستم.

من این طعنه اجتماعی را بر جامعه خودمان بسیار تلخ دیدم. این عیب بزرگی است. باید عفت اخلاقی جامعه‌ی مسلمان و امنیت اجتماعی‌اش هر دو تامین باشد، در این زمینه، اتفاقاً نقش حکومت خیلی قوی است، باید طوری باشد که واقعاً یک زن اگر نیمه شب از خیابانی خلوت و تنها عبور می‌کند امنیت داشته باشد.

اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاه طلب

فکر نکنید این مطلبی که می‌گویم صرف یک آرزوست «ابن اثیر» در «کامل» ۱ که یک دوره تاریخ است که در حدود پنج قرن و نیم از دوره‌های اسلامی را بردارد می‌گوید: «عدی بن حاتم» مسیحی بود. پس از گسترش اسلام با زن و بچه‌اش کوچ کرد به شام، چون آن جا یک اقلیت بزرگ مسیحی بنام «غسانی» ها زندگی می‌کردند. خواهرش را آن جا گذاشت و رفت. خواهر «عدی» آن جا بود تا سپاه اسلام به آن جا رسید و مثل دیگر مناطق در قلمرو اسلام قرار گرفت و وی ناچار شد با نظام اسلامی زندگی کند. نامه‌ای به برادرش عدی نوشت و او را ملامت کرد که تو رفتی و دیگران را بردی و فکر نکردی که نسبت به خواهرت هم مسئولیت داری. من را این جا گذاشتی و رفتی و اگر رفتنت خوب بود چرا مرا نبردی؟ اگر هم بد بود چرا خودت رفتی؟ حالا چرا در آن جا مانده‌ای؟ برگرد و بیا با این نظام و رهبر این نظام آشنا شو. از دو حال خارج نیست اگر آن را پسندیدی و به اسلام گرویدی چه سعادت است و اگر آن را نپسندیدی باز هم در این جا می‌توانی در میان قوم خودت با عزت بیشتری زندگی کنی تا در آن جا (زیرا نظام اسلام به کسانی که مسیحی بودند اجازه می‌داد با پرداخت یک مالیاتی به عنوانی «جزیه» در آن جا زندگی کنند).

«عدی» تحت تاثیر این نامه قرار گرفت و پیش خود گفت برویم بینیم محمد (ص) چه می‌گوید؟ دین جدیدی که آورده واقعاً چیست؟ عدی به مدینه آمد. پیغمبر در مسجد بود یک راست به مسجد آمد و با پیغمبر آشنا شد.

پیغمبر از او دعوت فرمود که با هم بسوی منزل بروند. با هم راه افتادند که به منزل بروند. «عدی» دو مطلب اجتماعی در بین راه دید که خیلی تحت تاثیر قرار گرفت. چون «عدی» قبلاً خیال کرده بود که مردی بنام محمد(ص) از طایفه قریش در مکه قیام کرده است تا به قدرت برسد ولی کارش نگرفته و مخالفانش نگذاشته اند. لذا او به مدینه آمده چون در آن جا شرایط مساعد بوده است به قدرت رسیده و رئیس و فرمانروا شده است تا بتواند به خواسته های خود برسد یعنی هم آن تصویری که امروز نویسندگان غربی از شخصیت پیغمبر(ص) دارند. «عدی»، دو تا مطلب دید و فهمید که مساله این طور نیست. این اخلاق کسانی که شیفته جاه و جلال هستند نیست. یکی این که در وسط راه پیرزنی رسید به پیغمبر گفت: یا رسول الله! پیغمبر ایستاد. این که من یک مهمان دارم آن هم یک حاکم از اشراف قریش و نباید معطل بشوم و امثال آن در کار نبود. پیغمبر با کمال بردباری ایستاد، «عدی» دید که آن فرد سوالات بسیار عادی کرد و پیغمبر هم با کمال بردباری، متانت و محبت جواب گفتند مدتی طول کشید و عدی از این وضع خسته شد. او دید که اگر خود او به یک زنی برخورد می کرد و این قدر او را معطل می کرد معذب می شد. به چهره پیغمبر نگاه کرد ببیند آیا درونش ناراحت است و دندان روی جگرش گذاشته است؟ دید نه او آن قدر انسان عالی طبع است که چهره او هم آثار اوقات تلخی دیده نمی شود. با خرد گفت نه، این زمامدارانی که من دیده ام و حتی خود بنده که رئیس قومی هستم، هرگز حاضر نیستم با مردم زیردستم این گونه رفتار کنم.

این اخلاق، اخلاق یک پیغمبر می تواند باشد اما اخلاق یک زمامدار جاه طلب نمی تواند باشد. ایستادند تا حرف آن پیرزن تمام شد و آمدند تا به منزل رسیدند، در منزل پیغمبر(ص) در آن موقعی که وضعشان خوب شده بود یک تشک داشتند که رویش می نشستند، بقیه اطاق یا حصیر بود یا خالی، پیغمبر این تشک را به «عدی» واگذار کرد و خود روی حصیر نشست. آه، این چه زمامداری است؟ پیغمبر(ص) قدرت دارد، در

جنگ هایی پیروز شده، اصحابی و پیروانی دارد، شکوه و جلالی دارد، در خارج اسم محمد(ص) که برده می شود عده زیادی لرز براندامشان می افتد و اکنون چنین پیشوایی و چنین مرد با قدرتی از مهمان غیر مسلمان و مسیحی خودش این طور پذیرائی می کند که جای خود را به او می دهد.

«عدی» می گوید در دل گفتم این هم خصلت هیچ یک از زمامداران جاه طلبی که طالب و پادشاهی و فرمانروائی هستند نیست.

پیغمبر(ص) با او شروع به صحبت کرد. روح «عدی» هم آماده بود، دید مطالبی هم که پیغمبر برای او می فرماید از آن قبیل نیست که: عدی، توسر جای خود برگرد و هر چه در آن جا به دست تو می آید چند قسمت کن یک قسمت برای ما بفرست و بقیه هم برای خودت و هر چه دلت می خواهد پدر مردم را در بیاور.

عدی دید چنین خبرهایی نیست، مذاکرات اصلاً سیاسی نیست. مذاکرات براساس ساختن فکر است. او می خواهد آدم بسازد.

نهضت او نهضت آدم سازی است. عدی تحت تاثیر قرار گرفت. پیغمبر(ص) ضمن سخنان تشویق آمیزی که با «عدی» داشت فرمود: عدی، تو این وضع امروز ما را نگاه کن (چون آن موقع که پیغمبر سخن می گفت مسلمان ها به زحمت نان سیری می خوردند) فرمود وضع امروز ما را نبین. روزی خواهد آمد که قلمرو اسلامی در شرق و غرب و شما و جنوب گسترش پیدا کند و در این قلمرو چنان انسان هائی زندگی کنند و چنان نظام اجتماعی و حکومتی بر سر کار باشد، که اگر یک زن تنها بخواهد از سرزمین فلات یعنی عراق کنونی به این جا که مکه است بیاید یعنی از آن بیابان های لم یزرع عبور کند هرگز ترسی نداشته باشد و اگر در تمام این قلمرو بگردید برای پرداخت زکات بخواهید مستحق پیدا کنید مستحق زکات را به زحمت بتوانید پیدا کنید. یعنی هم تامین رشد اقتصاد و تقسیم نسبی ثروت عمومی و هم امنیت اجتماعی. مزایایی را که پیغمبر برای جامعه آینده اسلام برای عدی می شمرد و او را به اسلام

دعوت می کند این هاست. یکی آن «امنیتی» است که عرض شد که زنی تنها از عراق به مدینه حرکت کند و نه از دزد و نه از تجاوز نترسد. برای رسیدن به این وضعیت، جامعه به ساختن انسان هائی نیاز دارد که از نظر سلطه بر هوی و هوس تربیت شده باشند. در جامعه ای که انسان های هوس کیش، زندگی کنند اعم از زن هوس کیش و مرد هوس کیش تامین چنین آینده ای محال است. «عدی» بعداً مسلمان می شود. او می گوید قسم به خدا آن امنیتی را که زنی بتواند از عراق از بین النهرین به حجاز تنها حرکت کند و نترسد دیدم که به وجود آمد و آهنگ اقتصادی زندگی عمومی هم به سمتی است که در آینده نزدیکی پیش بینی می کنند که آن مطلب دوم یعنی یافتن مستحق زکات در جامعه اسلامی به زودی مشکل نصیب ما شود.

مراسم حج، نمونه عملی جامعه اسلامی

یکی دیگر از چیزهایی که انسان در حج می بیند و لذت می برد همان نزدیک بودن زندگی ها به یکدیگر است. البته با کمال تأسف مصریها و در این اواخر ما ایرانی ها این حالت حج را هم به هم زده ایم و حج هو لو کس، دولوکس و ممتاز و متوسط و پایین و از این حرف ها شده است، کسانی که که به حج مشرف شده اید دیده اید که عده زیادی از مردمی که به حج می آیند مردم فقیری هستند. اکثریت حجازیها فقیرند نه ثروتمند. برای این که اکثریت حاجی ها همان اعرابی هستند که پیرامون مکه زندگی می کنند این ها نظیر زوار حضرت عبدالعظیم برای تهران یا زوار قم هستند. شما در این زیارتگاه ها در ایام زیارتی که می روید عده زیادی از مردم را می بینید که حرکت کرده و به آن جا آمدند. در موقع حج عملاً مردمی که در اجتماع بزرگ حج زندگی می کنند از حداقل زندگی بهره مند هستند و همه هم تقریباً با همان حداقل زندگی می کنند.

حج، اگرچه نمی گویم یک نمونه از زندگی اقتصادی بدون فاصله است، اما لااقل با

فاصله کم است همراه با تعیین حداقل زندگی برای این مردم که کسی گرسنه و فاقد مواد اولیه در آن جامعه نباشد. مسلمان ها می توانند سالی یک بار نمونه عملی آن را در موقع حج ببینند اما همین طور که عرض شد اگر اشرافی گرایی عده ای از حجاج بگذارد. ما خیلی متأسفیم که ما خود عرضه نداشتیم و نداریم که تا وقتی کار به دست خودمان است این جنبه ها را به دقت رعایت کنیم حتی بعضی از علمای دینی ما به جای این که خودشان کمک کنند به این امر، با کمال تأسف باید بگویم عملاً موقعی که حج می گذارند، حج آن ها هم مشوق نوعی امتیاز طلبی است. چون آن موقع که بنده مشرف بودم بعضی از مراجع هم مشرف بودند امتیازاتی را که در آن موقع حج داشتند من حیث المجموع تقریباً ثروتمندترین حجاج هم نداشتند. اتفاقاً آقائی که من از محبت شخصی او همیشه تشکر کرده ام خواست نسبت به خود ما هم چنین وضعی را تا مقداری عمل کند که من یکی دوبار هم تذکر دادم و تا آن جا هم که میسر بود جلوی او را گرفتم.

وقتی من وارد جده شدم قرار بود با یک گروه از رفقای که نسبتاً این اصل را رعایت می کردند باشم که نشد لذا در آن جا به یک کاروانی ملحق شدیم. مسئول گروه ضمن حرف های محبت آمیز گفت که ما این امکانات را داریم و می وایم برای شما و همراهانتان چنین و چنان کنیم و از این قبیل حرف ها. گفتم من به شما بگویم که من به حج آمده ام یعنی به سفری که اگر در مزاج خودم این بیماری امتیاز طلبی وجود دارد در این چند روز معالجه شوم. حال شما میگوئید ما می توانیم در این سفر برای شما امتیازات چنین و چنان درست کنیم؟ با صراحت به شما بگویم که من از آن هایی هستم که می توانم با هیمن عبائی که بردوشم است مراسم حج را بگذارم اگر هم می بینید توی کاروانی آمده ام برای این است که آگاهی ندارم و همراه من هم زن است و می ترسم وظایفی را که نسبت به آن ها دارم نتوانم در این شرایط درست انجام بدهم والا چه بسا اصلاً با کاروان نمی آمدم برای اینکه حج، این چنین

است و بعد به او گفتم شما اگر می‌خواهی خدمتی به حاجی بکنی این باشد که او را راهنمایی درست بکنی که اعمالش را چه گونه به جا بیاورد و وظایفش چه گونه باشد، کجا برود، چه جاهایی را ندیده نگذارد و برگردد چه بسا سفر دیگری نصیب او نشود و دیگر این فرصت را پیدا نکند. اما بزرگترین محبت این است که برای ما امتیاز قائل نشوی.

و بعد متأسفانه بعضی از علما که در آن سفر بودند در آن جا مثل این که هیچ توجه نداشتند که باید عمل آن‌ها هم عملی باشد که دیگران را به نفی امتیازات لاقل در این چند روز تشویق کند حتی کاربجائی رسید که در حرم پیغمبر اکرم (ص) عده ای دور آقا حلقه می‌زدند و مثل زنجیر دست می‌گرفتند و ایشان را وارد می‌کردند و برایش سلام و صلوات ختم می‌کردند. من واقعاً تعجب کردم که این دیگر چیست و چگونه نقشی است که ما می‌توانیم داشته باشیم؟ وقتی ما عملاً از نظر فردی و عمل اجتماعی نتوانیم حاجی را که از جامعه ما بسوی حج می‌روند و مسئولانی را که آن‌ها را اداره می‌کنند طوری تربیت و راهنمایی کنیم و طوری در جریان بگذاریم که لاقل در این چند روز حج در مقابل این مسائل باشیم، چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ آن وقت تذکر می‌دهند که درباره حج به عنوان یک کنگره را رسیدگی کنیم. (چون کنگره به معنای این لبه‌های عمارت است) به یکی از این لبه‌های کنگره که مربوط به خودمان است برسیم چه می‌کنیم؟ مکه می‌رویم چه می‌خواهیم بکنیم؟ چرا همه چیز مسخ می‌شود؟ حجامان هم مسخ می‌شود، حج یک عالم برجسته هم حتی مسخ می‌شود. برجستگی یک عالم برجسته، در این است که در مراسم حج این اظهار امتیازات از او دیده نشود.

حج، نظام اجتماعی متعادل

اجتماع حج، دارای جنبه‌های ارزنده و سازنده گوناگون است. یکی از آن‌ها این است که اجتماع نمونه‌ای از امت اسلامی و نمونه‌ای از اجرای نسبی لاقل قسمتی از تعالیم

اسلام در یک واحد نمونه اجتماعی باشد. در اجتماع حج می شود تا حدودی جلوه ای از برادری و برابری اسلامی را دید.

فاصله ها یا کم می شود یا از بین می رود، زندگی ها یا کاملاً یک نواخت و یکسان می شود و یا لاقلاً خیلی به هم نزدیک می شود، لباس ها یا کاملاً یکسان است یا خیلی به هم نزدیک است. اگر این کاروان سازی های لوکس، در همه ی مردمی که به عزم حج می روند از بین برود و روح حج، فدای این که آدم چند روز آسان تر یا قدری مشکل تر بگذراند نشود، تقریباً مردمی که به حج می آیند مثل هم زندگی خواهند کرد و گروهی از مردم مسلمان، لاقلاً یک بار مزه زندگی در محیط ایمان، الفت، دوستی، به یکدیگر نزدیک بودن، و دور انداختن عوامل جدائی را می چشند، لاقلاً به حد چشیدن می چشند و اگر عوامل افزایش شعور و آگاهی در جامعه اسلامی به موقع به کار بیافتد می توان از مردمی که یک نوبت حج گذارده اند طرفدارانی برای ایجاد نظام اجتماعی متعادل ساخت زیرا (چنین نظامی را) در آن جا می بیند به همین جهت است که در تعالیم اسلام در مورد رفتن به حج خیلی تاکید شده است.

چه چیز می تواند جایگزین حج گردد؟

گاهی اوقات دوستانی می پرسند: آیا اگر انسان پولی را که خرج رفتن به سفر حج می کند، برای یک خانواده فقیر بی بضاعت بدهد وسیله زندگی فراهم کند و یا کمکی به زندگی آن ها بکند بهتر نیست؟ در پاسخ و بررسی ها اگر انسان یک سونگر باشد، با خود می گوید: البته وقتی یک خانواده ای در یک جامعه اسلامی با زندگیش افتاده است اگر یک نفر که می خواهد به حج برود پولش را به این (خانواده) بدهد و حج نرود بهتر است. غافل از این که ما باید عواملی داشته باشیم که خود این روحیه را اول در جامعه حفظ کند و زنده نگه بدارد که اگر این فرد حج نرفت پولش را صرف کباباره رفتن نکند، صرف رنگ و آب بیشتر دادن به زندگیش نکند، صرف سفر

گردش اروپا و آمریکایش نکند تا آن وقت اصلاً این مساله مطرح بشود که آیا به حج بروم به سفر بروم یا به این (خانواده) کمک کنم؟ اگر ما میدان های فردی و اجتماعی مناسب و خلاق و سازنده، برای تقویت این روحیه ها در جامعه، و انسان ها و اعضاء جامعه نداشته باشیم وقتی به این آقا هم بگویی فلان کار را نکن، او پول اضافی را صرف کمک به آن خانواده نخواهد کرد. به عبارت دیگر اگر ما فرمول را عوض کنیم (و به او) بگوئیم حج نرو و به خانواده بی بضاعت کمک کن ضمانت اجرایی این فرمول ما چیست؟

آیا چیزی جز گرایش قلبی و دینی و معنوی این انسان ها بسوی حق و به سوی وظایف ناشی از حق پرستی می تواند ضامن اجرای این تعالیم باشد؟ نه. میدان هائی که بتواند این روحیه، گرایش و ایمان را تقویت بکند پشتوانه است. اگر ما توانستیم مراسم حج صحیح داشته باشیم آن کسی که می رود به حج و برمی گردد، نه تنها به اندازه پول حج (بلکه) دو برابر و سه برابر آن در کارهای خیر انفاق خواهد کرد زیرا روحش آنجا ساخته شده است. آزمایش را با صد نفر حاجی معمولی (نه می گویم فوق العاده و نه خیلی معمولی) که یک کمی شعور داشته باشد انجام بدهیم و آن این است که در طول سال به او مراجعه کنید و از او برای کارهای خیر کمک بخواهید و سپس سال بعد از حج هم به او مراجعه کنید و کمک بخواهید مجموع برداشت از این صد نفر را ببینید در سال بعد از حج و قبل از حج چه قدر است. اگر دو برابر شد (این مساله) چه چیزی را نشان می دهد؟ نشان می دهد آن پولی که صرف حج شده از نظر حتی کمک به فقرا هم نقش خود را ایفا کرده است و خیلی هم بیشتر و بهتر از آن که از اول (به او) گفته می شد که به حج نرود و آن را صرف فقرا کن. اگر روایات صریحی درباره این مطلب نرسیده بود انسان گاهی اوقات مشکل بود به صرف اجتهاد خودش چنین بگوید؛ اما علاوه بر این، روایاتی مکرر و مؤید در این زمینه از ائمه طاهریین (س) وارد شده است همین سوال را از ائمه کرده اند که چند روایت آن را می خوانم:

از «سماعه» نقل می کند: می گوید که امام صادق (ع) به من فرمود چرا امسال به حج نمی روی؟ او جواب می دهد: کارهائی دارم، معاملاتی بین من و دیگران هست، مشاغلی داریم و چه بسا این کار خوبی باشد و در آن خیر می باشد. فرمود نه، قسم به خدا، خداوند در این کار و در این شرایط برای تو چیز بهتری مقدر نفرموده است. هیچ بنده ای از رفتن به حج محروم نمی شود مگر اینکه گناهی کرده باشد که او را محروم کرده باشد. ۱.

باز از امام صادق (ع) روایتی است که می فرماید که اگر مردم حج را کنار بگذارند زمامدار مسلمین باید آن ها را مجبور کند به حج بروند، خواه خودشان بخواهند خواه نخواهند. چون این خانه برای حج گزاردن ساخته شده است. ۲.

می گوید از امام کاظم (ع): پرسیدم آیا انسان برای حج رفتن می تواند پول قرض بکند و به حج برود؟ اگر قرض بی محلی نیست و چیزی دارد که اگر در راه تلف شد بتوانند وام او را پرداخت کنند.

بله.

در باب: «الفضل فی نفقه الحج» امام صادق (ع) به یک نفر از دوست داران خودش توصیه می کند و می فرماید: چه می شود اگر کسی از شما همین طور که در سال مشغول کسب و کار است و درآمدی دارد، در خرج زندگیش یک کمی میانه روی بکند و مقداری از منافع خود را برای حج کنار بگذارد، تا موقعی که (زمان) حج می رسد، ببیند یک پولی مخصوص حج پس انداز کرده و در رفتن به حج از مایه نمی خورد و به حج برود. در

روایت دیگری در همین باب باز امام می فرماید: در موقعی هم که حج می خواهی بروی

مخارج حج را کمتر بکن، سفر کم خرجی برو، تا همواره برای رفتن به سفر حج، نشاط داشته باشی. ۱.

کلینی از «سعید سمان» روایتی نقل می کند که چون متن آن مفصل است تنها ترجمه آن را می خوانیم می گوید:

«من هر سال به حج می رفتم تا این که، یک سال سختی پیش آمد که مردم در تأمین زندگی، به زحمت افتادند. دوستان من گفتند که اگر

تجدید نظر می کردی و این خرجی را که می خواهی صرف حج رفتن بکنی صدقه به مردم مستحق می دادی، البته بهتر بود. من به دوستان گفتم آیا رأی شما این است؟

گفتند: بله، گفتم: من هم تبعیت می کنم. آن سال پول را دادم و به حج نرفتم. می گوید در شب عرفه خوابی دیدم که آن خوب مرا ناراحت کرد و (پیش خود) گفتم دیگر من

این کار را نمی کنم و حج را رها نمی کنم بلکه هر سال به حج خواهم رفت. وقتی سال آینده شد به حج رفتم در فرصت «منی» (که یکی از فرصت های بسیار خوب برای

برخوردها و برقراری ارتباط است) امام صادق (ع) را دیدم. (چنان چه ملاحظه شود دوستان

پراکنده ی امام، در دنیای پهناور اسلام آن روز، در مراسم حج است که می توانند رهبر را ببینند و از او کسب تکلیف کنند) مردم پیرامون او جمع شده بودند و در اطراف

حضرت عده ای بودند. جلو رفته و عرض کردم به من بفرما تکلیف چیست؟

داستان را برای او گفتم و پرسیدم کدام بهتر و با فضیلت تر است: حج یا صدقه؟

فرمود چه قدر خوب است انفاق به فقراء. امام، این جمله را سه بار تکرار فرمود

(که سائل بداند که در مسئله، وقتی انگشت بر روی این طرف مطلب می گذاریم،

معنایش ضعیف کردن طرف دیگر نیست). گفتم بله میدانم امام کدام یک بهتر و

با فضیلت تر است؟ فرمود: چه مانعی دارد که شما هم به حج بروید و هم صدقه بدهید هر دو کار را انجام بدهید؟ گفتم: آخر پولش به اندازه ای نیست که به هر دو رسد و وسعت این کار را ندارد. مود: می دانی اگر فردی می خواهد ده درهم فر در حج مصرف کند و مخارج حج او ده درهم است باز هم آن را دو قسمت کند. پنج درهم را صدقه بدهد و با پنج درهم بقیه به حج برود. یا این که باز هم سعی کند بیشتر، از مخارج این سفر بکاهد و صدقه بدهد. حج را هم رفته باشد که این موجب پاداش او خواهد بود. (سوال کننده بالاخره دید امام نه حج را رها می کند و نه صدقه را، بلکه می گوید هر دو. وقتی دید مطلب این طور است و هر چه این طرف و آن طرف زد امام بالاخره می فرماید هر دو را باید با هم داشته باشد. می گوید) گفتم: خوب اگر ما این طور عمل کنیم آیا دیگر درست است؟

فرمود: بله. بعد امام (ع) سه بار فرمود: آخر کجا می توان جانشینی برای حج پیدا کرد؟ سپس فرمود: بنده ی خدا از خانه اش که به عزم حج بیرون می آید همان جا بهره ای از ثواب الهی دارد (چون همه چیز زندگی را رها کرده آن هم حج آنزمان - و به سوی خدا

- می آید. پیدا است که در او بخشی از ساخته شدن وجود دارد و پاداش و ثواب آن هم هست)، او می آید در مسجد الحرام طواف واجب را می کند، به مقام ابراهیم می رود و در آن جا نماز می خواند. آن گاه فرشته ای در کنار چپ او می ایستد و وقتی برمی گردد، بر شانه او دست می زند می گوید: ای بنده ی خدا، آن انحراف ها و ناپاکی ها

گذشته ات تمام شد. «یا هذا، اَمَّا مَضَى فَقَدْ غَفَرَ لَكَ، وَاَمَّا مَا يَسْتَقْبَلُ فَجَدُّ» و اما نسبت به آینده بکوش. ۱ اصلاً توبه همین است. این یک واقعیت است که اگر انسان واقعاً از راه انحراف به راه حق (چون توبه یعنی بازگشت است) برگشت دیگر پاک است. (البته در خود روایات توبه، دارد در غیر حق الناس). حق الناس در پیش اوست. آدمی

که به راه حق بازنگشته است؛ اگر دو مرتبه قصد کرد در مال کسی تصرف کند، این چه به راه حق بازگشتنی است؟ بسیار روایت جالبی است. هر گوشه آن جالب است و هر گوشه اش می تواند دید جامع یک رهبری را، که در شأن «امام» است نشان بدهد، و در زمان ما که از این نوع رهبری محروم هستیم لاقلاً باید در امر دین، بکوشیم پیرو رهبرانی باشیم که اگرچه امام نیستند و نخواهند بود اما لاقلاً تا آنجا که میسر است لیاقت جانشینی امام را در این نوع رهبری ها داشته باشند.

ما و اجرای مراسم حج

اگر ما امروز از حج کم بهره برداری می کنیم باید برای بهره برداری صحیح از آن فکر کنیم، نه این که آن را حذف نمائیم. از حذف حج، ما سودی نمی بریم. اجتماع حج با جمعیت فراوان و جمعیت هر چه بیشتر، می تواند نمونه ای از شکوه جامعه اسلامی باشد. وقتی مردم در سراسر دنیا بشنوند که جمعیتی نزدیک به یک میلیون یا یک میلیون و پانصد هزار نفر- و اگر همت کنند بیشتر بروند، تا دو میلیون نفر در سال می گردد- در روز معین و در ساعات معین در جای معین اجتماع دارند، اجتماعی که از روح ایمان برخوردار و سرشار از ان است، آیا این نمی تواند لاقلاً یکی از جلوه های با شکوه اسلام و امت اسلامی باشد؟ و آیا نمی تواند در مرعوب کردن دشمنان یا مجذوب کردن کسانی که در دلشان کم و بیش علاقه و گرایش به اسلام وجود دارد نقش موثری داشته باشد؟ ولی به شرط اینکه این اجتماع را ما بگونه ای اداره کنیم و این مراسم را به گونه ای برگزار کنیم که برآستی با شکوه باشد و نه خدای ناکرده مایه سرشکستگی.

در یکی از فیلمهایی که به عنوان خبر در (تلویزیون) آلمان، از مراسم حج نشان می دادند بعضی از قسمت های این گزارش مصور آن طور که انسان دلش می خواست غرورانگیز بود. سال بعد که من خودم به حج مشرف شدم، دیدم این فیلم بردار را یا

اجازه نداد ه اند، یا لااقل آن قدر خبیث نبوده است که انگشت روی جاهای حساس بگذارد. برای این که دیدم در موقع طواف، - طواف که باید خودش یکی از نمایش های جالب از حرکت منظم مردم و ایمان، به گرد یک محور باشد - با کمال تأسف به علت جهالت عده ای از مردم، این خاصیت ارزنده اش را از دست داده است. در طواف همین قدر که طواف کننده ی ما در برابر حجرالاسود می رسد، از دو طرف نظم به هم می خورد، یکی از طرف کسانی که بدون آگاهی و توجه و بدون رعایت نظم لازم می خواهد بیایند و طواف را شروع کنند که خود را بی جهت به جمعیت می زنند؛ و یکی هم از طرف کسانی که در مقابل حجرالاسود که می رسند به سمت آن می روند برای این که حتماً به آن دست بزنند یا آنرا ببوسند (استلام و تقبیل)، حال باید دید این مسئله در عصر ائمه ما چگونه مطرح شده و امام در این باره چگونه دستور داده است؟

راوی می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم آیا در موقع طواف، ما «استلام حجر» بکنیم؟ - برای تیمن و تبرک دست به سنگ بکشیم؟ - فرمود: اما من که نمی کنم؟

عرض می کند: مگر نه این است که از پیغمبر (ص) روایت شده است که آن حضرت در موقع حج دست به سنگ می کشید و آن را می بوسید؟ فرمود: بله (ولی) برای او جا باز می کردند نظم به هم نمی خورد، تا می آمد فوراً می توانست بدون این که نظم را به هم بزند این کار مستحب مؤکد را انجام بدهد. ولی برای من که امام صادق هستم این (امر) میسر نیست. بنابراین من از «استلام حجر» صرف نظر می کنم که وضع آبرومند طواف را متزلزل نکنم. حال به شیعه امام صادق (ع) باید گفت که آیا در موقع تشریف به حج به این توصیه و عمل مؤکد پیشوای عظیم الشان و امام بزرگوارت توجه و عمل می کنی؟ یا تو نیز آن جا که می روی مثل غیر شیعه (چون اتفاقاً این کار

را بیشتر غیر شیعه می کنند) هجوم می بری، صف را می شکنی و طواف مردم را از بین می بری برای این که دستت به سنگ برسد یا سنگ را ببوسی و بعد هم به این اکتفا نمی کنی بلکه قدری آن طرف تر می خواهی خودت را به طرف در کعبه بینفکنی تا درب را هم ببوسی و بعد هم آن شرطه - البته آن دفعه که من دیدم - با آن پارچه بلندی که دستش گرفته و سرش را گره زده بر سر تو بزند که: برو پایین.

او چرا می زند؟ او نه به خاطر اینکه روی مخالفت مذهبی این کار را می کند؛ برای این که از نظر مذهبی برای آن ها، این کار عیبی ندارد. ولی بیشتر این اقدام، از این نظر است که اگر این جا این امکان را به اشخاص بدهند که خودشان را از آن پله ها، برای بوسیدن در بالا بکشند باید در هر سفر و موسم حجی، گزارشی مربوط به تلفات عده ای در زیر دست و پای این بوسندگان درب را در جراید مختلف دنیا بخوانیم و تاسف بخوریم. برای جلوگیری از این که کسی زیر دست و پای این در بوس ها له نشود آن شرطه با آن چیزی که دستش هست می زند که مردم را از بوسیدن دور کند. من آن جا دیدم که اگر این فیلم بردار موفق شده بود صحنه ای از این منظره را از حج در اخبار منعکس بنماید چه قدر مایه شرم سازی بود؟ این امر ناشی از جهل و نادانی و تربیت نکردن قبلی مردمی است که به این سفر مقدس می روند.

بدون شک یکی از واجبات اجتماعی ما این است که هر وقت عازم حج شدیم یا کسی را عازم حج دیدیم حتماً او را نسبت به این مطالب حساس راهنمایی کنیم و لااقل به اندازه یک نفر از این منظره های نامطلوب بکاهیم.

اگر ما بتوانیم اجتماع حج را آن طور که هست زنده و آبرومند نگه داریم بسیار جالب است.

قربانی

فلسفه تشریح قربانی

یکی از عواملی که در این سال ها در حج بگو و مگو ایجاد کرده و به آبرومندی و درخشندگی حج لطمه زده است، مسئله قربانی است.

همان طور که بیان گردید اصل مسئله قربانی و تشریح قربانی، بسیار جالب است. حالا که مردمی به عزم حج می آیند آن ها که توانائی مالی دارند شتری، گاوی یا گوسفندانی (نه یک گوسفند بلکه بیشتر) بیاورند و در آن روز یک مهمانی عمومی برپا شود که در این مهمانی عمومی، ده ها هزار گوسفند و گاو و شتر کشته می شود و به این وسیله از صدها هزار نفر در آن دو سه روز پذیرائی می شود بخصوص از روز عید که روز جشن و شادی است. همان طور که قبلاً اشاره گردید، حتی حالا هم اکثریت حجاج، مردمی هستند که توانائی مالی شان بسایر کم است - آقایان در گزارشات حج حتماً دیده اید اگر یک میلیون نفر در این سال ها در موسم حج جمع می شود حدود ۷۰۰ تا ۷۵۰ هزار نفرشان از خود عربستان سعودی از همان اعراب آن حول و حوش هستند و حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر از کشورهای هم مرز عربستان وارد می شوند؛ و تازه آن هایی که می آیند گاهی ۵۰ تا ۶۰ هزار نفرشان از یمن هستند - و حجاج یمن از قدیم الایام تا به حال جزء بینواترین حجاج هستند - بسیاری از کسانی که به آن جا می آیند مردمی هستند که چه بسا در سال یک نوبت، دو نوبت، سه نوبت غذای گوشت دار کافی بدست شان نیامده است که سیر غذا بخورند.

این ها هم جزء حجاج هستند. در این سه چهار روز - یعنی از روز عید تا سه روز بعد - مواد غذایی رایگان، آن هم عالی ترین مواد غذایی که گوشت باشد، در اختیار حجاج قرار می گیرد - چون گوشت هنوز هم تقریباً د ر همه جای دنیا گران قیمت ترین ماده غذایی بویژه در میان مواد غذایی معمولی است - با آن شرایطی که در قربانی رعایت شده که لاغر و پوست و استخوانی نباشد، چاق باشد و گوشت خوردنی داشته باشد، معیوب نباشد، سالم باشد خیلی پیر نباشد و.... بهترین گوشت خوراکی برای حجاج فراهم می آید. در این دو سه روز مردمی که آن جا به عنوان برادران و خواهران مسلمان

دور هم جمع هستند، غذای کافی بخورند و از این غذای کافی هم آن کسی که خیلی دارد بخورد هم آن کسی که ندارد.

لابد در مناسک حج دیده اید که مستحب موکد است کسی که قربانی می کند حتماً خودش از آن قربانی بخورد، و حتی بعضی؛ این را احتیاط واجب می دانند. روایتی است در کافی که می گوید در آن سال بزرگ حجه ی الوداع، پیغمبر اکرم (ص) در یک روایت دارد ۶۶ و در روایت دیگر ۱۰۰ راس، در یک روایت دارد پیغمبر ۶۶ و علی (ع) یا ۳۴ راس که جمع آن صد راس است قربانی داشتند و در مجموع روایت از عامه و خاصه دارد که پیغمبر (ص) و علی (ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هر حال صد جاندار، بوسیله پیغمبر (ص) و علی (ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هر حال صد جاندار، بوسیله ی پیغمبر (ص) و علی (ع) در آن سفر کشته شده و برای این که پیغمبر و علی از همه ی این ها تناول کرده باشند، پیغمبر (ص) دستور داد تکه ای از گوشت هر کدام را در یک دیک انداختند و آب گوشت درست کردند، بعد پیغمبر و علی هر دو از این آب گوشت خوردند تا از همه ی قربانی های خود تناول کرده باشند. ۱

این روایات ما هست. تا کسی که (امکانات) دارند و قربانی می کنند از همان گوشت بخورند (و همین طور)، آن هایی هم که ندارند. همه ی این برادران و خواهران مسلمان بر سر یک سفره بنشینند و عملاً از یک نوع غذا برخوردار شوند. این اساس قربانی است.

قربانی، تمرین روحی برای انفاق

از طرف دیگر، در سیستم اقتصادی عمومی آن زمان و حتی سیستم اقتصادی اکثریت مردم دنیا، در زمان خودمان، مسئله دام - یک حیوان زنده ای که شیر و پشم بدهد و منافی داشته باشد، به عنوان سرمایه ای است که خیلی از مردم به جانشان بسته است.

برای بسیاری از مردم یک شتر، دو شتر، چهار شتر، چهار تا گوسفند، چهار تا گاو یعنی سرمایه‌ی زندگی. یک مو اگر از آن کم شود خیلی ناراحت می‌شوند. اکنون هم، مردمی هستند که اگر یک گوسفندشان بمیرد برای آن واقعاً عزا می‌گیرند چون سرمایه‌ی زندگی‌شان است.

حال این مسلمان در این سفر یک دام را - یک ثروتی را که برای او این قدر عزیز است در راه خدا و برای رفاه بندگان خدا، می‌کشد. این یک نوع تمرین روحی بر انفاق است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا، مِمَّا تَحِبُّونَ...» ۲ تا از آن که دوست دارد و خیلی هم دوست دارد انفاق بکند. البته علاوه بر این جنبه، جنبه‌های دیگری هم هست. ولی این قربانی با کمال تأسف در زمان ما، دیگر این حالت را ندارد. الان منظره قربان گاه و کاری که آن جا می‌گیرد نه تنها این آبرو و این خصلت عالی و برجسته را به ما نمی‌دهد، بلکه نوعی تپذیر و دور ریختن مال به صورتی بی‌جاست و منعکس‌کننده‌ی چنین حالتی است. ه بطوریکه من خودم در سفر حج عجیب دچار اشکال شدم. قبلاً فرصت نکرده بودم در این باره مطالعه‌ی کافی بکنم و یک رأی فقهی برای خودم انتخاب کنم هم چنان که بعد از آن هم تا امروز این فرصت متأسفانه به اندازه کافی هنوز دست نداده است.

در آن جا من یک چاره موقت انتخاب کردم. آن جا تصمیم گرفته بودم که به هر حال آن چه را لااقل خود من قربانی می‌کنم به صورتی قربانی کنم که به هر حال آن چه را لااقل خود من قربانی می‌کنم به صورتی قربانی کنم که به مصرف برسد. راه‌های مختلفی را پرسیدم. یک راه افراد متعددی آن جا معرفی کردند و بعد خودم برای اطمینان به مسلخ رفتم. گفتند اگر بکوشید گوسفند خوبی تهیه کنید که هم پوست و پشم و هم خودش خوب باشد، مطمئناً تا نیمه شب این نوع گوسفندها را اعراب فقیری که آن جا هستند برده‌اند و اگر صبح اول وقت بیایید می‌بینید فقط لاشه آن حیوان مانده است که چندان به درد خوردن خیلی نمی‌خورد و چیزی عائد کسی نمی‌

کند.

با بررسی هائی که انجام دادم به این مطلب اطمینان نسبی پیدا کردم و مسئله و مشکل را به این صورت برای خودم حل کردم ولی این یک حل فردی بود برای این مسأله، نه یک حل اجتماعی.

بالاخره انسان وقتی آن جا می رفت می دید عجیب مسلخ بی نظم و بدی است. انسان پایش را روی لاشه های گوسفند می گذارد و رد می شود، خودش و احرامش کثیف می شود. همان طور که می گفتند لاشه های خوب را می برند ولی مقدار زیادی لاشه های حیوان هست که کسی نمی برد و بعد بولدوزر در آن جا هست که این ها را زیر خاک دفن می کند. این چیست؟ آیا این قربانی اسلام است؟

گوشت قربانی باید به مصرف محرومین برسد

تکلیف چیست؟ آیا اسلام ما را در یک بن بست قرار داده است؟ در آن جا همان روز قبل از عید، در روز عرفه، عده ای از دوستان و آقایان علما و فضیلابی برجسته که از ایران آمده بودند یک جلسه ای تشکیل دادیم بینیم آیا همان جا می توانیم یک فکری بکنیم؟ پرسیدم که آیا مسئله کنسرو کردن این گوشت های عملی است؟ تحقیق کردیم یکی از افراد مطلع گفت ما سال گذشته با مسئولین عربستان تماس گرفتیم؛ گفتند، فتوای مفتی های آنان با این مسئله مخالف است. دقت بفرمائید این جا می خواهیم برایتان دو نکته را مجسم کنم:

یکی این که وقتی ما از امتیاز فقه جعفری نام می بریم نمونه های جالبی از آن داریم که باید شما پیروان این مذهب این ها را بشناسید. دیگر این که بدانید این بن بست ها تا حدی به دست خود ائمه (ص) باز شده است. این ما هستیم - ما که خود را منتسب به این مکتب و این مذهب و این ائمه (ص) می دانیم - که نمی دانیم چگونه خودمان دست و پیمان را در پوست گردو گذاشته ایم. گفتند فقه این ها با بیرون بردن گوشت قربانی

از «منی» مخالف است و فقهایشان بیرون بردن گوشت قربانی از «منی» را تجویز نمی کنند. ریشه مطلب چیست؟ ریشه مطلب این است که در زمان پیغمبر (ص) ایشان منع فرموده بود که گوشت قربانی را از «منی» بیرون ببرند. چرا؟ زیرا اگر اجازه داده می شد گوشت قربانی را بیرون ببرند حاجی خودش قربانی می کرد خودش هم آن را می برد و چیزی به کسی نمی رسید. با قدغن کردن این مطلب ناچار می شد بالاخره (قربانی را) در اختیار دیگران بگذارد. فلسفه مطلب این بوده است.

در فقه وهابی یک نوع جمود هست و این یکی از همان جمودهاست. چون شیوخ فتوای آن ها وهابی هستند این نوع جمود برای آن ها مانده است که فکر نمی کنند (در آن موقع) گوشت برای مصرف عموم هم کافی نبود زیرا بسیاری از مردم برایشان امکان بردن قربانی وجود نداشت و لذا پیغمبر (ص) و علی (ع) صد قربانی می برند. چون صدها نفر بودند که یک رأس آن را هم نمی توانستند بیاورند. بنابراین باید در آن زمان بیرون بردن گوشت قربانی از «منی» قدغن شود تا این گوشت ها همان طور که اساس تشریح بر این مطلب بوده است در اختیار مصرف کنندگان بینوا قرار گیرد. اما بعد از آنکه وضع مالی عمومی مسلمان ها طوری شد که بیشتر حجاج م بتوانند قربانی کنند و می کنند چطور؟

البته بر حجاج مکه و حرم اصلاً قربانی واجب نیست و قربانی نمی کنند آن ها حج شان «حج افراد» است. حاجی که از بیرون مواقیت حرم می آیند قربانی می کنند. تازه اگر کسی (توان مالی) نداشته باشد به جای قربانی ده روز، روزه می گیرد در کتاب کافی روایتی از امام رضا (ع) آمده است:

سؤال کننده می گوید به امام (ع) گفتم مردی است که حج تمتع به جای می آورد و در جامه دان خود لباس هایی دارد، می تواند یکی از آن ها را بفروشد و قربانی بخرد؟

فرمود: نه، اگر پول ندارد و باید لباسش را بفروشد، نمی خواهد قربانی بخرد بلکه روزه

می گیرد روزه به جای قربانی کافی است. این لباس لباسی است که او باید با آن آبروی خود را حفظ کند و آراسته در جامعه پدیدار گردد. ۱. مؤمن شایسته است که معمولاً با لباس شایسته بیرون بیاید اگرچه درست است که این نباید برای او قید بشود. بنابراین معنی «لم یجد» (در آیه ۱۹۶) این نیست که هیچ ندارد، بلکه در همین حد هم که هست همان روزه (را باید بگیرد). این روایت نقش قربانی را در حج مشخص می کند تا چه حد است و از روایاتی است که می تواند در حل فقهی مشکل قربانی به صورت امروز کمک کند.

بنابراین قربانی عملاً بر همه واجب نیست و هم قربانی نمی کنند ولی در شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان ما، میزان قربانی به هر حال از میزان مصرف بیشتر است. د. رزمان امام صادق (ع) هم این مسئله مطرح است. روایتی است با سند بسیار معتبر از امام صادق (ع): محمد بن مسلم می گوید:

سألته عن اخراج لحوم الأضاحی من منی. فقال: کنا نقول: لایخرج مها شیئی لحاجه الناس الیه فأما الیوم، فقد کثر الناس فلا بأس باخراجه.

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم بیرون بردن گوشت های قربانی از «منی» چگونه است؟ فرمود ما سابقاً فتوی می دادیم

که هیچ چیز از این گوشت ها از «منی» - به دلیل احتیاج مردم به آن - نباید خارج بشود. اما امروز با توسعه ی اسلام، عده ی مردم خیلی زیاد شده است، بنابراین بیرون بردن گوشت قربانی اشکالی ندارد. ۱. نمون ی این مطلب در فقه ما کم و بیش در جاهای دیگر آمده است چه فقه، باید فقهی متحرک باشد نه فقه جامد. باید فقهی باشد که بتواند براساس تطور و تحول و دگرگونی در شرایط زندگی اجتماعی احکامی که مطابق با اصول قرآن و اصول سنت باشد اما پاسخگویی نیازهای تطور یافته اجتماعی مردم مسلمان و مردم جهان باشد را، بیان کند.

این نشان می دهد فقه امام صادق (ع) حتی در برابر فقه حنبلی که تقریباً فقه مسلمانان

وهابی مذهب امروز است، فقهی است زنده، فقهی است آزاد، فقهی است که در آن تطور و تحول صحیح راه دارد، اما در برابر فقه ابوحنیفه که فقهی است بسیار تحول پذیر، ترمز می دهد - چون ابوحنیفه فقهی دارد که مطلب را با سلیقه عوض می کند - در آن جا امام می گوید دین خدا قیاس بردار نیست، با رأی و نظری که به فکر خودم می رسد نمی توان دین ساخت. در آنج می گوید: «ان دین الله لایقاس». اما فقه جامد حنبلی می گوید: قربانی را در زمان پیغمبر چون فرموده است بیرون نبر، دیگر الی لابد باید گوشتش را بیرون نبری و لذا آن را کنسرو هم نمی شود کرد.

در آن جلسه تصادفاً کسانی بودند که گفتند اگر اجازه این مطلب را از مقامات سعودی گرفتید ما سرمایه گذاری لازم برای این کار را تضمین می کنیم نه بخاطر انتفاع، بلکه بخواه اطر نفعی بزرگتر که حفظ آبروی اسلام و مسلمانان است. ما این گوشت ها را کنسرو می کنیم و به خارج می بریم. گفتند پارسال تماس گرفته شده ولی حکومت سعودی به هیچ وجه حتی جرات نمی کند در این کار دخالت بکند، برای اینکه می ترسد با فتوای غلاظ و شداد شیوخ خودشان روبرو بشود.

یکی از آقایان که امکان او برای این کار خیلی بیشتر بود و در آن سال به حج مشرف شده بود قول داد که در بازگشت موجبات تماس بیشتری را فراهم بکند و روی این مسئله اقدام بکند و نکرد. بنده هم که از همان جا به هامبورگ برگشتم نتوانستم از نتیجه کارشان با خبر شوم ولی عملاً می بینم کاری صورت نگرفته است.

به هر حال یکی از واجبات اجتماعی ما این است که حتماً برای سروسامان دادن وضع نامطلوب قربانی کاری انجام دهیم.

این سوال را هم مطرح کرده اند که آیا می شود هر حاجی با توجه به این که می بیند این جا گوشت ها تلف می شود به جای این که قربانی بکند در خارج به بستگان خود سفارش بدهد که همان روز عید قربان در وطن خودش به نیابت از او یک گوسفند قربانی کنند؟ حقیقت این است که به مناسبت یک تحقیقی که داریم تصادفاً این ایام

من این جلد (چهارم فروع) کافی را بررسی می کنیم حضور ذهن بیشتری نسبت به روایات، دارم در روایات متعدد تصریح دارد که مخصوصاً قربانی باید در «منی» انجام بگیرد البته آن گوسفندها و یا گاو و شتری که به عنوان کفاره و فدیة برعهده اشخاص می آید را می شود در خارج و بعداً کشت ولی قربانی باید آن جا انجام بگیرد. این مطلب با صراحت هم نظیر آن مطلب که پیغمبر فرموده بود گوشت قربانی را از «منی» خارج نکنید نیست و آیا این مسئله قابل بررسی مجدد نمی باشد؟ و آیا بررسی های وسیع تر، نمی تواند این راه را بگشاید که وقتی می بینی در آنجا مقدار زیادی گوسفند از بین می رود بگوئیم می شود در خارج از «منی» هم در این حالت قربانی کرد؟ آن چه مسلم است - همانجا هم به عده ای که از من پرسیدند با صراحت گفتم - این است که گوسفندی را که قربانی می کنید اگر می دانید که زیر آوار و خاکی که بلدوزر پس فردا از این طرف و آن طرف به سمت مسلخ می ریزد خواهد رفت این را قربانی حساب نکنید. این مسلم است. من آن موقع روی این مسئله با قاطعیت نظر دادم و گفتم این قربانی اصلاً قبول نیست. این تبنذیر است این اصولاً نمی تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور در بیاید و اصلاً این مصداق قربانی نیست.

آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الله است؟

چه طور انسان می تواند با این عمل تقرب الی الله کند؟ قربانی یعنی انسان با این کار متقرب الی الله شود، می خواهد به خدا نزدیک بشود مگر خدا دستور تبنذیر به ما می دهد؟ مگر ما با گناه می توانیم به خدا نزدیک بشویم؟ گفتند این گناه که نیست برای این که این را در راه خدا می کشد. گفتم این چه در راه خدا کشتنی است؟ به طور کلی در آن موقع نظر من این بود و همچنین تا به حال با مطالعات بعدی هم نظر من این است که اگر یک حاجی گوسفندی را می کشد که زیر خاک م رود اصلاً این را قربانی حساب نکند و قربانیش را انجام نداده است.

این نمی تواند عبادت باشد حتماً باید چیزی ذبح شود که لااقل بداند حتماً زیر خاک و آوار نخواهد رفت و همین طور که عرض شد در آن سفر خود ما به عنوان حل موقت این کار را کردیم. به هر حال شاید بتوان با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسید که در این شرایط شاید بشود گوسفند قربانی به نیابت در خارج از «منی» هم ذبح گردد. البته این «شاید» است، مبادا به عنوان چیزی که ملاک عمل قرار بگیرد، در ذهن رفاقت برود یا حتی جائی به این عنوان نقل بشود اما به عنوان «شاید» میتواند نقل بکنید ولی متأسفانه اگر هم عده ای از ما و یا حتی همه فقهای شیعه، این تصمیم را بگیرند مشکل مسلخ من حلی نمی شود برای این که جمع قربانی هائی که مقلدین این ها در آن جا می کنند شاید به صد هزار راس نمی رسد در حالی که چند صد هزار قربانی دیگر را دیگران می کنند که تابع فتوای ما نیستند. لذا باید برای حل مشکل یک اقدام جدی با تماس با مقامات سعودی انجام بگیرد و صحیح ترین راه گمان می کنم همین باشد که این گوسفندهای قربانی به شکل صحیح در آن جا مورد بهره برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، به شکل صحیح در آن جا مورد بهره برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، طرز انتخاب و طرز کنسرو کردن و طرز آماده کردن آن ها طوری باشد که بتواند با موازین بهداشتی جور در بیاید. البته این مسئله مهم است باید حتماً به آن توجه بشود که این سرمایه گذاری هرگز نباید جنبه انتفاعی داشته باشد تمام این کنسروها باید در دنیا صرف گرسنه ها بشود. در درجه اول گرسنه های جامعه اسلام و اگر جامعه اسلامی یک روزی جامعه ای بود که همه آن سیر است آن وقت دید که آیا به گرسنه های غیر مسلمان تا چه حدی و با چه شرایطی می توان از این راه داد.

البته آن هم (در اختیار گرسنه های غیر مسلمان قراردادن) باز مسئله ای است که جای بحث دارد ولی اصولاً اکنون جامعه اسلامی، جامعه ای است که نیازمند در آن فراوان است. بنابراین راه حلی که با موازین جور در می آید این است که سرمایه گذاری برای استفاده صحیح از این حیوان هائی که آن جا قربانی می شوند از طرف کسانی صورت

گیرد که هیچ نوع نظر انتفاعی نداشته باشند و آن چه از آن راه به دست می آید اعم از گوشت کنسرو شده، پوست، روده یا چیزهای دیگر، همه باید در راه بهتر کردن زندگی بینوایان جامعه اسلامی مصرف شود. این مطلب که به طور قطع از ادله ما، در مورد قربانی است چه از (طریق) عامه و چه از (طریق) خاصه، چه از قرآن و چه از حدیث و سنت به دست می آید. باشد که یک روز صاحبان همت، همت کنند و این مسئله را به صورت صحیح حل کنند و من خودم امسال مجدداً این بحث را به خاطر یک تحقیق دیگری که در پیش دارم، بررسی می کنم با جدیت بیشتری تصمیم گرفتم به خواست خدا در این زمینه آرام و بدون سروصدا از طرق مختلف دست بکار بشویم بینیم آیا می شود مسئولان عربستان سعودی را از خرشیطان پیاده کنیم و آن ها را وارد نمائیم که این نقطه ضعف بزرگ در زمینه حج را از بین ببرند و آن را به یک نقطه قوت درخشان تبدیل کنند.

اگر این گونه منعکس شود که یکی از آثار حج این است که سالی یک تا دو میلیون قوطی غذای سالم کنسرو شده، تهیه می شود و به رایگان در اختیار بینوایان جامعه اسلامی گذارده می شود، همین قربانی یک نقطه درخشان است و اگر این گونه منعکس بشود که از پول پوست و پشم و چیزهای دیگری که از این حیوانات به دست می آید در هر سال ده ها میلیون تومان کمک نقدی به بینوایان جامعه اسلامی می شود البته یک نقطه کمال و قوت می شود.

چنان که ملاحظه می شود این ما هستیم که به علت کمی لیاقت و کاردانی مان از هر چیز خوب، از بهترین چیزها بهره برداری صحیح نمی کنیم و این بهره برداری، قبل از هر چیز در گرو لیاقت و مرد میدان عمل بودن است. لذا شعار اساسی ما این است که قبل از هر چیز تحول را در خودمان بوجود بیاوریم که به راستی بخواهیم از عوامل سعادت زا، حسن استفاده کنیم اگر از بازی کردن با عوامل سعادت و سرگرم شدن به آرزوی سعادت و تنبل بودن در اقدام برای رسیدن به

سعادت، و (کاهلی در) برداشتن قدم های عملی در راه سعادت، آزاد و خلاص بشویم آن وقت به خیلی از آزادی های دیگر هم دسترسی پیدا خواهیم کرد. مرام هر چه باشد، مسلک هر چه باشد نو باشد کهنه باشد، شرقی باشد یا غربی هزار و چهار صد سال عمرش باشد یا چهار هزار و یا صد و پنجاه یا پنجاه یا ده سال، اگر عرضه بهره برداری داشته باشیم آن وقت موقع انتخاب هم می رسد ولی فعلاً با کمال تأسف باید اعتراف کنیم، آن چه در جامعه مسلمانان در حد نصاب نیست - من نمی گویم هیچ نیست، هست، ولی در حد نصاب نیست - عرضه و لیاقت بهره برداری از تلاش ها و کوشش ها است. امیدوارم خداوند این توفیق را به همه مسلمانان بدهد که بیش از گذشته و بهتر از گذشته بیندیشند و عمل کنند.

۴

بُعد سیاسی حج

آیا حج یک کنگره اسلامی است؟

بخش دیگری از بحث که متمم بحث ای اجتماعی مربوط به حج است در ارتباط با این سوال است که: آیا حج یک کنگره ی اسلامی است؟ باید بینیم مقصود از کنگره اسلامی چیست؟ اگر مقصود از کنگره اسلامی این است که حج و ایام حج به صورت ایام اجتماع مسئولان سیاسی، اداری و اجتماعی امت اسلام در بیاید، یک کنگره ی سیاسی بزرگ باشد و به مسائل مهم عالم اسلام پردازد باید عرض کنم در اصل تشریح حج و در عصر تشریح مسئله حج مسئله به این صورت مطرح نبوده است. اما در اصل تشریح حج - حج زمان ایراهیم (ع) آهنگ سیاسی به طور کلی ندارد بلکه آهنگ عقیدتی، آهنگ ریاضیت و تمرین و ورزش عملی، آهنگ خودسازی و اجتماعی دارد.

آهنگ تقویت بنیان توحید به عنوان مبنای اصیل زندگی فردی و اجتماعی انسان را دارد، اما آهنگ سیاسی ندارد. شرایط اصلاً شرایط سیاسی نیست، ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع) که آن خانه را بنیان می گذارند یا تجدید بنا می کنند از خدا می خواهند که این خانه به عنوان خانه ی یکتاپرستان، همیشه محوری و شمعی باشد که یکتاپرستان پروانه وار گرد آن بچرخند و دل هایشان را پاک کنند؛ به خدای یکتا ایمان بیاورند و تسلیم آئین خدای یکتا باشند. ادر آن موقع و در آن شرایط اصلاً مسئله یک واحد سیاسی و نیازهای آن نمی تواند مطرح باشد مگر به عنوان آینده نگری. در موقعی هم که پیغمبر اسلام(ص) آئین آلوده شده حج را می زداید و پاک می کند و خرافه ها، تحریف ها، کج رویها و کج اندیشی هائی را که به این آیین پاک راه یافته است از آن دور می کند و حج خالص و آبرومند را عنوان یکی از مهم ترین وظایف اسلامی فرد و امت اسلامی مجدداً زنده می کند، مسئله ای به عنوان کنگره به این شکلی که الان مطرح شد نمی توانسته است مطرح باشد. چرا؟ چون در آن موقع - قبل از هجرت - که امت اسلامی یک واحد سیاسی نبوده لذا مسئله تجدید حج بیشتر مربوط است به بعد از هجرت و مخصوصاً سالهای آخر حیات پیامبر(ص).

امت اسلامی، یک واحد سیاسی

در آن سال ها(بعد از هجرت) امت اسلامی یک امت واحد سیاسی است که دارای رهبری سیاسی متمرکز می باشد. رهبری سیاسی که هر روز هر هفته و هر ماه با یک مسئله مهم یا عادی روبرو است و هرگز نمی تواند مسائلی را به یک کنگره سالانه تاخیر بیاندازد. امتی است متمرکز، دارای رهبری متمرکز، حل و عقد مسائل در این رهبری تمرکز پیدا کرده است. رهبر عالی قدرش شخص پیغمبر(ص) است و کسانی که در مسائل مختلف طرف مشورت یا مامور اجرای دستورهای لازم قرار می گیرند کسانی هستند، که پیغمبر آن ها را پرورده و ساخته است و در پیرامونش دائماً حضور

دارند. حتی اگر جنگی پیش بیاید گروهی می روند و گروهی می مانند که این آهنگ سازندگی مستمر از بین نرود:

«و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم،...» ۱

بنابراین در عصر پیغمبر (ص) یعنی در عصر تجدید ساختمان معنوی و روحی و عملی حج در اسلام مسئله کنگره، به این صورتی که امروز به ذهن می رسد مطرح نیست حتی در عصر ائمه (ص)، هم مسئله حج به صورت کنگره به این شکلی که امروز به ذهن می رسد مطرح نیست. عصر ائمه عصری است که امت اسلامی دارای حکومت متمرکز است اما حکومت، یک حکومت اسلامی نیست زمامداران و رهبران حکومت، کسانی که به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر بر مردم مسلمان حکومت می کنند، هرگز لیاقت جانشینی آن حضرت را ندارند و هرگز با ضوابط اسلامی بر سر کار نیامده و با ضوابط اسلامی حکومت نکرده اند ولی در عین حال وقتی به امت اسلامی می نگری امتی است دارای حکومت متمرکز، قدرت مرکزی نافذ و حتی در مراسم حج «امیر الحاج» واحد از طرف همان حکومت مرکزی تعیین می شود و او امام حج است و این امام حج و پیشوا و رهبر حج و امیرالحاج در آن شرایط کارش لازم و ضروری و مهم است تا آنجا که شخص امام (ع) از کار او حمایت می کند.

کلینی در کافی روایتی را نقل می کند- که شاید برای عده ی زیادی از دوستان این گونه روایات تعجب آور باشد- راوی می گوید: اسماعیل

بن علی در سال ۱۴۰ (هجری) با مردم حج می گذارد،- یعنی امیرالحاج بود.- امام صادق (ع) در اثناء این سفر از استرش به زیر افتاد،

اسماعیل به احترام امام صادق (ع) توقف کرد- لحظه ای ایستاد که امام را بردارند و دو مرتبه سوار کنند.- امام (ع) به او فرمود: به راه

خودت ادامه بده «فان الامام لا يقف» ۱.

سرپرست حاج و امیرالحاج حق ندارد حتی برای یک لحظه نظم برنامه حج را حتی به خاطر افتادن امام صادق(ع) از استرش به روی زمین متوقف کند. هزاران لحظه ی وقت مردم حق ندارد صرف یک چیزی از نظر اجتماعی و آهنگ ساختمان اجتماع آن روز شود حتی وقتی آن را در مقام مقدس و ارزنده ی امام صادق(ع) به حساب بیاوریم در آن جا امام یک فرد و یک مسلمان حج گذار است. اگر امام، امامی بود که مقرر حکومت اسلامی زمامدار بود، خودش امیرالحاج تعیین می کرد. در این جا، امام یک فرد است، فردی بسیار محترم تا آن جا که از نظر اجتماعی وقتی امیرالحاج می بیند(از استر به زمین) افتاده، خود به خود می ایستد. امام خود امام، چون امام حق است نه امام شخص، بنده ی من است نه مامور تن، همه چیز را از دیدگاه مسائل عالی اسلامی می نگرد و به او می فرماید: «سرفان الامام لایقف» به راهت ادامه بده. امام- امیرالحاج- نباید توقف کند.

بنابراین ملاحظه می شود که حج یک کار سازمان یافته ای است دارای تشکل و رهبری. در عصر ائمه آن قدر تشکل و رهبری دقیق است که خود امام تأیید می فرماید یک لحظه هم این جا نیست، مبدا نظم و رهبری حج متزلزل بشود.(پس حج) کاری است هدایت شده و جزئی از اجزاء هدایت کلی جامعه ی اسلامی، که به نام حکومت اسلامی آن عصر، به شکلی متمرکز در دست زمامدار و اطرافیانش قرار دارد، که شکش و شخص(زمامدار) مورد قبول نیست، اعوان و انصار او هم غالباً مورد قبول نیستند اما اصلی است که واقعیت دارد، واقعیتی که امام صادق(ع) آماده است آن را به یک حکومت متمرکز صحیح تبدیل کند اما روا نمی دارد که آن را به هرج و مرج و بی حکومتی تبدیل کند حتی به صورت توقف کوتاه امیرالحاج در مراسم حج به احترام امام.

حج یک کنگره دولتی نیست

بنابراین در آن موقع مسئله کنگره حج به معنای این که الان در اذهان هست یعنی این که نمایندگان سیاسی از جامعه ها و گروه های مختلف در مراسم حج جمع شوند و این چند روز آن جا مجمع عمومی نمایندگان سیاسی مسلمانان در دنیا باشد در عصر ائمه (ع) مطلقاً مطرح نیست. اصلاً ما در تشریح حج و مناسک حج جائی برای این مطلب نمی بینیم و اگر یک متفکر اسلامی بخواهد حج را به عنوان یک کنگره به معنای مصطلح اسلامی مطرح کند و حتی امروز پیشنهاد کند در ایام حج مجمع های عمومی از نمایندگان مسلمان تشکیل شود و این کار به عنوان تجلی برجسته حج اسلامی معرفی شود خیلی این مساله را با آیات روایات و ادله ای که در اسلام در تشریح حج می یابیم هماهنگ نمی بینم.

حج کنگره ی دولتی و کنگره ی نمایندگان سیاسی و کنگره ی احزاب- به صورت مصطلح امروز- نیست اما چیز دیگری هست. حج فرصتی است بزرگ، برای به ثمر رساندن نهضت ها و جنبش های اصیل رهبری شده ی موثر، سازنده، آزاد کننده، و جامعه اسلامی را به هدف رساننده است. هر عضو از امت اسلامی، یعنی هر مسلمان متحرک که باید از هر فرصتی برای انجام بزرگترین وظیفه اش یعنی به پاساختن نظام عادل مؤمن اسلامی در جامعه استفاده کند؛ باید بداند که حج یکی از بهترین فرصت ها برای انجام برخی از کوشش های موثر در راه این هدف، و فرصتی مناسب برای تلاش گران است.

اجتماع حجاج فرصتی برای

شکل گیری نهضت های اسلامی
بنابراین، این مسئله دیگری است و غیر از کنگره مصطلح می باشد. این بدان معناست که مسلمانان بیدار از فرصت حج استفاده می کنند تا نهضت های بیدار کننده ی سازنده، ریشه بگیرد، از نظر فکری گسترش یابد و از نظر هدایت و رهبری شکل بهتری

پیدا نموده با آهنگی سریع تر به ثمر برسد. همین امام صادق(ع) که در آن جا به امیرالحاج می فرماید «برو یک لحظه هم توقف نکن» به پیروان و اتباعش، به کسانی که به رهبری امام صادق(ع)، نهضت تشیع را ساخته اند، در راه رسیدن به اسلام حق و اسلام پاک و نظام اسلامی حق با زمامداری برحق، به آن ها می فرماید: می دانید جزء متمم و مکمل حج چیست؟ لقاء الامام.

پیروان امام صادق(ع) و اعضاء نهضت تشیع، باید از فرصت حج برای دیدار رهبرشان استفاده کنند، از نزدیک او را به بینند، تعالیم لازمه را از او بگیرند و نهضت لازم، واجب و مؤثرشان را ادامه دهند. روایتی در این زمینه از امام صادق(ع) هست. ۱ ولی فعلاً دو روایت کوتاه را از امام باقر(ع) می خوانم - و کلهم نور واحد. زراره ی می گوید: امام فرمود:

«انما امر الناس ان یأتوا هذع الاحجار، فیطوفوا بها، ثم یأتونا

فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم» ۲ به مردم دستور داده شده است

بیایند به سوی این سنگ ها - این خانه سنگی و این سنگ سیاه و سنگ های

آن بگردند و طواف کنند و بعد نزد ما بیایند دیگر - و پیرامون و به ما خبر به

دهند که - جزو حزب ما هستند - و ولایت ما را دارند (ولایت به معنی همبستگی

سیاسی، عقیدتی و اجتماعی) و به ما پیوسته و فرمانبردار ما و تابع ما و به ما عرضه

کنند این را که آماده ی کمک به ما هستند.

روایت دیگر از امام باقر(ع) است: که فرمود:

«تمام الحج لقاء الامام» میدانید مکمل حج چیست؟ دیدار امام و رهبر و پیشوا. ۱

این جا دیگر منظور از این امام، امیرالحاج نیست، این جا امام، رهبر نهضت پرارزش

شیعه است. بنابراین اگر متفکرانی که حج را به عنوان یک کنگره مطرح می کنند

منظورشان این است که نمایندگان و افراد موثر و مطلع متحرک زنده و بیدار امت

اسلامی، در مراسم و موسم حج با یکدیگر ملاقات و تبادل نظر کنند و مشکلات و با

پیشرفت های نهضت را در گوشه و کنار عالم اسلام با یکدیگر در میان بگذارند و از این فرصت برای پیش برد کوشش های پرارزش و تحرک های جامعه اسلامی استفاده کنند؛ کاملاً صحیح است.

تاکید ائمه (ع) بر رفتن به حج

به همین جهت است که می بینید مسئله حج از دید اسلام و به خصوص از دید ائمه شیعه این نیست که هر کسی سالی یک بار و یا در طول عمر خود یک بار، به حج برود. همان گونه که قبلاً بیان شد، «حج» از این دیدگاه عبارت است از: یک عبادت و سفر موثر، که هر کس می تواند هر سال هم برود. این همه تاکید در این باره، به حساب این است که حج، که به شرط هوشیاری، چه از نظر سازندگی فردی و چه از نظر سازندگی اجتماعی - خیلی بالاتر از آن است که ما پنداشته و می پنداریم. در کتاب کافی بابی دارد در وجوب و عمره که روایات بسیار جالبی دارد. یک روایت، از امام موسی کاظم (ع) است ۲. و به همین مضمون سه روایت از امام صادق (ع) ۳ مضمون روایات این است که: بر کسانی که توانائی دارند و می توانند به سفر حج بروند، هر سال مقرر است که به حج مشرف بشوند. البته منظور از «مقرر است»، این نیست که اگر نروند معصیت کرده اند، منتها خیلی تأکید شده که بروند. البته بعضی از فقهای قدیم شیعه بر طبق روایات، قائل به وجوب شده و گفته اند: هر کس واجب است هر سال به حج برود. ولی این فتوائی نادر است. فتوای عمومی این است که حج واجب یک بار است ولی سال های بعد خیلی مؤکد است.

بنابراین مسئله ی تکرار حج، مسئله مهمی است چون اصلاً سفر اول که فرد میرود آن قدر نا آشناست که کار زیادی نمی تواند انجام بدهد. سفرهای بعد به انسان فرصت آشنائی ها، چه (در زمینه ی) سازندگی های شخصی، چه سازندگی های اجتماعی، را میدهد. فرصت شناخت همفکران در جهان اسلام، و مطالعه برای شکل دادن به این

حرکت ها در جهان اسلام. در سفرهای بعدی، نصیب انسان می شود.

این است که در این سال ها، هر موقعی در مورد حج از من سوال شد با تاکید گفته ام که بروید. ما ممکن است در یک شرایط استثنایی یک یا دوبار حجی را تحریک کنیم (نمی گویم نمی شود) اما شرایط آن کار خیلی سنگین است. مگر عاملی خیلی نیرومندتر در کار باشد که موقتاً انسان چنین نظری بدهد ولی اساس، بر رفتن است و همین طور که در بخش های گذشته بیان کردم با تمام کمبودهایی که حج مسلمانان دارد- و این نه تنها در دوره ی ماست که در دوره ی امام صادق (ع) هم وجود داشت که فرمود: «ما اکثر الضحیج و اقل الحجیج»^۱ چه قدر ناله کن زیاد است اما حج گذار واقعی که به عزم خدا و قصد خدا آمده باشد کم است. با این که در تمام این قرون چنین بوده است همان طور که امام (معصوم) امروز با همین وضع تأکید می فرمود ما هم به پیروی امام در شرایط خودمان (بر این مساله) تاکید می کنیم مگر وضعی بسیار استثنایی پیش بیاید آن هم با یک رهبری شایسته.

مسلمان ها در مراسم حج لااقل باید کوشش کنند به بخشی از مسائل اجتماعی پردازند و سروسامان بدهند. من تاکید می کنم که این کوشش ها می تواند بسیار موثر و مفید باشد و در این زمینه نیز روایات فراوانی هست که حتی اگر کسانی نمی توانند خودشان به حج بروند دیگران را تشویق کنند به حج بروند به خصوص دیگران که ممکن است موثر و مفید باشد و حتی مخارج آن ها را بدهند تا به حج بروند. افرادی که سفر آن ها به حج می تواند غیر از ساخته شدن شخصی نقش اجتماعی هم داشته باشد.

روایات متعددی است که مسلمان ها مناسب است اگر خودشان تمکن مالی دارند اما مشکلاتی از نظر سلامتی یا از جهات دیگر دارند به طوریکه نمی توانند به حج بروند دیگران را به هزینه خودشان به حج بفرستند^۲ تا این اجتماع پر ارزش مؤثر، سال به سال با شکوه هر چه تمام تر هر چه بیشتر برگزار بشود و بتوانیم در پرتو حج و به خصوص در پرتو حج تکامل یافته، مسلمانان بهتر و جامعه اسلامی ارزنده تری داشته باشیم.

خلاصه می‌کنم حج، کنگره به معنای یک کنگره‌ی دولتی یا کنگره‌ی بین‌دولت‌ها نیست. چون اصلاً اسلام دولت‌ها، ندارد، سرزمین اسلام یک دولت بیشتر ندارد. بنابراین، حج، این نوع کنگره نمی‌تواند باشد اما در مورد دولت‌ها، که اصلاً اسلام آن‌ها را نمی‌پذیرد و در مورد یک دولت هم که او نیازی به کنگره‌ی سالانه‌ی حج ندارد. اگر ما حکومت مرکز داریم او باید هر روز و هفته و هر ماه با مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام سروکار داشته و با کسانی که می‌توانند برای اتخاذ تصمیمات مناسب به حکومت کمک کنند تماس داشته باشد. پس ما نمی‌توانیم این چنین کنگره‌ی سالانه‌ی داشته باشیم. ولی حج به صورت یک اجتماع بزرگ اسلامی که بتواند منشاء آثار ارزنده‌ی اجتماعی و تعاون و همکاری میان مسلمانان جهان به خصوص از نظر شیعه، فرصتی است برای شناخت افراد همفکری که در گوشه و کنار عالم اسلام در راه ساختن نظام اسلامی صحیح می‌کوشند.

البته فرصتی است شایسته و باید مورد استفاده و بهره‌گیری هر چه کامل‌تر قرار بگیرد. به خصوص از این نظر که اگر نهضت‌هایی هستند و رهبرانی دارند که این رهبران ارتباطشان به دلایل گوناگون با افراد بریده است، موسم حج که یک موسم نسبی آزادی است و آزادی‌های نسبی باید داشته باشد و باید در عین نظم این آزادی‌های نسبی هم حفظ بشود، فرصتی است برای تماس نهضت‌کنندگان با رهبران نهضت‌های سازنده و مؤثر.

حج و خودسازی

خودسازی

بخش اصلی از بحثی که پیرامون حج داشتیم مربوط به نقش خاص مراسم حج در خودسازی افراد است. «خودسازی» عبارت از این است که:

«ما انسان ها در شکل دادن به خودمان نقش آگاهانه داریم». به این چند کلمه ای که در این تعریف به کار برده شده توجه بیشتری باید داشت.

بعضی از موجودات این جهان در ساختن خودشان اصلاً نقشی ندارند. بیشتر جامدات این طور هستند. جمادها، موجودات بی جان و به خصوص عناصر، از این دسته اند. اکسیژن، در ساختن خود و اکسیژن شدن خود و بودن خود، نقشی ندارد. نظام آفرینش، اکسیژن را با مختصات داخلی و خارجی و ساختمان داخلی و آثار خارجی خودش ساخته و پرداخته و همین است که هست.

برخی از موجودات این جهان در ساختن خودشان نقش دارند اما نقششان آگاهانه و ارادی نیست و به اراده و آگاهی شان بستگی ندارد. بخشی از ترکیبات تکامل یاب جمادات، شاید همین طور باشند. ترکیباتی که اگر در مسیر حرکت تکاملی قرار گیرند از درون خود تأثیراتی بر روی تکامل خود می گذارند. تکامل آن ها فقط معلول تاثیر شرایط خارجی نیست بلکه بدون شک وضع داخلی آن ها هم کم و بیش تاثیری در تکامل این هائی که در گردونه تکامل قرار می گیرند دارند؛ اما این تاثیر آگاهانه و ارادی نیست بلکه تابع گردش چرخ بزرگ طبیعت است. گردونه همان طور که می چرخد این موجود هم تکامل پیدا می کند.

شاید برای خیلی از افرادی که با مسائل مربوط به این بحث ارتباطشان کم است، تصویر این بحث قدری مشکل باشد ولی در نباتات مسئله روشن تر است. در گیاهان، یک گیاه در تکامل خودش موثر است و لذا یک بذر خوب و یک بذر بد، محصول شان یک جور نیست.

در یک باغچه، در شرایط معین آب و هوا، گرما، نور، اگر بیاییم در یک جا بذر بد بکاریم در یک جا بذر خوب، تاثیر و نقش خود بذر در تکامل خود و در این که چه بشود، در این نمونه خیلی راحت به دست می آید.

بذر خوب نتیجه خوب می دهد و بذر بد نتیجه خوب نمی دهد. بنابراین، در موجودات

زنده و گیاهان، نقش ساختمان داخلی در تکامل، کاملاً محسوس است و دیگر چندان احتیاج به اثبات ندارد و لذا اصلاح نژاد در بذر از نظر بهبود وضع کشاورزی یک جامعه، نقش خیلی مؤثری دارد. در نهال های درختان و در جانورانی چو مرغ و گاو و اسب و حیوانات دیگر هم همین طور است. ولی باز این نقش حتی در جانوران، نقش ارادی نیست، هیچ شنیده اید که مثلاً گاوی بیاید و نژاد خود را اصلاح کند یا انتظار آن را دارید که گاوها یا مرغ ها برای اصلاح نژاد خودشان تلاشی بکنند؟ آن هم تلاش آگاهانه؟ چنین چیزی را ما سراغ نداریم. در مورد زنبور عسل و برخی از جانوران اجتماعی دیگر، گاهی فکر می شود که آن ها نسبت به بهبود یا حفظ وضع مناسب جامعه خودشان، کم و بیش نقشی دارند. این از نظر ما هنوز اثبات نشده است و اگر هم اثبات بشود تازه در یک چهارچوب خیلی محدودی است که به زحمت می شود گفت این زنبور عسل در بهبود وضع خودش نقش آگاهانه دارد. نقش آگاهانه در تکامل خود داشتن تا آن جایی که ما از وضع جهان خبر داریم مربوط به انسان هاست. این خصیصه ی انسان که می تواند در بهبود وضع خودش و در ساختن خودش نقش آگاهانه داشته باشد به او یک فرصتی و مسئولیتی می دهد تا برای سعادت خود بکوشد: «کل نفس بما کسبت رهین»^۱ البته این آیه بیشتر مربوط است به بدکاران چون بعد از آن استثناء دارد- ولی مطلب این است که هر انسانی در عاقبت کار، آن چه را که خود کاشته است درومی کند. داشتن این فرصت و این مسئولیت ایجاب می کند که هر انسانی اگر به فکر سعادت خودش است به فکر ساختن خودش هم باشد

الگوی خودسازی

مشکل بزرگ این است که (خودسازی) بر طبق کدام الگو؟ این مسئله مهمی است. من فهمیدم باید خود را بسازم و فهمیدم که امکان خودسازی را دارم. اکنون طبق کدام الگو خود را بسازم؟ اتفاقاً این مسئله مهمی است، در عصر ما که شعار

و واژه ی خودسازی، خیلی بر سر زبان هاست از این نکته تا حدی غفلت میشود که اگر، در مرحله ی خودسازی هستیم، برطبق کدام الگو؟ داشتن و دادن الگو در استفاده از فرصت خودسازی و ایفاء مسئولیت خودسازی نقش اصیلی داشته و شرط اساسی است. به همین جهت است که ما با قاطعیت معتقدیم که خودسازی در گرو داشتن یک ایدئولوژی روشن است و کسی که ایدئولوژی روشنی ندارد خودسازی او چندان منتج نیست. تازه ایدئولوژی هم کافی نیست بلکه باید حتی برای توده ها، اصول و کلیات و جزئیات و خط مشی هم مشخص بشود. یعنی نوعی هدایت زیر نظر رهبر و امام پیشوا، برطبق الگوهائی که از طرف امام و پیشوا براساس ایدئولوژی مشخص داده میشود. این شرط موفقیت در خودسازی است.

این بخشی که در این جا به آن اشاره شد، ارتباط زیادی با جهت بحث مورد نظر ما ندارد ولی خیلی ضرورت دارد به خصوص در عصر ما، که بر روی آن انگشت بگذاریم و به تفسیر فراوان نیز نیازمند و فکر می کنیم برای خیلی ها در حد چند جمله، یادآوری مفیدی باشد.

پس انسان باید خود را برطبق ضوابط و الگوئی بسازد و هر ایدئولوژی و نظام سازنده هم باید در چهارچوب خود تمرین هائی مناسب برای افراد وابسته به آن ایدئولوژی و نهضت مقرر کند تا افراد وابسته و پیرو آن نهضت، بتوانند با استفاده از این تمرین ها، و براساس ضوابطی که آن نهضت و ایدئولوژی تحت رهبری معین می کند خود را بسازند. تمرین هائی متناسب با ضوابط به رسمیت شناخته شده یک نظام «عقیده و عمل» که اسم خارجی آن را ایدئولوژی می گذاریم آن هم تحت هدایت رهبری.

حج و روزه دو تمرین سازنده

حج و روزه در اسلام، دو تمرین سازنده براساس ضوابط اسلامی است و به خصوص حج به مقدار قابل ملاحظه ای همراه با وابستگی به نظام رهبری اجتماعی می باشد.

مشکل بزرگ یک انسان تابع یک عقیده این است که سر بزنگاه های عملی، - یعنی در آن جا که سر دو راهی قرار می گیرد که آیا به طرفی برود که عقیده اش ایجاب می کند یا به طرفی که سود شخصی، هوس شخصی و خودخواهی شخصی اش ایجاب می نماید- کدام را برگزیند؟ این انسان در چنین جاهائی بر سر پرتگاه و لغزشگاه قرار می گیرد؛ و مکرر می شود که حتی از مسیر مسلکی که به آن معتقد است، منحرف شود، چون هوس ها، سودهای شخصی و دیگر خودخواهی ها، خشم ها و غضب ها عوامل منحرف کننده هستند.

برای این که آدمی بتواند در سر این دو راهی ها تصمیم مناسب و صحیحی بگیرد
احتیاج دارد به:

۱- آگاهی سالم و روشن - ولی تنها آگاهی کافی نیست

۲- اراده ای نیرومند

اراده ی نیرومند دو گونه است: یک وقت در جهت همین هدف و خودخواهی نیرومند است. که خیلی ها به همین، اراده ی نیرومند می گویند. فلان شخص اراده ی نیرومندی دارد یعنی اگر با حریفش در جائی طرف بشود از چاقو، قمه، و دشنه او که نمی ترسد هیچ؛ اگر ده تا نوچه لوطی هم در برابرش بایستند یک تنه به جنگ آن ها می رود. این قدر اراده ی نیرومند چیز قابل تقدیری است و چنین فردی بهتر از یک نفر ترسوی، مذذب و بی ربط است اما در این بحثی که مطرح شده چندان به درد نمی خورد. اراده ی نیرومند در این جا معنی خاص دارد: اراده ای است که انسان را در «راه» نگه دارد و بر «میزان» نگه دارد و از این که آدمی به دست هوس، خشم و غضب و خودخواهیش زمین بخورد را نگه دارد.

اراده ی نیرومند این جا ایم معنی را می دهد و داشتن این اراده ی نیرومند، به تربیت بسیار ظریفی نیاز دارد خود من که بخشی از عمرم در مسائل تربیتی صرف شده است احساس کرده ام که یکی از بزرگترین مشکلات و ظرافت های تربیت این است که

انسان بخواهد فردی را با اراده ی قوی، اما منهای خودخواهی تربیت کند، خیلی از تمرین های مربوط به تقویت اراده، تقویت کننده خودخواهی هم هست. انتخاب باید طوری باشد که این تمرین ها، اراده را قوی کند اما خودخواهی را قوی نکند. این که ما به تمرین های وابسته به مسلک هدایت شده، اهمیت می دهیم به دلیل این ریزه کاری هایی است که در مسئله خودسازی وجود دارد.

اسلام برای آنکه مسلمان ها را با تمرین های سالانه در جهت ایدئولوژی اسلامی بسازد، مسئله ای اساسی به نام «تقوی» را در زندگی انسان ها و مسلمان ها مطرح کرده است. تقوی یعنی در درون ساختمان روحی انسان یک ترمز خودکار وجود دارد به نام «تقوی»، بطوری که می گویند، او آدمی است «با پروا» و «بی پروا» نیست.

آدم «با پروا» چه آدمی است؟ کسی است که با هر کاری، با هر پیش آمدی، با هر حادثه ای و با هر موضوعی که روبه رو می شود گوئی از پشت، نوعی عامل نگه دارنده دارد که بی گذار به آب نزند و بی حساب کاری را انجام ندهد.

گوئی در درونش یک ماشین الکترونیک بسیار آگاه و ظریفی وجود دارد که در برخورد با هر پیش آمد یک باره تسلیم نمی شود حتی اگر یک جا هوس بر او پیروزی شود و او را به دام گناه به کشاند با کشمکش طولانی به آن دام می افتد، چون «پروا» دارد بی پروائی، حتی در موقع گناه از او یده نمی شود و گناه هم که می کند انسان در سیما و عملش می بیند که آدم با پروائی است شیطان به این زودی حریف اینکه او را به دام بکشاند، نمی شود.

توصیه قرآن به تقوی

برای «خودسازی» است

توصیه چشم گیر آیات قرآن کریم بر روی تقوی، برای این است که اصلاً تربیت و خودسازی اسلامی در «تقوی» خلاصه می شود. هر کسی به همان اندازه خود ساخته

است که تقوی دارد. یک اصطلاح فرنگی در زبان های اروپائی وجود دارد که من انگلیسی اش را می گویم. شاید برای بعضی نقل این اصطلاح مؤثر باشد که تقوی را از دید آن تعبیر صحیح اسلامی بفهمند و آن کلمه «سلف کنترل» (Self- Control) است چون عامل کنترل کننده یک وقت از خارج و یک وقت از درون و از خود انسان است، «خود کنترل» ۱ است

انسانی که چنین باشد و چنین ساخته شده باشد که در برخورد با کارها و موضوعات و مسائل، یک حالت پروا یا نگرانی بگویم - می ترسم باز مطلب را بگونه ای دیگر در ذهنتان منعکس سازم - داشته باشد، ولی خود کلمه ی «نگرانی» هم خوب است. نگرانی و پروا از چه چیز؟ نگران بازده کار! گوئی در مغز او، در وجدان اخلاقی و دینی و معنوی او، این اصل پذیرفته شده است که هر کاری که بکنم بازدهی دارد پس هر کاری که می کنی نگران بازده کار باش و اگر بازده بد است از آن پروا داشته باش. این که گفته شد کلمه پروا هم نمی تواند آن معنا را آن طور که می خواهیم ادا بکند با این توضیح روشن می شود که چه گونه کلمه ی «پروا» کمی نارسا است. شاید از تعبیرهای دیگری که در فارسی بتوانیم برای تقوی به کار ببریم «خود حساب» باشد تا بتواند بخشی از معنا را خوب ادا کند. همه ی این تعبیرات فارسی و عربی و خارجی به کار برده شد، بلکه بتوان آن تقوائی را که شیوه ی خودسازی اسلامی، بر روی آن تکیه می کند با کوتاه سخنی، بیان کرد.

در هر نظامی یک نوع «بکن» و «نکن» هائی وجود دارد و نظام بدون این ها دیگر نظام نیست. مسلکی که در آن نه «امر» وجود داشته باشد و نه «نهی» مسلک نیست بلکه بی مسلکی است آن هم از مسلک هایی که ما در روی زمین حتی برای آن نمونه ای سراغ نداریم. یک گروه از کسانی که در اروپا علیه نظام های موجود طغیان کرده اند گروه «لختی ها» هستند.

این کلمه «لختی» که در زبان فارسی هست خیلی به جاست که برای لختی های آن جا

بکار برده شود، چون لختی های این جا، بندگان خدا غالباً عبارتند از آدم هایی که برای خودشان یک رگ و غیرتی دارند و فقط دستشان خالی است و لباس حسابی ندارند تا نشان کنند. لختی به تمام معنا آن ها هستند که دست شان به همه چیز می رسد ولی لخت لخت هستند. لخت از همه چیز و «برهنه» از همه ی قیودات و از جمله از لباس! در یکی از نشریات که مقاله ای درباره این ها منتشر کرده، نوشته بود که انجمن لختی ها برای خود در بسیاری از اوقات اجتماعی دارند که لخت مادرزاد و بدون هیچ گونه لباس، زن و مرد آن جا دور هم جمع می شوند ولی یکی از مقررات این انجمن اینست که اگر آدمی با یک تکه لباس (برتن) وارد این انجمن شود پدرش را در می آورند. بنابراین معلوم می شود لخت بودن در این انجمن خودش یک قید است و می بینیم حتی در کثیف ترین و پست ترین نظام ها هم که نظام ها لختی ها باشد باز هم امر و نهی وجود دارد.

ما نمی توانیم مسلک بدون امر و نهی پیدا کنیم هر مسلکی یک دسته امر دارد و یک دسته نهی، مقداری دستور و مقررات و ضوابط دارد. اگر کسی خواست داخل جمعیتی باشد که پیرو مسلکی هستند باید خود به خود به آن ها تن دردهد. یکی از گرفتاری های اجتماعی، که من در طول زندگی با آن بسیار سروکار داشته ام و آن را لمس کرده ام این است که بسیاری می خواهند وابسته به یک مسلک، جمعیت و گروه باشند اما با آن ها خرده فرمایش نشود. مثلاً از مسلمانی بدشان نمی آید اما فقط چند مسئله اسلام برایشان خیلی بزرگ است و آن این است که مقداری دستور به آدم می دهد. این کار را بکن؛ نماز بخوان، روزه بگیر، حج برو، زکات بده، انفاق بکن و کارهایی را نکن: دروغ نگو، غیبت نکن، اذیت نکن، آزار نکن، تعدادی هم وظیفه بالاتر از این دارد: می گوید جهاد کن، فداکاری کن، مال و جان را فدا کن، با ظلم و ستم و فساد در بیفت. اسلام این عیب را دارد که این چیزهایش (برای عده ای) دردسر دارد! اگر این عیب را نداشت! خوب مسلکی بود

بسیاری دنبال مسلک بدون امر و نهی هستند. البته مقداری از واجبات و محرمات است که رعایت آن‌ها برای بسیاری از افراد دردسری ندارد و اصلاً ساختمان روحیشان ایجاب میکند که به این‌ها عمل کنند و اگر نکنند ناراحت می‌شوند.

مثلاً اگر فردی مشروب نمی‌خورد چون نمی‌تواند بخورد و مزاجش اجازه نمی‌دهد این نه به خاطر فرمان خداست نه فرمان عقل. با تجربه‌ای که کرده است می‌ترسد حال اگر علم یا عقل هم بگوید، بگوید!- نه آن عقل دوراندیش، بلکه چیزی که هر حیوان بی‌عقلی هم این خسارت‌های دم دست را می‌بیند- پس اگر کسی که زخم معده شدید دارد مشروب نخورد نمی‌شود گفت آدمی است که یکی از نهی‌های مسلک اسلام را رعایت کرده است. بسیاری از مطالب برای بسیار متدینین یک چنین حالتی را پیدا کرده که اصلاً اگر این کارها را نکنند دیگر چرخ زندگیشان نمی‌چرخد.

آن جایی آزمایش، نشان دهنده‌ی ایمان است که یک امر و نهی که از مجرای عادت زندگی آن طرف تر باشد پیش بیاید. در آن جا است که معلوم می‌شود آیا انسان یک پیرو حرف شنواست، یا یک یاغی و حرف نشو. رعایت امر و نهی‌های یک مسلک براساس احساس تعهد و مسئولیت در برابر آن مسلک، «تقوی» نام دارد. این حالت، تربیت لازم دارد. به اصطلاح روان‌شناسی یک نوع نفسانیتی در ضمیر ناخودآگاه و وجدان است که در برخورد با مسائل او را به آن سمتی که مسلک ایجاب میکند هدایت می‌کند اما این هدایت «راداری» است نه هدایت «افساری»! هر چند رادار هم یک نوع افسار است ولی افساری نامرئی است و این دو خیلی با هم فرق دارند.

تقوی یک حالت هدایت کننده:

اگر به توانیم یک سیستم هدایت کننده در یک انسان به وجود بیاوریم که در برخورد با هر چیزی به او بگوید از این طرف برو و از آن طرف نرو؛ او هم به راحتی عمل کند به این حالت هدایت شدن، «تقوی» می‌گوییم و این تقوی، «ساختن»، «تربیت» و «تمرین»

می خواهد، تمرین هائی که هم رهبری باید در تعیین تمرین و کشاندن افراد به دایره ی تمرین وظیفه ی خود را انجام بدهد و هم خود انسان. حج یکی از این تمرین هاست. در برخورد با واجبات و محرمات عمومی، فرد یک نوع واکنش خاص روحی دارد. انسان هر وقت که به دروغ می اندیشد و می بیند که حرام است، دیگر جبهه گیری او در برابر دروغ یک جبهه گیری بیشتر نیست و آن اجتناب است. در برابر وفای به عهد یک جبهه گیری بیشتر ندارد اما نقش محرمات و واجبات همیشگی، در دادن جانی تازه به تقوای انسان، خودبه خود ضعیف است. انسان همیشه در برخورد با دروغ باید اجتناب کند و همیشه هم در برخورد با وفای به عهد واجب است عمل کند. روح انسان احتیاج به یک نوع تمرین های موقتی دارد تا چیزهائی را که معمولاً بر او واجب نیست بر او واجب کنند و چیزهایی را هم که معمولاً حرام نیست بر او حرام نمایند تا در آن حالت تازه، ورزش تازه ای انجام بدهد.

مثال دیگری بزنم: راه رفتن هائی که انسان معمولاً در پی شغل و کار روزانه اش می رود اگر چه راه رفتن است، اما آیا این راه رفتن های معمولی اثر راه رفتنی را که چون ورزشی نشاط انگیز یا رفتن به کوه چند ساعتی در صبح جمعه، هم می تواند داشته باشد؟ این راه رفتن با آن که مفید و در بهداشت مزاج هم موثر است، اما آن اثر(راه رفتن به عنوان ورزش) را معمولاً ندارد. حج نوعی شست و شوی خاص برای انسان در سال است. شست و شوئی که در مزاج، فکر، جان و روح و اخلاقیات بسیار مفید است. انسان نوعی سازندگی صحیح و نوعی نشاط دقیق در خودسازیش احساس می کند و این خیلی مؤثر است در این که انسان در طول سال در برابر همان چیزهایی معمولی عادی عکس العمل مناسب نشان بدهد. ایام احرام سابقاً طولانی تر از وضع کنونی ما بود. اکنون ایام احرام حج خیلی کوتاه شده، یعنی در جمع، چند روز، انسان را از آن شرایط عادی زندگی خارج می کند. درست مثل این که انسانی را برای استراحت اعصابش، به آسایشگاه می برند. اگر چه او در خانه ی خودش هم می تواند استراحت

کند ولی او را به آسایشگاه می برند زیرا در آنجا حتی اعصاب و همه ی اندام هایش با شرایط جدیدی روبه رو می شود. در زمان حج، انسان را از شرایط عادی زندگی بیرون می برند. بسیاری از چیزهایی را که در شرایط عادی زندگی بر زن و مرد حرام نبود، بر آن ها حرام می کنند. یک دوره پرهیز خاصی است.

بعضی از چیزهایی را که بر او واجب نبود برای او واجب می کنند، یک سلسله واجبات و محرمات جدیدی که به آن عادت نکرده است. چرا؟ برای این که عادت به واجبات و عادت به محرمات آن نقش «پروا» را دیگر تقویت نمی کند. اگر انسان عادت ندارد از حرامی پرهیز بکند، کم کم رنگ تقوی در پرهیز از حرام ضعیف می شود، آن وقت در برخورد با حرامی که تا کنون با آن روبه رو نشده، نمی تواند آن تاثیر بازدارنده ی تقوی را داشته باشد. پس یک نوع تمرین سالانه لازم است برای این که خود را از چیزهایی هم که عادت به پروای از آن ها نداشت دور نگه دارد.

این که در شروط ایام حرام، می گوید: تو که قبلاً هر وقت با همسرت روبه رو می شدی، اگر زن هستی یا مرد، حق داشتی در نگاهت در دست دادنت و درهم خوابگی ات بهره گیری جنسی بکنی اما حالا با شوهرت هم که روبه رو می شوی اگر خواستی با او چهار تا کلمه حرف بزنی و در این حرف زدن احساس لذت جنسی بکنی، خلاف مرتکب شده ای و تو مرد، اگر با زنت روبه رو شدی، اگر خواستی به چهره ی او همراه با لذت جنسی نگاه کنی، کار خلافی در دوره احرام انجام داده ای. وقتی خوب ملاحظه گردد این، نقش دیگر و تاثیر دیگری دارد.

وقتی که به انسان گفته شود که از زن یا شوهر خودت، همه نوع بهره گیری جنسی می توانی بکنی ولی از غیر آن ها نه، در طول زندگی جاری، ممکن است آرام آرام عادت کردن به بهره گیری جنسی ولو از همسر، مقاومت انسان را در برخورد با غیر همسر ضعیف بکند. حالا در این جا، چند روزی به او می گویند حتی از همسرت هم حق بهره گیری جنسی نداری. آیا این تاثیری در مقاومت بیشتر انسان در برخورد با غیر

همسر در طول سال ندارد؟

چنان چه اشاره شد گفته می شود که ما از حج بهره برداری صحیح نمی کنیم، ما می گوئیم: نه تنها از حج، بلکه از اسلام هم بهره برداری صحیح نمی کنیم، مگر از مجموع اسلام بهره برداری صحیح می کنیم که از حج بکنیم؟ بدون شک از هر چیز خوبی موقعی می شود بهره برداری کرد که برای بهره برداری صحیح از آن، هم آگاه باشیم و هم مصمم. حج می تواند این نقش را داشته باشد و به ویژه حجاجی که منحصر به یک بار در عمر نباشد. این که در عمر یک بار واجب شده، به خاطر آن است که اساس اجتماع حج، در جامعه ی اسلامی هیچ وقت متزلزل نشود. اگر مردم کوتاهی در استفاده صحیح از حج، براساس این ضوابطی که عرض شد، کردند؛ لاقلاً اصل مطلب آرام آرام از بین نرود. وجوب قاطع یک بار رفتن حساب دیگری دارد و الا چنان که ملاحظه کردید آن روایات حتی می گویند خداوند بر کسانی که توانائی دارند واجب کرده است (مراسم حج را) تحقق بخشند و اگر بتوانند این خودسازی را به صورت صحیح داشته باشند به طوری که به جامعه ی خودشان، به صورتی باز گردند که افراد ساخته شده ای برای آن هائی هم که (باین سفر) نرفته اند باشند، منشاء اثر و برکت هستند.

احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد

شما خوب می دانید که در یک جامعه، افراد ساخته شده چه قدر برای دیگران و برای کل نهضت نقش دارند. بنابراین شما به بحث حج، و اساساً به تمام مسائل باید از این دیدگاه نگاه کنید. ممکن است سؤال شود که اگر چنین است و امر حج را همه ساله باید اطاعت کنیم پس چرا حج همه ساله «واجب» نشده است؟ (در این زمینه مثالی می زنیم) شما اگر به بهداشت و سلامت خودتان علاقمند هستید بدانید حرکت در هوای آزاد و سالم از عوامل مؤثر در بهداشت انسان است. بنابراین لاقلاً روزی یک ربع تا نیم

ساعت یا هفته ای یک ساعت پیاده روی در هوای آزاد را فراموش نکنید. خوب همه ی کسانی که به بهداشت خود علاقمند هستند به فکر می افتند که این کار را بکنند اما اگر بگویند این را واجب کن می گویم که واجب نمی کنیم چون در واجب کردن باید جوانب زیادی را رعایت کرد. وقتی یک چیزی را واجب می کنیم افراد در ترک آن احساس گناه می کنند و احساس گناه از عواملی است که ممکن است انسان را در هم بکوبد. پس باید بار افراد را از این نظر مقداری سبک نگه داشت، خیلی چیزها در اسلام هست که اگر بار برمسلمان ها سنگین نمی شد واجب می گشت.

مسواک زدن برای بهداشت دندان و دستگاه گوارش و بهداشت کامل انسان خیلی مفید است. اما آیا اسلام آن را واجب کرده است؟ چرا نکرده است؟ این حدیث از پیغمبر اکرم (ص) است که می فرماید: «اگر نبود که بار اُمّت سنگین می شد، مسواک را با هر نماز بر آن ها واجب می کردم» ۱ بحث، در «تاثیر» است، و این که چرا واجب نکرده است؟ برای این که در عین حال بار مجموع واجب و تکالیف، سنگین نشود. مگر هر چیز خوبی باید در اسلام واجب باشد تا انسان عمل کند؟ بحث ما نیز در مورد حج این است که آیا این تمرین در این دوره خوب است یا نه؟ جنبه های وجوب، بررسی های گوناگون می خواهد، بحث این است که حج اگر حج باشد، نماز اگر نماز باشد و روزه اگر روزه باشد آیا می تواند این نقش سازنده فردی و خودسازی فردی را ایفا کند؟

یک انسان که در طول زندگی می تواند از همسرش برخوردار جنسی داشته باشد اگر گاه به گاه یک تمرین سالانه داشته باشد که حتی از همسرش هم نتواند استفاده جنسی کند این تمرین می تواند اراده ی انسان را در برخورد با امکانات استفاده یا بهره گیری نامشروع جنسی قوی کند و نوعی تقوی و درجه ای از خودداری متکی به ضمیر ناخودآگاه به او بدهد. ۲ البته نه این که حساب کنیم این می تواند همه را درست کند، عوامل تقوی ساز در اسلام، بسیار است یکی از آن ها هم حج است. سوال این جاست که آیا تمرین فی الجملة می تواند این اثر را داشته باشد یا نه؟

احکام حج، تمرین خودسازی

اسلام می گوید گاهی اوقات تو عادت داری به این که هرچه به دست می رسد می شکنی مثلاً درختی که زیبایی می دهد و سرمایه عمومی هم هست، از کنار آن که می گذری قلمه ی آن را می شکنی، حالا می گوید این چند روز اگر یکی از گیاه های معمولی حرم را هم، در حال احرام بکنی گناه کرده ای. حتی یک خار را هم نباید بشکنی. این تمرین سالانه است. یا به عنوان مثال می گوید ای آقای نازک نارنجی در فلان جا شغل لازمی وجود دارد اما کثیف است شما صحیح که برای انجام آن شغل تشریف می برید کثیف می شوید عصر هم موقع بازگشت، دوش حمام را براتان آماده کرده اند با صابون خودتان را تمیز کنید و بیرون بیاید اما شما می گوئید: درست است که من می توانم تمیز بیرون بیایم اما تحمل هفت یا هشت ساعت کثافت، کار مشکلی است. اصلاً این شغل را می گذاریم برای دیگری و او هم می گذارد و می گذردو....

آن وقت باید متصدیان آن شغل را از خارج وارد کنید از همان هائی که محیط اجتماعی شان از محیط اجتماعی شما بسیار تمیز تر است.

پس مسلمان را باید به گونه ای تربیت کرد که عنداللزوم با کثافت موقت هم بسازد. این خیلی جالب است که با آن که اسلام این قدر روی تنظیف تکیه دارد در ایام احرام دیگر تکیه اش را از روی تنظیف برمی دارد و حتی می گوید بهتر است لباس احرام را اصلاً عوض نکنید ولو کثیف باشد گاهی این چیزها به نظر خیلی ها، نشانه عقب افتادگی و سنت های خرافی اسلام می آید ولی سربزنگاه اجتماعی که می رود به افراد که می گوئید آقا شما باید تشریف بیاورید فلان کار را انجام بدهید نمی آید به عنوان نمونه از یکی از کشورهای پیشرفته یعنی آلمان مثالی نقل میکنم. در آن جا دستگاه های حرارتی دارد که چه در سابق که با زغال سنگ کار می کرد و چه حالا که با گازوئیل کار می کند با سابقه چند ده سال یا چند صد سال. دودکش ها عموماً

دوده ی چرب می گیرد و احتیاج به پاک کردن دارد.

این هم یک شغل است. آقائی صبح با لباس سیاه باید برود این دودکش ها را (حتی آن ها که وسائل مدرن دارند) با وسائلی تمیز کند و این دوده ها به سروکله اش می نشیند بعد باید پائین برود و دوده ها را جمع آوری کند. شرکت هائی هم هست که اصلاً عهده دار این کار هستند و هر خانواده ای با یک شرکتی قرارداد دارد که سالیانه مبلغی می گرد و سر موقع هم می آیند و دودکش ها را پاک می کنند.

حالا اگر بنا بشود دودکش پاک کن در جامعه اصلاً وجود نداشته باشد یا باید دستگاه حرارتی را خواباند و یا باید از خارج افرادی وارد کرد. حالا این یک شغل خیلی پیش پا افتاده است شغل های دشوارتر دیگری هم وجود دارد.

برای گرفتن گذرنامه جهت حج به آزمایشگاهی رفته بودم زیرا احتیاج داشتم به این که گاهی کنند که من سابقاً ابتلاء به بیماری عفونی نداشته ام لذا احتیاج به تجزیه مدفوع داشتم. برای این که در تسریع بشود، به خود سالن آزمایشگاه رفتم. در همه جای سالم آزمایشگاه بوی تعفن به مشام می خورد و عده ای پزشک و کمک پزشک مشغول بودند. از ساعت ۸/۵ صبح تا ساعت ۴/۵ بعداز ظهر آن ها سرگرم آزمایش بودند. حالا آیا می شود گفت این شغل متعفن هم شغل شد؟

با عده ای از این جوانان صحبت می کردم که بیائید شما رشته پزشکی را انتخاب کنید. می گفتند پزشکی شغل خوبی است ولی دو تا عیب دارد یکی این که کثیف است و دیگر این که شب و نصف شب آدم را بیدار می کنند و لذا به درد نمی خورد. می گوئی دهات ما هم به پزشک احتیاج دارد. اگر این دهاتی، اگر این ایلاتی باید اصلاح بشود بالاخره باید افرادی بروند این ها را اصلاح کنند.

یک پزشک باید برود چیز یادشان بدهد، یک عالم دینی باید برود تربیت دینی شان بکند، یک هوشیاری دهند، اجتماعی باید برود به آن ها هوشیاری اجتماعی بدهد والا همین طور از دور، که درست نمی شود. می گوید بله، بله، اما آدم که با آن جا می رود

و می خواهد با آن ها بنشیند شپش از سر و روی او بالا می رود، به او باید گفت خوب تحمل کن و بعد بیرون که می آئی لباست را عوض کن و ضد عفونی کن، پاسخ می دهد: همان دو روز اول شپش آدم را می کشد.

حالا اسلام می گوید ای مسلمانی که نظافت برای تو قید شده است اگر در موقع حج شپش پیدا کردی حق نداری حتی آن را از صورت خود کنار بزنی. نظافت خیلی چیز خوبی است به شرط این که انسان را از انجام وظیفه ی کثیف باز ندارد. زیرا بسیاری اوقات انجام وظیفه، مستلزم تن به کثافت دادن است. اتفاقاً این بحث ها را درست روز عرفه با عده ای از دوستانی که از اروپا و جاهای دیگر به حج آمده بودند داشتیم.

برای آنان خیلی کلافه کننده بود که این ها چیست که در احرام مگس بیاید بنشیند تکانش ندهید؟ اتفاقاً عصر عرفه بود و من می خواستم نماز عرفه و دعای عرفه را با فرصت کافی بخوانم. دیدم عده ای از برادران مسلمان ما اصلاً دچار شک در حج هستند.

گفتم نصف کمتر وقت را می گذاریم برای دعای عرفه و نماز، که محروم هم نمائیم و یک مقدار بیشتری را می گذاریم برای روشنگری شما. بیائید دور هم جمع بشویم به این شرط که در فلان ساعت همه با هم نماز و دعا بخوانیم. این بود که ما مقداری از وقت مربوط به نماز و دعای عرفه را اختصاص دادیم به همین بحث هائی که می کنیم و این ها واقعاً در پایان وقت احساس کردند آن چه اول بار در نظرشان چیز مزخرف و خرافی و نامربوط و بی ربط می رسد بسیار عالی است. این یک واقعیت است که بسیاری از واجبات اجتماعی در همین جامعه ما، زمین می ماند چون کسانی که می توانند این ها را انجام بدهند به دلیل پای بندی به نظافت سراغ آن نمی روند. تحصیل کرده ی ما از این که اصلاً با دهاتی بنشیند احساس ملال می کند چون بدن او می دهد. حالا در ایام حج می گویند اگر بوی بد آمد و جلوی بینی خود را گرفتی خلاف

کرده ای باید بینی تو باز باشد تا بوی بد به مشام تو بخورد و باید بفهمیم و تربیت بشویم. حالا بعضی می گویند که خیلی از کسانی که حج می آیند اصلاً این حرف ها را نمی فهمند پس چه گونه تربیت بشوند؟ درست است اما ما از «حج فهمیده شده» بحث می کنیم.

تقصیر از آن کسی است که نفهمیده حج کند. فلان فرد یکی از کارهایش این است که شکار می کند و عاشق شکار است به او می گویند این شکار تو اگر جنبه کسب و روزی دارد، اگر تولید گوشت و مواد غذایی برای انسان هاست کار خوبی است. اما اگر تفریحت در حیوان کشی است این کار بدی است.

نکن. او احتیاج به تمرین دارد. او را سالی چند روز آن جا می برند و به او می گویند اگر حیوانی آمد از جلوی دستت رد بشود حتی بتوانی آن را با دست بگیری حق نداری بگیری و اگر بگیری خلاف کرده ای تا حیوان ها از دست ما آدمی زاده اقلأ یک روز آسایش را ببینند. همه شروط احرام از همین قبیل است. فلان فرد خیلی جدی و فعال است ولی در سایه، بار آمده است و به محض این که بخواهد در آفتاب دوندگی کند کمیت او لنگ است اما ما مسلمان آفتاب خورده لازم داریم بنابراین یک ملسمان باید به این چیزها عادت کند به هر حال مراسم حج میدان تمرین خودسازی است و هر کدام از اعمال حج فلسفه ای دارد که باید فهمید و باید خود را تربیت کرد.

واجبات احرام، تمرین خودسازی

اشاره

تا این جا بیان گردید که حج یک برنامه خودسازی براساس نظام عقیده و عمل و اخلاق اسلامی است. نمونه هائی از این خودسازی و تمرین خودسازی در واجبات احرام دیده می شود. مقرراتی که یک «محرم» باید رعایت کند: خویشتن داری در برابر

شهوت جنسی حتی حلال آن، که توضیح و تفصیل آن عرض شد و خلاصه آن این بود که در موقع احرام به محض این که مرد و زن محرم شدند و تعهد دوره ی ریاضت و تمرین و پرهیز حج را قطعی کردند و با گفتن: «لبيك اللهم لبيك، لا شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمه لك و الملك...» با خدا قرارداد بستند که ما چند روز این مناسک خاص را بر طبق نظمی که مقرر کرده ای به جا خواهیم آورد، باید حتی از بهره مندی جنسی حلال تا مدت این قرار، و دوره ی تمرین پرهیزند. در این چند روز نه تنها مرد بیگانه، بر زن مسلمان حرام است و زن بیگانه بر مرد مسلمان، بلکه زن و شوهر بر یکدیگر حرام هستند، آمیزش جنسی و هم خوابگی و بوسیدن و حتی با نگاه به یکدیگر، لذت جنسی بردن، حتی با شنیدن سخن یکدیگر و آهنگ صدای یکدیگر لذت جنسی بردن. و به طور کلی این دوره، دوره پرهیز مطلق از لذت جنسی است. یک تمرین چند روزه در سال که برای هر مرد و زن مسلمان بسیار مفید و حتی لازم است. اگر قرار شد مردی برای کسب و کار و زندگی یا کارهای واجب یا شرکت در مبارزات و مجاهدات اسلامی به سفر برود و همسرش در خانه بماند و بعد محرومیت او از همسر و دوری از بهره گیرهای جنسی در این دوران سفر بتواند او را متزلزل کند، در او وسوسه ای بیفکند و او را در برابر بهره مندی های جنسی حرام، کم و بیش نرم کند، این نقطه ضعفی در اخلاق اجتماعی پاک اسلامی است. چه بهتر که در یک دوره تمرین ولو کوتاه مدت، زن و مرد چنین دوره ای را با اختیار خود بگذارند (فرد اگرچه) همسرش در اختیار او هست اما از نظر جنسی در اختیار او نیست. این یک نوع نیرومندی و قدرت نفس متکی به تقوای دینی در برابر گرایش های جنسی و تمرین آن است. این «حرمت» زن و شوهر بر یکدیگر، تا موقعی ادامه دارد که زن و مرد آخرین واحد از مناسک حج را به جا آورند و آن عبارت است از طواف دوم که با آن عمل حج تمام می شود. این عمل، «طواف نساء» نامیده شده و این همه جر و

بحث ایجاد کرده به طوریکه مکرر در همین بحث حج سوال شده است که این طواف نساء چیست؟

۱- تعهد خودداری از لذت های جنسی

مسئله این است که این تعهدات- تعهد زن و مردی که وارد تمرین دوره ی حج می شوند- به قوت خود باقی است تا انجام آخرین عمل حج (و این) چیزی طبیعی است. با انجام آخرین عمل حج این تعهد تمام می شود. حال اگر کسی (عمل) آخر یا ما قبل آخر را انجام نداد پس دوران تعهد، چه برای زن و چه برای مرد تمام نشده است. آخرین عمل حج کدام است؟ طواف دوّم، مذاهب عامه یک طواف دارند (اما) در حج شیعه دو نوع طواف داریم، بحث در تعداد طواف است (و گرنه) از نظر آن ها هم اگر کسی طواف اولی را به جا نیاورد و بیاید برود، زنش تا آخر بر او حرام است و یا مرد بر زن تا آخر حرام است. شیعه و سنی از این نظر فرقی ندارند فقط آن ها (فقهای اهل تسنن) چون یک طواف را واجب می دانند بنابراین با همان طواف اول حج تمام می شود (ولذا) زن و مرد بر هم حلال میشوند اما شیعه دو طواف را واجب می داند (دو تا هفت تا) بنابراین اگر زن و مرد طواف دوم را به جا نیاورند بر هم حرام هستند تا بتوانند در سال بعد (خود آن را) به جا بیاورند یا این که نائب (بگیرند و او) به جا بیاورد. با اختلاف فتاوی که هست و این اختلاف فتاوا در همه ی مسائل هست، لذا مسئله مهمی نیست.

در فهم مسئله که مقداری جزء مشکلات ناراحت کننده ی حج گذاران گردیده به طوریکه مکرر زنان و مردانی که عازم حج بوده اند این سوال را کرده اند که: چه می شود اگر ما این طواف نساء از دستمان برود یا نماز آن عیب کند؟ مسئله مانند این است که طواف اول از دست تان برود یا فرد «سعی» را از دست داده باشد یا کارهای بعد از مشعر را. هما این ها اگر از دست تان رفت مساله همین است. بنابراین، این یک مسئله

تعجب آوری برای هیچ یک از دوستان نباید باشد. مسئله بسیار طبیعی و ساده است و در خصوص این مسئله هم اختلاف بین شیعه و سنی نیست تا گفته شود چرا شیعه چنین کرده است در فقه شیعه واجب است در حج یک طواف اضافی به جا آورده شود و در عمره ی مفرده هم باید به جا آورد. البته در عمره ی تمتع، طواف نساء همان آخر می افتد که با حج یک جا انجام می دهیم بنابراین مسئله «طواف نساء»، نباید مسئله ی خاص حیرت انگیز تعجب آوری، تلقی شود. این مسئله، خیلی عادی است. مثل سایر مسائلی که از نظر فقهی اختلاف هست که آیا مثلاً سه تا «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» باید در رکعت سوم گفت یا یکی؟

اگر کسی گفت سه تا، باید گفت چه می شود وقتی که یک نفر بگوید با یکی (گفتن) نمازش باطل است؟ وقتی نمازش باطل است همه ی احکام باطل است. نمازش را قضا به جا بیاورد؟ چه کند؟ این (مسائل) مسلم است یا مثلاً در مورد خروج (از نماز) آیا اگر کسی گفت نماز با «السلام علینها و علی عباد الله الصالحین» تمام می شود پس وقتی گفت «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» نمازش تمام شده و می تواند با اشخاص حرف بزند و نماز عیب نمی کند. اما اگر کسی گفت باید فرد «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» را هم بگوید تا نمازش تمام بشود پس از گفتن: «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» را هم بگوید تا نمازش تمام بشود پس از گفتن: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین». نمازش هنوز تمام نیست و نمی تواند رویش را این طرف کند و نمی تواند حرف بزند یا چیزی بخورد. دو سلام یا یک سلام در نماز؟ این عیناً شبیه چنین چیزی است، که آیا دو طواف در پایان حج است با یک طواف؟ مسئله ی مهم حرمت زن و مرد بر یکدیگر ناشی از «تعهد احرام» است، نه ناشی از طواف. و این را، هم شیعه و هم سنی می گوید که موکول به پایان حج است. این یک بخش از تمرین خودسازی بود که مسلمانی دارای مقاومت در برابر گرایش های جنسی را می سازد.

۲- سرکوب خودخواهی و خشم

مقاومت در برابر خودخواهی و خشم و مقاومت در برابر ایذاء و اذیت و آزادر دیگران هم باید در یک مسلمان تقویت بشود. انسانی که تا دو کلمه حرف می زنی فوراً از کوره در می رود به این و آن می پرد، قطعاً گوشه ای از انسانیتش ضعیف است و باید مقاومت داشته باشد. آیا حرف خلاف عقیده خودتان را می توانید بشنوید؟ این که تحمل عقیده ی مخالف در ما خیلی کم است، مشکل بزرگی است در اجتماع ما و یکی از عوامل بسیار موثر در این که همکاری ها در اجتماع ما سرنمی گیرد و اگر سرگرفت دوام پیدا نمی کند.

شما به مطلبی معتقد هستید، دوست و برادر و هم فکر و هم رزم شما عقیده ای برخلاف عقیده ی شما دارد. در جمله اول، دوم، سوم یا چهارم داد و قال و فریاد هر دو بالا رفته است. دفعه اول با یک روبروسی حل می شود، دفعه دوم با دو روز قهر و دفعه سوم با ترک روابط برای مدتی مدید، این هم شد زندگی؟ انسان اجتماعی این است؟ آیا واقعیت غیر از این است؟ یکی از حربه های بُرنده گفت گوها قسم است. (اگر) حرف اول را زد و طرف او قبول نکرد با چهار تا قسم شروع میکند. حال تا به چه کسی اعتقادش بیشتر باشد اگر اعتقادش به خدا بیشتر باشد مرتب می گوید «والله» و «بالله» این برادران عرب ما اتفاقاً از این نظر عجیب نقطه ضعفی دارند. من حساب کردم- یا بیشتر این ها که مساله این طور بوده است شاید استثناء هم هست ولی یادم نمی آید- اگر ده دقیقه حرف می زنید او بیست بار «والله» می گوید. حرف عادی که می خواهد بزند همین طور است، دیروز آمدم والله، رفتم والله، فلان چیز نبود والله، خوابم برد والله، خوابم نبرد والله... اصلاً این تکیه کلام این ها است و چقدر بد است.

حالا ما هم اگر خدا را مقدم بداریم می گوئیم «به خدا» اگر حضرت عباس را بر خدا مقدم بداریم مرتب به «حضرت عباس» قسم می خوریم یا مرتب می گوئیم «به مولا قسم

این طور» با دیگری که سراغ پیر هم می رود، پیر را هم اضافه می کند و می گوید «به پیر و پیغمبر این طور». اگر بخواهد طرف را هم تحت تاثیر قرار بدهد، شروع می کند «به جان من» و «جان تو» قسم خوردن و به هر حال، یکی از ابزارهای تحکیم عقیده و قبولانندن مطلب به طرف، بدون جنبه های منطقی، «قسم» است، باید این حالت ها که عموماً از اوج گرفتن خودخواهی در ما ریشه می گیرد با تمرین هائی ضعیف شود. بنابراین در واجبات و تروک احرام چیزهائی است که این نقش را (جهت تضعیف خودخواهی ها) دارد.

اجتناب از «شکار» زمینی - یا اصطلاحاً شکار در خشکی در مقابل صید از دریا - و شکار چیزهائی که در غیر از موقع حج اشکالی ندارد، در موقع حج و در دوره ی احرام، بر محرم حرام است و نباید این کار را بکند.

«مفاخره»، من چه کسی هستم پدر من چه کسی بود، پدر بزرگم چه کسی بود، چیزی که جزو تشریفات و جزء آثار و کارهای رایج حج جاهلیت بود، حرام است. در دوران حج جاهلیت، بعد از این که مراسم حج تمام می شد، بازارهای مکاره تشکیل می شد و در این بازارها یکی از مواد اساسی برنامه این بود که شعرا آن جا بیایند و اشعاری در افتخارات خود و قبیله خود بگویند و از این طریق با یک تیر سه نشان بزنند: هم قدرت ادبی خودشان را به رخ دیگران بکشند، هم افتخارات نسبی خودشان را و هم از دشمنانشان را به رخ دیگران بکشند، هم افتخارات نسبی خودشان را و هم از دشمنانشان در جائی که کسی هم به آن ها نمی تواند چیزی بگوید انتقام بگیرند و لذا این اشعار در بازارها رنگ جنگ شعری - مثل جنگ قلمی و جنگ سخنی و جنگ منبری و امثال اینها - به خود می گرفت (فرد) از این فرصت امنیت حج، که کسی در حرم، و در ماه های حرام نمی توانست مزاحم دیگری بشود، (استفاده نموده) و هر چه دق دل نسبت به یک قبیله یا فرد دیگر داشت به عنوان شعر و طنز در می آورد. «دروغ»، «دشنام» و «مفاخره» - خود را به رخ دیگران کشیدن - و امثال این ها.

این ها در ایام حرام، حرام است و کسی که محرم برای حج است باید از آن ها اجتناب کند. «جدال» یعنی والله گفتن ولو راست باشد- والله دروغ که هیچ- هم چنین به طور کلی قسم خوردن به خدا در دوره احرام حرام است، همان طوری که عرض شد حتی کندن یک گیاه حرام، در دوره ی احرام برای محرم، حرام است در این دوره نه تنها حیوانات حتی گیاهان هم باید در برابر خودخواهی انسان حمایت بشوند تا انسان در دوره ی زندگی یاد بگیرد نه حیوانی را بی جهت بیازارد و نه گیاهی را بی جا از بین ببرد.

یکی از چیزهایی که اصولاً با خود بردنش بیشتر ناشی از خودخواهی بود اسلحه بود و لذا حمل اسلحه در دوره ی احرام، اصلاً حرام است یعنی محرم نمی تواند همراه خود سلاح بردارد. او باید یاد بگیرد که می شود به جای آن که همیشه در سایه «اسلحه» امنیت را تأمین کند در سایه ی «ایمان» و پرتو ایمان هم امنیت تأمین بشود. ما نمی گوئیم اسلام دین اخلاق است و بس، دین نظام، قانون، قدرت و اسلحه هم هست. اما دین نظام، قدرت، قانون و اسلحه ی تنها هم نیست بلکه هم نظام، هم قانون، هم قدرت، هم اسلحه، هم اخلاق و هو خودسازی ها و تربیت های معنوی همه با هم. بنابراین، حتی حمل اسلحه در دوران احرام، حرام است. تا مسلمانان در این دوره، به گونه ای با یکدیگر باشند که گوئی حاجتی به سلاح نیست و اصلاً حمل اسلحه چیز زائد، بی معنی و بار سنگین بی موردی است

۳- مبارزه با آسایش طلبی

جنبه سوم از خودسازی ها که قبلاً اشاره بدان گردید و در این جا توضیح بیشتری داده می شود، (مبارزه با) «آسایش طلبی» است. مسلمان آسایش طلب، انسان آسایش طلب، انسانی که رعایت آسایش شخصی و پرهیز از همه گزندها، مسئله درجه اول زندگی او باشد، نمی تواند یک مسلمان متعهد و وظیفه گزار باشد. بنابراین در دوران حج باید

یک سلسله تمرین هائی در برابر آسایش طلبی شخصی داشته باشد. از جمله - همان گونه که گفته شد - اگر حیوانی به بدن و لباسش برود نمی تواند او را دور بیندازد یا بکشد حتی اگر شپش به لباس او افتاد حق ندارد این شپش را دور بیندازد.

کثافت بد است اما اگر کثافت است و بد هم هست، باید گه گاهی مسلمان بتواند به خاطر یک وظیفه بزرگ تر، با این کثافت بسازد. توضیح مفصل آن را قبلاً دادم که چگونه پزشکان ما از رفتن به دهات دورافتاده که هیچ، حتی دهات معمولی رسماً خودداری می کنند و بیماران را باید از دهات بردارند و خدمت آقای پزشک بیاورند.

شخص بیماری که تقریباً فلج بود و در حال ناراحتی در منزل افتاده بود احتیاج به پزشکی پیدا کرد پزشک را خبر کردیم اما پزشک گفت من برای معاینه بیمار به طور کل به بالین او نمی روم و این جزء برنامه من نیست بیمار باید بیاید. اتفاقاً این پزشک با این بیمار یک نوع سابقه آشنائی و دوستی هم داشت. بیمار را پیش پزشک بردیم چون اوقات بیمار خیلی تلخ شده بود که چرا این پزشک برخلاف رفاقت و وظیفه از او نیامد عیادت بکند و به مجرد ورود همراه با سلام - یا قبل از سلام - گفت:

اگر خر نیاید به نزدیک بار تو بار گران را به نزد خر آر

واقعاً من هم به او حق می دادم که ناراحتی خودش را با این شوخی و شعر بیان بکند. حالا برای بسیاری از پزشکان هم بیمارانی که در ده و جاهای دور افتاده هستند چنین حالتی دارند که باید بار گران را به نزد آقایان برد. چرا؟ برای این که محیط ده، برای زندگی، محیط کثیفی است. با یکی از دوستان صحبت کارهای باصطلاح دامداری و این ها شد به نقل از یک نفر می گفت: از بس محیط دامداری کثیف است طبعاً جوان های تحصیل کرده ی ما رغبت نمی کنند که به دامداری با اسلوب جدید دست بزنند و مشکل گوشت و سایر مواد غذایی جامعه خودشان را حل بکنند. (و اضافه می کرد با این طرز تفکر) داد همه بلند است از گوشتهای حرام یا غیر حرامی که از خارج می آید. گفتم این آقا فکر میکند در آن جاهائی که این دام ها را تربیت می کنند و به این جا

می آورند، از دانمارک گرفته تا استرالیا یا آرژانتین، این گوسفندها یا گاوها را در آن جا چگونه بار می آورند؟ لابد در آغل هائی، که نزدیک آن که می روی بوی انواع عطر و ادکلن به مشام می رسد؟ محل دامداری در هر جای دنیا تا آن جائی که ما دیده ایم همین است.

خیلی هم که آن را تمیز و نظیف کنند اما محل دامداری است و بالاخره در دامداری هم بوی عفونت نسبی می آید بعد برای او نقل کردم که شبی در فصل زمستان، ما برای یک سخنرانی از آلمان به اتریش حرکت کردیم و شب را ناچار باید در راه می ماندیم، مسافرت ما به ایام شلوغی برخورد کرده و هتل ها یا مکان های استراحتی هم که کنار جاده بود پر بود. لذا در مسیر با علامت مشخص کرده بودند که مثلاً در هشت کیلومتری یا ده کیلومتری اطاق هست و می شود به آن جا رفت.

بدنبال یکی از علامتها رفتیم تا در یکی از همان خانه های شخصی، اطاق پیدا کنیم. پنج یا شش کیلومتر که رفتیم دیدیم یک مزرعه ای است که شاید یک هکتار است و ساختمانی هم آن جاست و فلش هم به آن سمت است. همین قدر که نزدیک مزرعه شدیم و شاید تا خانه حدود صد متر فاصله داشتیم بوی تعفن به مشام می رسد با خود گفتیم عجب جائی است!! به هر حال نزدیک تر رفتیم، هوا هم سرد بود و برفی، گفتیم بالاخره یک جای گرمی پیدا کنیم یک خانه روستائی دیدیم با محوطه ی بزرگی که در جلوی آن تراکتور، کمباین و وسائل زراعی مدرن قرار داشت. خانه هم دو طبقه وسیع دارد. به داخل رفتیم گفتیم اطاق دارید؟ گفتند همه آن طبقه بالا خالی است که سه اطاق دارد. بالا را دیدیم.

اطاق های تمیز و مرتب با همه وسایل بود ولی همه جا بوی تعفن اصطبل به مشام می خورد گفتم خوب توالی و دست شوئی آن کجاست؟ گفتند این بالا نیست، پائین است. وقتی رفتیم دیدیم توالی منزل نزدیک اصطبل است. این طرف یک اصطبل نسبتاً بزرگ بود که حدود شصت تا هفتاد گاو و گوساله نزدیک به هم (در آن جا) نگهداری

می شدند. یک کشاورز ثروتمندی که شصت تا هفتاد دام این جوری دارد، یک هکتار یا یک هکتار و نیم زمین دارد، خانه ای دارد، ماشین کشاورزی دارد و یکی دو تا ماشین شخصی که متعلق به اعضای خانواده بود، در محیط آلمان این طور کار و زندگی می کند تا این که کره و گوشتش را هم به جامعه ما صادر کند. حالا اگر به فرزندان برومند جامعه خودمان گفتیم که این هم کار تولیدی است، کاری است که هم ارزش دارد، هم مفید است، هم سود دارد، هم فعالیتی است در دامن طبیعت، می گوید آخر اصطبل بو می دهد. آیا ما نباید افراد جامعه مان را طوری تربیت کنیم که عادت کنند تا بتوانند این کثافت اجتناب ناپذیر را تحمل کنند؟ در عین حال همان اصطبل دار یا دامدار آن جا هر روز حمام می گیرد، صورتش را هم می شوید، لباسش را هم تمیز می کند ولی بالاخره هرگز نمی تواند نظافت یک آقای پشت میز نشین را داشته باشد. بالاخره کثیف می شود ولی کثافت، قابل شست و شوست.

خیلی از این خانم های خانه دار اتفاقاً دادشان از خانه داری بلند است. چرا؟ می گویند شما مردها می روید آن جا دنبال کارهای تمیز و یا کثافت سروکار ندارید و کارهای خانه را که کثافت دارد به گردن ما می اندازید. یکی از بحث های مستمر در خیلی از خانواده ها این است. بنابراین آقا و خانم چند روزی عادت کنند اگر حتی دچار شپش هم شدند در ایام حرام حق نداشته باشند دست به آن بزنند حتی اگر روی دست آن هاست حق ندارند تکانش بدهند و باید همان طور به حال خودش آزاد بگذارند چند صباحی هم باید این گونه زندگی کنند. البته اگر حیوان گزنده ای که مزاحم می شود باشد باید او را کشت. در حدی که گزنده، مزاحم سلامتی یا خطرناک باشد ولی در عین حال که می شود او را بکشی بنابر احتیاط باید کفاره آن را هم فرد بدهد تا این که سعی کند حتی الامکان این کار را نکند.

همچنین مسئله پوشاندن سر است برای مرد، سر مرد باید زیر آفتاب به هر حال زیر آفتای و گرما و سرما رها باشد. مردی که باید مقاومتش بیشتر باشد حق ندارد در جای

سایه دار حرکت بکند. به فتوای بسیاری از فقهای ما خلاف یا لااقل مکروه است و به فتوای عده ای یا لااقل شدیداً مکروه است بالاخره باید اجتناب بکند که سایه پرورده هم بار نیاید.

۴- ترک خودآرائی

مسئله چهارم در خودسازی که شاید حدود ۶ یا ۷ تا از محرمات احرام مربوط به آن است، مسئله خودآرائی است که به ساختن یک انسان جدی بر می گردد. اسلامی که تأکید می کند زن و مرد باید با لباس آبرومند و وضعی مرتب از خانه بیرون بیایند حتی در خانه با هم (این گونه) باشند و به طور کلی در اجتماع اسلامی. از پیغمبر اکرم (ص) روایت می کنند که هر بار می خواست از خانه بیرون بیاید در آینه می نگرست که سرو وضعش مرتب است یا نه، بوی خوب به خود می زد و خوش بو و نظیف و پاکیزه بیرون می آمد در اینجا میگوید چند صباحی هم انسان باید بتواند با وضع ژولیده زندگی کند والا اگر اتیکت داشتن به حدی شد که انسان واجبات مهم زندگی را هم بخواهد فدای این بکند که اطوی شلوارش به هم نخورد، چنین مسلمانی نمی تواند یک مسلمان و عضو سودمند در جامعه اسلامی باشد.

بنابراین در دوره ی احرام چیزهایی برای تمرین کنار گذاردن خودآرائی، از هر قسم را می بیند «عطر زدن» و هر نوع بوی خوش به کار بودن، حتی پماد خوش بو به خود زدن و «لباس دوخته» پوشیدن برای مرد حرام است و برای زن هم بعضی از لباس ها حرام است.

«سرمه ی سیاه» در چشم کردن و در «آینه نگاه کردن». اصلاً در این چند روز رنگ آینه را نمی بیند تا بیند سرو وضعش مرتب است یا نیست. «پوشیدن کفش و جوراب»، باید با نعلین راه برود، یا طبیعی ترین کفش هائی که دارای هیچ آرایشی نیست، به دست کردن انگشتری که آرایش و زینت بدهد برای زن، زیورهای زنانه ای که به عنوان

زیور می پوشد، کوتاه کردن موی صورت یا سر - یکی از انواع آرایش این است که انسان مویش را اصلاح می کند - مالیدن روغن - یکی از انواع آرایش، مالیدن کرم و روغن به صورت و بدن است. حتی «ناخن گرفتن» که آن هم نوعی آرایش است، همه ی این گونه خودآرائی ها در دوره ی حج و احرام، حرام است.

حج گزار باید عادت کند چند صبحی طبیعی زندگی کند. شما اگر از جهان گردهای دنیا نقاشی یا عکسی دیده باشید سرو وضع شان چگونه است.

حالا که دیگر دوره هیپی گری است در غرب را نمی گویم بلکه برمی گردم به سی سال قبل، در سی سال قبل که انسان در خیابان های مغرب زمین آدمی که صبح صورتش را اصلاح نکرده باشد یک آدم بدون کراوات، یک آدم بدون لباس مرتب، یک موی سری که دیر اصلاح شده باشد نمی دید در همان موقع کسانی که می خواستند صرفاً به عنوان جهان گرد و یا مقاصد استعماری دور دنیا راه بیفتند سرو وضعشان چگونه بود؟ آن جا سرو وضعشان به طرز دیگری بود.

عکس ها و نقاشی هایی که از آن ها است سرو وضعشان را نامرتب نشان می دهد، اتفاقاً در یکی از کتابخانه شرق شناسی هامبورگ، یک کتاب خطی دیدم که به وسیله یک جهان گرد آلمانی که خیلی وقت پیش (شاید حدود ۲۰۰ سال پیش) به ایران آمده بود تهیه شده بود. این کتاب مقداری هم نقاشی داشت و حتی قسمت هایی از ایران را خودش، نقاشی کرده بود. کتاب خیلی قطور و بزرگی بود. اگر عکس ها یا نقاشی ها و تصویرهای دست کشیده ای از این ها را ببینید، می بینید که آن ها سرو وضعشان هم مرتب نیست چون در دوره ی جهانگردی که انسان نمی تواند صبح به خودش ور برود باید راه بیفتد و حرکت بکند. مسلمان باید برای چنین کوششی و تلاشی آماده شود و فرمان:

«سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل،...» ۱ را اجرا کند. دوره ی

حج، یکی از دوره های سازندگی

یکی از دوره های سازندگی، دوره ی حج است و ملاحظه نمودید که بر روی هم در برنامه های سازنده ی دوره حج، می خواهد مسلمانی قوی و نیرومند، که اراده اش بر همه ی خواست های دیگرش مسلط باشد بسازد. مسلط بر شهوت، مسلط بر خودخواهی و غضب، مسلط بر تن آسائی، مسلط بر خودآرائی، آماده برای تن دادن به یک زندگی جدی و خشن در هر جا که لازم باشد؛ و جز این هم نمی شود.

یکی از مشاهدات خودم را بگویم: شهر وین پایتخت اتریش از جاهای توریستی است و از مراکز دیدنی آن شهر، کاخ سلاطین اتریش است. آخرین آن ها که دوره ی حکومتش هم خیلی طولانی بود- ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۶ میلادی- امپراطور «فرانتس بوزف اول» ۲ است. در بازدید از آن کاخ، بخشی بود مربوط به حرم سرای او که در آن تخت و وسایل خواب و اتاق های خواب قرار داشت. در یک اتاق، که اتاق اختصاصی این امپراطور بود در بروشوری که (برای راهنمایی بازدید کنندگان) تهیه شده بود نوشته بود که امپراطور در مواقعی که طبق برنامه به اندرون می رفت و در حرم سرزندگی می کرد بسیاری از اوقات و ساعاتش را این جا میگذراند و این جا اتاق زندگی او بود. آن اتاق خصوصیتی داشت. در این اتاق یک تخت فلزی و سیمی و یک آفتابه و لگن دستی گذاشته شده بود. آب لوله کشی گرم و سرد در آن جا نبود با آن که در اتاق های دیگر بود. یک زندگی که یک افسر در چادرش در میدان جنگ دارد را او در این اتاق کاخ آورده بود و او خودش در این اتاق زندگی می کرد. چرا؟ علت آن را هم در آن جا نوشته بود. برای این که هر موقعی که در هر یک از میدان های جنگ حضور امپراطور لازم بود او سست نباشد و بگوید چگونه این کاخ و خانه و کاشانه را ول کنم و بروم در چادر زندگی کنم؟ دوست دارم زندگی چادری باشد، این تمرین می خواهد و حالا اسلام می خواهد مسلمان ها عموماً این چنین تمرینی لااقل کوتاه مدت در زندگی داشته باشند.

یک جنبه دیگر خودسازی در حج مسئله «انفاق» و خرج کردن است که همراه با عدالت

و دوستی است. عدالت اقتصادی و اجتماعی با هم، که تفصیل آن در مورد قربانی و کفاره ها عرض شد.

جمرات و سمبل شیطان

در مرحله بعد- یعنی همراه با این ساختن ها- مسلمان حج گزار را با یک خاطره می سازد. و آن خاطره ی «رمی جمرات» است. او سه پیکر و سه ستونی که به حسب ظاهر به عنوان سمبل شیطان و انحراف می شناسد و یادبودی از یک انحراف تاریخی تلقی می شوند را سنگ باران می کند. او سنگ باران میکند تا به یاد داشته باشد به سمت هر چه انحراف و شیطان است سنگ انداخته است و مواظب باشد که این سنگ ها به خود او نخورد!! جالب این است که الان هم در رمی جمرات- مخصوصاً در مورد برادران عرب بیشتر این طوری است- با همان آهنگ های خودشان اصلاً «رمی» را، رمی شیطان تلقی می کنند.

منتهی اشتباهی پیش آمده و آن این است که ما شیطانی را سنگ می زنیم که گوئی ابداً با بنده و شما قوم و خویشی ندارد!! غافل از این که تمام دستاوردهای شیطان در خود ماست و اگر خواستیم که او به سراغ ما نیاید باید در و دربندها را در داخل خودمان ببندیم والا شیطان را میان زمین و هوا سنگ باران کردن اما خود یک پارچه شیطان بودن سودی نخواهد داشت. بعد از سرکوبی شیطان، حج گزار با کسانی که این گونه ساخته شده اند- دسته جمعی- می آید پیرامون یک محور، محوری به نام و به یاد خدا یعنی «کعبه» طواف می کند: حرکت دسته جمعی پیرامون یک محور، این طواف سمبل سازنده ی حج و جهت دهنده به فکر و عمل انسان هاست و پس از طواف، به یاد خدا به نماز می ایستد و در برابر خدا خم می شود و به خاک می افتد و او را ستایش می کند و از او یاد می کند و آن گاه شسته و پاک با سایر کسانی که با همین برنامه ساخته

شده اند مبداء و مقصد را انتخاب می کند و در میان «صفا» و «مروه» به «سعی» و به حرکتی همراه با آهنگ و کوششی خاص، و تند رفتن در حد امکان می پردازد.

باز هم تقوی و پروای تخلف از فرمان خدا

سعی میان «صفا» و «مروه» می تواند نشانه و سمبلی از حرکت دسته جمعی مسلمانان ساخته شده، تصفیه شده و پاک شده در میان مبداء و مقصدی، آغاز و انجامی باشد و بدون شک حج گزاران ما باید حداقل تا این مقدار به روح و مفهوم حج آشنا باشند تا هیچ یک از کارهای حج، دیگر در نظرشان خشک، بیروح و بی معنا جلوه نکند و همه ی این کارها را بر یک مبنا و با یک پشتوانه انجام دهند و آن پشتوانه، تقوی، یاد خدا و پروای تخلف از فرمان خداست و لذا می بینید در آیات حج همه جا، تکیه بر روی تقوی است. چون پشتوانه اوست.

نه تنها در روزه، بلکه در سایر دستورات و مقررات اسلامی هم همین طور است. می بینید عموماً احکام اسلام، به یک نقطه توجه دارد و آن این است که مسلمان متقی پروا دار بسازد و لذا در آیات حج که خوانده شد می بینید که تکیه روی تقوی است. این مهم است که برنامه خودسازی فردی و برنامه جامعه سازی در اسلام پیرامون یک محور قرارداد: ایمان به خدا، یاد خدا و تقوی و پروای از تخلف از فرمان خدا. بار دیگر ترجمه این آیات را بخوانیم:

«حج و عمره را به خاطر خدا به پایان برسانند (و کامل انجام دهید) اما اگر مانعی (بر سر راهتان پیش آمد) آن هدیه (و آن گوسفند یا شتر یا گاوی را که برای قربانی با خود آوردید) بفرستید و سرهایتان را نتراشید و ازا حرام در نیائید تا وقتی که قربانی به جای خود برسد. اگر کسی از شما مریض است یا در سرش ناراحتی دارد (و ناچار است سرش را زودتر از وقت بتراشد) باید جریمه و تاوانی پردازد یا روزه

بگیرد یا چند مسکین و بینوا را غذا دهد یا قربانی کند و اما اگر
 میتواند به حج ادامه بدهید، آن کسانی که حج تمتع به جای می آورند و
 عمره را به حج می پیوندند، باید قربانی خودشان را تا پایان حج
 ببرند و در پایان قربانی کنند اما اگر کسی (مالی) نداشت تا قربانی
 بخرد در این صورت سه روز در ایام حج روزه می گیرد و هفت روز
 موقعی که برمی گردد این است ده روز کامل-۱ این دستور برای کسی
 است که خانواده اش در کنار مسجد الحرام نباشد و از ساکنان آن
 منطقه نباشد، از خدا پروا داشته باشید و بدانید عذاب خدا سخت
 است. ۲.

حج در ماه های معینی است هر کسی در این ماه ها آهنگ
 حج کند باید بداند که بهره گیری جنسی گناه و گفتگوی ستیزه جویانه
 در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می داند؛ و توشه
 برگیرید که بهترین توشه ها تقوی است و از من (که خدای شما
 هستم) پروا داشته باشید ای خردمندان. عیبی ندارد که شما در ایام حج
 اگر امکانات کسب و کار هست. کسب و کاری هم به کنید. وقتی از
 عرفات سرازیر شدید در مشعر الحرام از خدا یاد کنید (و به ذکر خدا
 پردازید) و به یاد خدا باشید همان طور که او شما را هدایت کرد با
 این که قبلاً از گمراهان بودید. بعد از همان جا که توده ی مردم سرازیر
 می شوند ۱ به سوی منی شما هم سرازیر شوید و از خدا آمرزش.
 بخواهید که خدا آمرزش گر و مهربان است. ۱۲ وقتی که مناسک حج را
 به پایان رساندید از خدا یاد کنید همان طور که از پدرانتان یاد می کنید
 بلکه از آن هم سخت تر و جدی تر. گروهی از مردم میگ ویند خدایا تو
 در دنیا به ما هر چه می خواهیم بده، این ها در آخرت نصیب و بهره

چشم گیری ندارند، اما گروهی هستند که می گویند خدایا هم در دنیا به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت ما را از عذاب آتش دو بدار. این ها بهره ای دارند (و نصیبی) اما از آن چه خود بدست آورده اند، و خدا حساب گری تند حساب است. به یاد خدا باشید در روزهای معین اگر کسی در دو روز شتابزده از منی به مکه برگردد گناهی بر او نیست و اگر کسی سه روز بماند باکی بر او نیست. برای آن کس که به راه تقوی باشد، و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که به سوی او گرد آورده خواهید شد». با یاد خدا، پروای خدا، برنامه خودسازی فردی و جامعه سازی اسلام همراه است و هر دو پیرامون یک محور قرار دارد. این است آهنگ فردی و اجتماعی حج. و الحمدلله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

پایان